

انتظارِ تاریخ

دکتر محمد حسن زورق



سر شناسه	: زورق، محمدحسن، ۱۳۲۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: انتظار تاریخ
مشخصات نشر	: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۵ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-964-476-362-5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبای مختصر
یادداشت	: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
یادداشت	: کتابنامه
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۸۴۶۹۳



دفتر مرکزی: پاسداران، میدان هروی، خیابان شهیدافتخاریان، کوچه مریم، پلاک ۲۳. تلفن: ۲۲۹۳۶۱۴۰

عنوان: انتظار تاریخ	نویسنده: دکتر محمدحسن زورق
ویراستار: حمیدگروگان	چاپ اول: ۱۳۹۴
این کتاب در ۱۲۰۰ نسخه در چاپخانه کانونچاپ لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.	شابک: ۵ - ۳۶۲ - ۴۷۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸
قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال	کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.
مدیریت پخش و توزیع: تهران، خیابان فردوسی جنوبی، روبروی فروشگاه شهر و روستا، بن‌بست هنر، بن‌بست اول، پلاک ۵ و ۴ - تلفن: ۳۳۹۱۲۳۵۵ - ۳۳۹۲۰۳۰۷	فروشگاه‌ها و مراکز پخش:
■ فروشگاه شماره یک: تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵ ■ فروشگاه شماره دو: تلفن: ۳۳۱۱۲۱۰۰ - ۳۳۱۱۴۲۸۸	■ فروشگاه شماره سه: تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴ ■ فروشگاه مشهد: تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۲۱۴۸۳۱ - ۲
■ نمایندگی فروش قم: تلفن: ۳۷۷۳۶۵۱۶ - ۳۷۷۳۸۱۵۰ - ۰۲۵	■ نشانی الکترونیک: www.daftarnashr.com ■ پست الکترونیک: print@dnfpub.com
■ پیامک: ۳۰۰۴۸۵۰	

خواهشمند است نظرات خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک ارسال فرمایید.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
۱. انسان و عشق خدا	۱۷
۲. انسان، خدا و صلح	۳۰
۳. بعثت محمدی و صلح	۳۶
۴. قریش و فرآیند صلح	۴۲
۵. قریش و تناقض بزرگ	۴۵
۶. تحول در بنی امیه	۴۸
۷. ریشه‌های تضاد اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی	۵۱
۸. تأثیر گروش ابوسفیان به اسلام در جامعه‌ی اصحاب پیامبر	۵۴
۹. نمادها و نهادها	۶۱
۱۰. اولین اختلاف	۶۷
۱۱. پس از فتح مکه	۶۹
۱۲. انشقاق در صف اصحاب	۷۲
۱۳. راهبردهای پیامبر	۷۷

۱۴. دومین اختلاف ۸۱
۱۵. تهدید شدن یک فرصت ۸۳
۱۶. علی و تداوم امامت ۸۵
۱۷. عبور از امامت و تشدید تضادها ۸۷
۱۸. فرصت‌طلبی عباسیان ۹۱
۱۹. راهبردهای عباسیان در دوران استفاده از قدرت نرم ۱۰۰
۲۰. سه امام اکثریت خاموش ۱۰۶
۲۱. احمد بن حنبل مجدد سنت ۱۱۰
۲۲. پایان عصر اجتهاد در اهل سنت و جماعت ۱۱۳
۲۳. میانگین طول عمر امامان اسلام در دو دوره قدرت نرم و قدرت سخت ۱۱۴
۲۴. مذاهب اصلی در جهان اسلام ۱۱۶
۲۵. امامت و آزادی ۱۲۰
۲۶. دو اقلیت و یک اکثریت ۱۲۱
۲۷. تضادهای اجتماعی و سه دوره‌ی تاریخی ۱۲۸
۲۸. مقاومت در مقابل امامت ۱۳۰
- منابع ۱۳۳

فهرست نمودارها

- نمودار شماره‌ی ۱: چرخه‌ی سعادت..... ۲۷
- نمودار شماره‌ی ۲: چرخه‌ی شقاوت..... ۲۸

فهرست جدولها

- جدول شماره‌ی ۱: امامان اکثریت خاموش در دوران استفاده از قدرت نرم..... ۱۱۰
- جدول شماره‌ی ۲: میانگین طول عمر امامان اسلام در دو دوره‌ی استفاده از قدرتهای نرم و سخت..... ۱۱۵
- جدول شماره‌ی ۳: امامان اهل جماعت و سنت در دو دوره‌ی استفاده از قدرتهای نرم و سخت..... ۱۱۵
- جدول شماره‌ی ۴: ویژگیهای مذاهب اسلام..... ۱۲۰
- جدول شماره‌ی ۵: دسته‌بندی مذاهب..... ۱۲۲
- جدول شماره‌ی ۶: ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی در جهان اسلام در شرایط انقلابی... ۱۲۴
- جدول شماره‌ی ۷: ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی در جهان اسلام در شرایط اختناق و سرکوب..... ۱۲۴

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ
ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»

خدا اعمال کسانی را که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند باطل ساخته است.
خدا گناه کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و بدانچه بر محمد نازل
شده - که آن حق است و از جانب پروردگارشان - ایمان آورده‌اند از آنها زدود و
کارهایشان را به صلاح آورد.

و این بدان سبب است که کافران از باطل پیروی می کردند و آنان که ایمان آوردند از
حق که از جانب پروردگارشان آمده بود پیروی کردند. خدا برای مردم این چنین مثل
می زند.

آیات ۱ تا ۳ سوره محمد

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
سَعِيرًا»

و هر که را خدا هدایت کند، هدایت شده است و هر که را گمراه سازد، جز خدای برای
او سرپرستی نیابی و در روز قیامت درحالی که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال
و کر محسورشان می کنیم و جهنم جایگاه آنهاست که هرچند شعله‌ی آن فرو نشیند
بیشترش می افزونیم.

آیه ۹۷ سوره اسراء

مقدمه

اسلام با ظهور خود انقلابی جهانی به وجود آورد و در نتیجه‌ی این انقلاب جهانی، یک جهانی‌سازی صورت گرفت و نتیجه‌ی نهایی این جهانی‌سازی، پیدایش «ملت اسلام» در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی بود. ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی از سلسله جبال هیمالیا در آسیا شروع شده و از طریق شمال آفریقا و شبه جزیره‌ی ایبری به سلسله جبال پیرنه در جنوب فرانسه منتهی می‌شود.

امروزه در «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» کشورهای وجود دارند که رسماً مسلمان نیستند، مانند اسپانیا و پرتغال و از طرف دیگر کشورهای اسلامی دیگری وجود دارند که در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی قرار ندارند، مانند مالزی و اندونزی و مغولستان. ویژگی «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» در آن است که:

۱. در اولین موج گسترش اسلام و نخستین موج انقلاب جهانی اسلام که در سده‌ی نخست پیدایش اسلام صورت گرفت، این ظرف جغرافیایی به تصرف اندیشه و فرهنگ و نظام ارزشهای اسلامی درآمد.

۲. در ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی، «انسان گونه‌ی تمدن اسلامی» زندگی می‌کند که نتیجه‌ی آمیزش مردم از نژادهای بزرگ بشری در این ظرف جغرافیایی است. در شمال این ظرف، نژاد سفید اروپایی زندگی می‌کند، با قد بلند، موی طلایی و چشم آبی و در جنوب این ظرف، انسان سیاه‌پوست آفریقایی، با قد بلند، پوست سیاه و موی مجعد و در شرق آن، انسان زردپوست.

«انسان گونه‌ی تمدن اسلامی»، قد متوسط و پوست گندمگون دارد و نتیجه‌ی آمیزش نژادهای مختلف در «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» در نخستین موج جهانی‌سازی است که به‌وسیله‌ی انقلاب جهانی اسلام در سده‌ی نخست هجری صورت گرفت و امروز نیز با انقلاب صنعتی و افزایش آمیزشهای بین نژادی این گونه‌ی انسانی در حال گسترش است.

۳. تمام مفاخر تمدن اسلامی از «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» برخاسته‌اند؛ نظیر ابن سیناها، ابن حزم‌ها، ابن خلدون‌ها، ابن‌رسته‌ها، ابن‌رشد‌ها، ابن‌ندیم‌ها، ابن‌یونس‌ها، الازهری‌ها، ابوریحان بیرونی‌ها، ابوسهل فضل‌ابن‌نویخت‌ها، ابوعلی‌الحسن المراکشی‌ها، ابوالفرج‌ها، ابومعشر البلخی‌ها، ابومنصور الازهری‌ها، ابوالوفاء البوزجانی‌ها، احمدبن‌سلیم رازی‌ها، احمدبن‌عبدالجلیل اسجزی‌ها، ادیسی‌ها، مولوی‌ها، اصمعی‌ها، آلوسی‌ها، زادالفروح الغاوسی‌ها، ایجی‌ها، بتانی‌ها، بلگرامی‌ها، شیخ‌بهایی‌ها، بیرجندی‌ها، ثابت‌بن‌قره‌ها، جرجانی‌ها، جوهری‌ها، حافظ‌ها، حامدبن‌خضر خجندی‌ها، حسن‌بن‌سهل نویخت‌ها، حنین‌بن‌اسحاق‌ها، خازنی‌ها، خورازمی‌ها، خیرآبادی‌ها، ابوبکر محمدبن‌زکریا رازی‌ها، زجاجی‌ها، زرقابی‌ها، دوزنی‌ها، سرخسی‌ها، یعدی‌ها، سهروردی‌ها، سندبن‌علی‌ها، سیالکوتی‌ها، صاعد اندلسی‌ها،

طبری‌ها، طوسی‌ها، عضدالدین الایجی‌ها، عبدالله‌بن اماجور‌ها، علی‌بن الاسطرلابی‌ها، غزالی‌ها، فارابی‌ها، فرغانی‌ها، فضل‌بن حاتم نیریزی‌ها، قاضی‌زاده‌ی رومی‌ها، نجم‌الدین قزوینی‌ها، قطب‌بن شیرازی‌ها، کلبی‌ها، کندی‌ها، محمدبن ابراهیم شیرازی‌ها، محمدبن البوزجانی‌ها، محمود شکری آلوسی‌ها، محمود انعلکی‌ها، مسعودی‌ها، مقریزی‌ها، میدی‌ها، نجم‌الدین دبیران الکاتبی القزوینی‌ها، خواجه نصیرالدین طوسی‌ها، نظامی‌ها، یاقوت حموی‌ها، یعقوب‌بن علی قصرانی‌ها، و هزاران ریاضیدان، طبیب، ستاره‌شناس، شاعر، عارف، فیلسوف، شیمیدان و فیزیکدان دیگر از ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی از خجند، بدخشان، خوارزم، سمرقند، بخارا، شیراز، اصفهان، ری، بغداد و قاهره تا مراکش، الجزایر، اسپانیا و پرتغال برخاسته‌اند. این مردان بزرگ سازندگان فرهنگ اسلامی را نمی‌توان براساس ادبیات جغرافیای سیاسی کنونی معرفی کرد. ابن‌سینا را نمی‌توان گفت افغانی است یا ایرانی؛ یا تاجیک است یا عرب؛ او در بلخ به دنیا آمد و مدتی در بخارا زندگی کرد و در همدان از دنیا رفت و تمام آثارش را به زبان عربی نوشت ولی او نه افغانی است و نه ایرانی، و نه عرب؛ در حالی‌که هم افغانی است و هم ایرانی و هم عرب است! واقعیت این است که این چهره‌ها متعلق به تمامی کشورهای اسلامی هستند و نمی‌توانند در آن واحد به چند کشور تعلق داشته باشند. ما اگر زبان را ملاک هویت آنها بگیریم، ابن‌سینا عرب، و مولوی ایرانی - افغانی و تاجیک و... می‌شود، چون زبان این کشورها فارسی است. و اگر محل تولد را ملاک هویت آنها بگیریم، نه ابن‌سینا و نه مولوی هیچ‌کدام ایرانی نخواهند شد، بلکه هر دو افغانی به حساب خواهند آمد. و اگر محل وفات را معیار هویت بگیریم، ابن‌سینا ایرانی، و مولوی ترک خواهد

بود، لذا بهتر است توجه کنیم که ادبیات سیاسی در دوران معاصر از بعضی جهات با تزویر غرب و جغرافیای سیاسی، با شمشیر غرب و مشخصاً جغرافیای سیاسی در آسیای مرکزی و خاورمیانه با شمشیر انگلوساکسونها به وجود آمده است و اصولاً هیچ گونه اصالت تاریخی ندارد. آنچه از نظر تاریخی اصالت دارد «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» است که متعلق به تمام مسلمانان جهان و به ویژه انسانهایی است که در این ظرف زندگی می کنند.

امروز تاریخ، در «ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی» از امت اسلام، ملّتی با سرزمین و تاریخ و دین و خط و فرهنگ و نژاد و هویت مشترک ساخته است، ملّتی که به دلیل سلطه ی غرب، فاقد دولت مشترک است در حالی که برای قرن‌ها (و حداقل در پنج سده ی نخست هجری) دولت مشترک هم داشته است.

این ملّت را با خنجر تسلیحات و تبلیغات و تعلیمات استعماری پاره پاره کرده اند و اجازه نمی دهند تا به خود آید و بداند کیست تا بتواند به وسیله آگاهی از هویت خود، آزادی خود را به دست آورد.

ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی البته کوچک تر از کشور روسیه (از نظر وسعت)، و کوچک تر از چین (از نظر جمعیت) و یکدست تر از هند (از نظر اشتراکات مذهبی) است و با همه ی شاخصه هایی که یک ملّت دارد و ما آن را «ملّت اسلام» می نامیم، واقعاً یک ملّت است.

نوشته ی پیش رو، درصدد است ریشه ی تضادهای اجتماعی در این ملّت را از نظر تاریخی ردیابی کند؛ زیرا بی تردید با شناسایی این ریشه ها می توانیم هویت خود را بشناسیم؛ وحدت خود را به دست آوریم و از نو خانه ی اسلام را برای فرزندان اسلام بنیان نهیم.

از درگاه خداوند بزرگ، بیداری اسلامی و هدایت الهی همه‌ی فرق اسلامی را درخواست می‌کنیم و امیدواریم با بیداری امت اسلام، زمینه‌ی عملی تجدید حیات تمدن اسلامی با دو شعار بزرگ عدالت و آزادی براساس جهان‌بینی توحیدی به وجود آید و مسلمانان جهان دست در دست یکدیگر فصل نوینی در تاریخ بشر پدیدار سازند. چنین باد.

تهران، محمدحسن زورق

آذرماه ۱۳۹۳

۱. انسان و عشق خدا

خاک را با عشق خدا صمیمانه آمیختند و با آن، هنرمندانه انسان را ساختند و تندیس روح حقیقت‌جوی او را تراشیدند و برفراز دروازه‌ی هستی نشانند و فرشتگان نشستند و بر او سجده کردند. فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که گفت: «من به او سجده نمی‌کنم. او از خاک است و من از آتش»^۱ در حالی که نمی‌دانست آدم تنها از خاک نیست. او از عشق خدا نیز هست و سجده بر او، سجده بر عشق خدایی اوست.



انسان از بُعد نیازهای زیستی یک حیوان است، نه چیزی بیشتر. این جانور نیز مانند سایر جانوران نیازهای زیستی دارد. او به اکسیژن، آب،

۱. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» بقره، آیه ۳۴ «و به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود....»

و نیز «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّمَّنْ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» اعراف، آیات ۱۲-۱۱ و ما شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم. آن‌گاه به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید. همه جز ابلیس سجده کردند و ابلیس در شمار آن سجده‌کنندگان نبود. خدا گفت وقتی تو را به سجده فرمان دادیم چه چیز تو را از آن بازداشت. گفت من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گل.»

غذا، امنیت، استراحت و تولیدمثل محتاج است. چون مور دانه می‌گیرد، چون مار لانه برمی‌گزیند، چون گاو می‌خورد، چون فیل می‌آشامد، چون نهنگ نفس می‌کشد، چون خر بار می‌کشد، چون اسب می‌دود، چون ببر می‌درد، چون خوک می‌آمیزد، چون خرس می‌خوابد، چون کبوتر پر می‌کشد. او دقیقاً مثل همه‌ی حیوانات، نیازهای زیستی دارد. نیازهای زیستی او با حیوانات دیگر مشترک است و نیازهای زیستی سیری‌پذیرند. ما به اندازه‌ی ریه و شکم و هیکل و ترشحات غدد جنسی خود به امکانات لازم برای تنفس، آشامیدن، تغذیه، استراحت، امنیت، و جفتگیری محتاجیم (آنچنان که همه جانوران نیز چنینند.) و همه‌ی این احتیاجات محدود است. پس چه چیزی سرنوشت ما را از بقیه‌ی حیوانات جدا کرده و همه‌ی نیروهای فیزیکی و متافیزیکی [جز شیطان] را به استخدام ما درآورده و ما را تمدن‌آفرین ساخته است؟

توجه به نیازهای زیستی، نظیر اکسیژن و آب و غذا و استراحت و امنیت و تولیدمثل، در میان انسانها و حیوانات مشترک است، اما در انسانها تمایلات دیگری نظیر میل به قدرت، علم، عدالت، زیبایی، لطف و خلاقیت وجود دارد که نظیر آنها در حیوانات مشاهده نمی‌شود. البته انسانها و حیوانات از قدرت برای رفع نیازهای زیستی خود استفاده می‌کنند ولی تفاوتِ انسانها با حیوانات در آنجاست که انسانها گذشته از رفع نیازهای زیستی خود، خودِ قدرت را می‌خواهند و گاه «زیستن خود» را با همه‌ی علاقه‌ای که به آن دارند، در راه قدرت فدا می‌کنند. همه‌ی جنگهای تاریخ بشر به این حقیقت شهادت داده‌اند که اگر تمایلات زیستی برای حفظ جان انسانهاست، انسانها در راه تمایلات سرشتی خود جان می‌سپارند. کم نبودند عشاقی که در راه معشوق - که او را زیبایی مطلق تصوّر کرده‌اند - جانفشانی کرده‌اند و حتی جان سپرده‌اند و نیز کم

نبودند کسانی که در راه رسیدن به علم جانفشانی کرده‌اند و یا در راه عدالت جان سپرده‌اند. این حقایق را تاریخ هنر و علم و نهضت‌های عدالت‌طلبانه به روشنی شهادت داده‌اند. همچنین است میل به لطف و خلاقیت. اگر همه‌ی فرشتگان به انسان سجده کرده‌اند، انسان غالباً بی‌قرار و ناخودآگاه به تمایلات سرشتی خود سجده می‌کند. تمایلات سرشتی، دو ویژگی اساسی دارند: نخست آنکه مختص انسان هستند و دوم آنکه این تمایلات سیری‌ناپذیرند. ما حد معینی از قدرت یا علم یا عدالت یا زیبایی یا لطف و یا خلاقیت را نمی‌خواهیم. ما یا خودآگاه و یا غالباً ناخودآگاه قدرت مطلق، علم مطلق، عدالت مطلق، زیبایی مطلق، لطف مطلق و خلاقیت مطلق را می‌خواهیم. یعنی ما - خودآگاه و یا ناخودآگاه - خدا را می‌خواهیم. میل به قدرت مطلق، انواع قدرتهای سیاسی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی را آفریده است. میل به علم مطلق، انواع علوم را به‌وجود آورده است. میل به عدالت مطلق، حقوق و نهادهای قضایی را پدیدار ساخته است. میل به زیبایی مطلق، هنر را به‌وجود آورده است. میل به لطف مطلق، روابط و نهادهای لطیف را به‌وجود آورده است. میل به خلاقیت مطلق، فناوری را پدیدار ساخته، و عشق به خدا که قدرت و علم و عدالت و زیبایی و لطف و خلاقیت مطلق است تمدن را به‌وجود آورده است. البته خدا بسیط است و نه مرکب. یعنی همان قدرت مطلق، علم مطلق است؛ زیرا نمی‌تواند قدرت مطلق باشد با علم محدود و همان قدرت و علم مطلق عدالت مطلق است؛ زیرا نمی‌تواند عدالت مطلق باشد. با علم و قدرت محدود و همان قدرت و علم و عدالت مطلق، زیبایی مطلق است؛ زیرا نمی‌تواند زیبایی مطلق باشد، با عدالت و علم و قدرت محدود و همان قدرت و علم و عدالت و زیبایی و لطف مطلق خلاقیت مطلق است؛ زیرا نمی‌تواند خلاقیت مطلق باشد با لطف و

زیبایی و عدالت و علم و قدرت محدود. او حقیقت بسیطی است که ما او را به اسامی تجلیاتش می‌خوانیم ولی در عالم کثرت که ما در آنیم و از ویژگیهای آن محدودیت است، می‌توان علم داشت و عدالت نداشت و یا عدالت داشت و قدرت نداشت و یا زیبایی داشت و علم نداشت و یا علم داشت و لطف نداشت و یا لطف داشت و خلاقیت نداشت.

آن صفت از صفات خدا که در جامعه‌ی انسانی معمولاً قربانی می‌شود، صفت عدالت است و دلیل آن مداخله‌ی تمایلات سرشتی در تمایلات زیستی است. به‌عنوان مثال، برای حیوانات، لانه فقط لانه است یعنی محل تأمین امنیت و استراحت. ولی انسانها وقتی می‌خواهند خانه بسازند، نمی‌توانند از دخالت تمایلات سرشتی خود در رفع این نیاز زیستی جلوگیری کنند. میل به قدرت به آنها می‌گوید: «خانه‌ای بساز که دیگران حتی‌المقدور نتوانند مثل آن را بسازند. هر چه بزرگ‌تر بهتر. بگذار بدانند تا چه حدی تو به قدرت دست یافته‌ای.» و میل به زیبایی به آنها می‌گوید: «خانه‌ی تو باید زیباترین خانه‌های جهان باشد و هر دیوارش تابلویی نفیس و هر گوشه‌اش یک اثر هنری گرانقیمت باشد. باید همه بدانند تو تا چه حد به زیبایی دست یافته‌ای.» و میل به خلاقیت به آنها می‌گوید: «در خانه‌ی تو از آخرین فنون و تجهیزات باید استفاده شود. تو باید نشان دهی که تا چه اندازه به فناوری و تجهیزات دست یافته‌ای.» و میل به علم به او می‌گوید: «در خانه‌ی تو از آخرین علوم روز باید استفاده شود. تو باید نشان دهی چه حد در این مسیر کامیاب شده‌ای.» و میل به لطف می‌گوید: «برای همسرت و فرزندان به‌ترین امکانات را فراهم کن. این حق آنهاست که از بهترین زندگی برخوردار شوند و بدانند که تو به آنها به چه اندازه لطف داری.»

ولی برای آنکه یک قصر ساخته شود باید صدها خانواده بی‌خانمان گردند و در کنار هر کاخ‌نشین، صدها کوخ‌نشین به‌وجود آیند. هم‌چنین است در مورد میل به غذا. برای یک حیوان غذا فقط غذاست: مقداری گیاه و یا گوشت که با دستگاه گوارش حیوان سازگاری داشته باشد، ولی وقتی انسان می‌خواهد غذا بخورد، میل به قدرت دخالت می‌کند و به او می‌گوید: «سفره‌ای بگستر که نمایشگر قدرتت باشد. نشان بده که از دیگران کمتر نیستی، بلکه از آنان قدرتمندتری.» و میل به زیبایی به او می‌گوید: «دقت کن در ترکیب رنگها و چینش ظرفها و گزینش غذاها. سفره‌ی غذای تو باید زیباترین سفره‌ها باشد.» و میل به علم به او می‌گوید: «از آخرین دانش روز بهره‌گیر.» و میل به لطف به او می‌گوید: «بهترین غذاها را با بهترین ترکیبها و بیشترین مقدار برای آنها که در کنار سفره‌ات می‌نشینند تدارک بین تا لطف تو را ببینند.» و میل به خلاقیت به او می‌گوید: «غذای جدید و ظروف جدید با طرحهای نو، هر چه نوتر بهتر.» ولی صدها سفره از نان باید تهی شود تا یک سفره‌ی شاهانه چیده شود. به ازای هر «پورشه» که از کنار یک سطل زباله در خیابان می‌گذرد هزاران گرسنه در سطلهای زباله به دنبال غذا می‌گردند و دقیقاً به همین دلیل است که عدالت، گمشده‌ی تاریخ بشر است، آن هم به دلیل مداخلات تمایلات سرشتی در نیازهای زیستی. کشف بزرگ ماتریالیستها این است که انسان فقط یک حیوان است نه چیزی بیش از آن. فقط کمی ذهنش قوی‌تر و بهره‌ی هوشی‌اش بیشتر است، در حالی که اگر عشق به‌خدا به‌صورت تمایلات سرشتی در انسان نبود انسان همان حیوان غارنشین باقی می‌ماند که کمبود شاخ و نیش و چنگ و دمش را با اضافهی عقلش جبران می‌کرد و هرگز به مرحله‌ی تمدن‌آفرینی نمی‌رسید.

با کمال تأسف، ماتریالیستها به این کشف بزرگ افتخار هم می‌کنند، در حالی که نمی‌دانند به دلیل مداخله‌ی ناخودآگاه تمایلات سرشتی انسان در تمایلات زیستی‌اش نمی‌توانند مثل سایر حیوانات تعادل زندگی غریزی خود را نیز حفظ کنند و به ناگزیر دست به جنایاتی می‌زنند که از هیچ حیوانی برنمی‌آید، مگر آنکه به خودآگاهی و خداآگاهی رسیده باشند. پیامبران آمده‌اند تا انسانها را به خودآگاهی و خداآگاهی برسانند. انسان خودآگاه و خداآگاه به آرامش می‌رسد زیرا می‌فهمد آن توانای دانای زیبای دادگر مهربان نوآفرین که اصل وجود است کیست و راه رسیدن به او چیست.^۱

عشق به خداوند به صورت یک استعداد بالقوه در وجود انسان به امانت گذاشته شده است. آیا این همان امانتی است که به آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد و آنها از پذیرفتن آن سرباز زدند و از آن ترسیدند^۲ و انسان این امانت را پذیرفت و با پذیرش آن وارد این سرنوشت شگفت‌انگیز شد!

راز سر به مهر همه‌ی خوشبختیها و بدبختیها و فرازها و فرودها و سعادتها و شقاوتها و قربها و بُعدها، همین عشق شگفت‌انگیز است. انسان به خوشبختی و فرازپویی و سعادت و قرب الهی می‌رسد، اگر به خودآگاهی و خداآگاهی برسد و معشوقش را ببیند و بشناسد و بپرستد. و متقابلاً به بدبختی و فرودگرایی و شقاوت و دوری از خدا می‌رسد،

۱. در مورد سرشت انسان به‌طور مبسوط‌تر در منبع زیر بحث شده است: محمدحسن زورق: دو

حرکت در تاریخ، جلد اول، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، صص ۷۰ - ۴۶.

۲. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب، آیه ۷۲)؛ «این امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود».

اگر به خودآگاهی و خداآگاهی نرسد و معشوقش را نبیند و نشناسد و نپرستد و به جای او خاک و خون و طلا و تبار و انواع قدرتها را که آفریده‌ی خود او هستند بپرستد و خود را فدای ساخته‌های خود کند. «این دو پای عاشق اندوهگین»^۱ یا خود به خدا می‌رسد آنچنان که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و یا علی و فاطمه و حسن و حسین و یا سایر انبیاء و یا اوصیاء و اولیای الهی رسیدند؛ و یا دچار خودبینی و خودخواهی می‌شود و می‌خواهد آن قدرت و علم و زیبایی و عدالت و لطف و خلاقیت مطلق^۲ را در ظرف کوچک و محدود ماده مجسم کند و در این راه به حقوق همه‌ی ممنوعان خود ستمگرانه تجاوز می‌کند و همچون نمرود و نرون و فرعون و چنگیز و چرچیل می‌شود.

تمدن، کوشش ناخودآگاه انسان برای ساختن تصویر صورت خدا بر صفحه‌ی گِل است، و اخلاق کوشش برای ساختن تصویر صورت خدا بر صفحه‌ی دل است و عرفان نگاه به صورت خدا با چشم دل انسان است و عشق ازلی و ابدی خواستن خدا با تمام وجود خویشتن است. عقل وسیله‌ی شناختن خداست، عشق خواستن خداست و آزادی بدین معنی است که بین ما و «خدا» هیچ مانعی نباید وجود داشته باشد.^۳

۱. قطعه‌ای است از شعر بلند «این چه تکفیری است». نگاه کنید به: محمدحسن زورق: هفت شهر،

مجموعه شعر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷، چاپ اول، صص ۱۶۵-۱۵۹.

۲. در قرآن مجید بیش از ۱۷۰ اسم برای خداوند متعال آمده است و در دعای جوشن کبیر خدا را با هزار نام می‌خوانیم. بنابراین اسماء الهی محدود به این شش اسم نمی‌شود ولی ما در این بحث آن دسته از اسامی خدا را آورده‌ایم که عشق به آنها مستقیماً - چه به صورت خودآگاه و عادلانه و چه به صورت ناخودآگاه و ظالمانه - موجب پیدایش تمدن می‌شود.

۳. تعریفی که غرب از آزادی می‌کند کاملاً بی‌مفهوم است. این تعریف از آزادی که به موجب آن انسان آزاد است هر کار می‌خواهد می‌کند مشروط به آنکه به حقوق جامعه تجاوز نکند بی‌معنی است. زیرا انسان خود بخشی از جامعه است و ظلم به خود، ظلم در حق بخشی از جامعه است و هر فرد در جامعه نقشهای متعددی دارد؛ نظیر پدری، مادری، برادری، خواهری،

صفات خدا شناسه‌ی^۱ خداست و اسامی خدا هر یک، نام یکی از صفات خداست. همان‌طور که ما یکدیگر را به صورتمان می‌شناسیم و صورتمان شناسه‌ی ماست، خدا را هم به صفاتش می‌شناسیم. پس می‌توانیم بگوییم صفات خدا صورت خداست. به هر جا که نگاه کنیم صورت خدا را می‌بینیم، یعنی قدرت و علم و عدالت و زیبایی و لطف و خلاقیت خدا را می‌بینیم^۲ و همه چیز نابود می‌شود مگر صورت او، یعنی همه‌ی آفریده‌های او زوال‌پذیرند و آنچه زوال نمی‌پذیرد قدرت و علم و عدالت و زیبایی و لطف و خلاقیت و... اوست. می‌دانیم که صفات خدا عین ذات اوست و او بسیط است و جاویدان.^۳ عشق به صفات الهی در انسان یک استعداد بالقوه و ناخودآگاه است که باید بالفعل و خودآگاه شود. مانند میل به غذا در نوزاد که امری غریزی است. کودک به غذا میل دارد ولی از غذا آگاهی ندارد و ممکن است به‌جای شیر مادر، خاک بخورد و دل‌درد بگیرد و خونریزی کند تا به‌تدریج بزرگ شود و از فلسفه‌ی وجودی دستگاه گوارش آگاهی یابد و از غذای مناسب آن، اطلاعات لازم را به‌دست آورد و خوب بخورد و خوب بنوشد و چابک و رشید و توانا شود.

همسری و ... او اگر به‌عنوان مثال خودکشی کند همه‌ی این نقشها فرو می‌ریزد و به حقوق کسانی که در آن نقشها ذی‌سهم هستند تجاوز می‌شود.

۱. شناسه، اسم آلت از مصدر شناختن است چنان‌که رسانه اسم آلت از مصدر رسانیدن و ماله اسم آلت از مصدر مالیدن است.

۲. «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۱۱۵)؛ مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که روی کنید همانجا رو به خداست. خدا فراخ رحمت و داناست.

۳. «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)؛ خدای یکتای دیگری را مخوان. هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او. فرمان، فرمان اوست و همه به او باز گردانیده شوید.

طفل بشریت نیز در گهواره‌ی تاریخ بارها خاک خورده و ماتریالیست و پوزیتیویست و سکولار شده و دل‌دردهای سنگینی گرفته و خونریزیهای شدید کرده است. همه‌ی جنگهای جهان بر سر تسخیر خاک و مواهب آن بوده است و حداقل یک طرف تمام جنگهای جهان، انسانهای ناخودآگاه و ناخداآگاه بوده‌اند. هنوز دل تاریخ از خاطره دردلهای بزرگ آن می‌لرزد و از تجسم خونریزیهای بزرگی که کرده است دچار کابوس می‌شود. خونریزیهای بزرگی نظیر جنگهای سی‌ساله‌ی اروپا، حمله‌ی شبکه‌ی امرای سکولار به انقلاب مردمی فرانسه، جنگهای جهانی اول و دوم و یا خاطره‌ی مسلمان‌سوزی در شبه جزیره‌ی ایبری و مسلمان‌کشی در شبه جزیره‌ی بالکان. همان‌طور که مادر شیر را به دهان نوزاد می‌رساند و او را از خوردن خاک و خون و یا هر خوردنی مسموم باز می‌دارد، «مادر نبوت»، «شیر وحی» را به انسان نشانده و او را از خاک‌پرستی و خون‌پرستی و پرستش هر مسموم دیگر بازداشته است و از این طفل تیزهوش بازیگوش بی‌باک که هم نادان است و هم ستمکار، پرستاری کرده و کوشیده است او را خودآگاه کند تا بداند راز بی‌قراریهایی که برای قدرت و دانش و علم و عدالت و لطف و خلاقیت می‌کند چیست، و او را خداآگاه کند تا بداند «او» که پاسخ پرسشهای سرشتی اوست کیست. مادر نبوت با مهربانی گهواره تاریخ را به حرکت درآورده و برای بشریت مادری کرده و کوشیده است تا به او بگوید راز تمایل ذاتی انسان به وجود مطلق چیست و آن وجود مطلق کیست و چرا نسبت به او و صفاتش علم حضوری^۱ و تمایل ذاتی دارد و چرا باید با علم حصولی نیز به او برسد تا این عشق سوزان، مشعل

۱. علم حضوری علمی است که برای شناختن آن احتیاج به واسطه‌ی معلم و کلاس نداریم مانند علم ما به وجودمان.

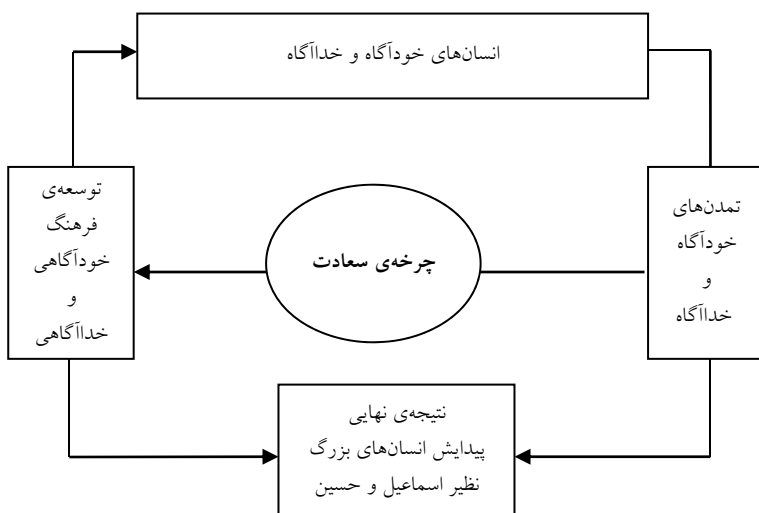
فروزان زندگیش شود و نه آتش خانمان سوز هستی‌اش. و با این نور به آن نور مطلق برسد^۱ و نه با آتشی که برمی‌فروزد، در آتش جاویدان غضبش گرفتار شود.^۲ انسانهای خودآگاه و خداآگاه، تمدنهای خودآگاه و خداآگاه به وجود می‌آورند و تمدنهای خودآگاه و خداآگاه، فرهنگهای خودآگاهی و خداآگاهی را می‌سازند و فرهنگهای خودآگاهی و خداآگاهی، انسانهای خودآگاه و خداآگاه می‌پرورند. این چرخه‌ی سعادت است. بنابراین تمدنهای خودآگاه و خداآگاه، انسانهای بزرگ می‌سازند که به خودآگاهی و خداآگاهی هر چه بیشتر رسیده‌اند و از اسارت شهوات رها و آزاد شده و آگاهانه و آزادانه پیام فطرت الهی خود را پذیرفته‌اند و آن نور ازل و ابدی را لیبیک گفته‌اند. ولی انسانهای ناخودآگاه و ناخداآگاه، تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه می‌سازند و تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه، فرهنگ ناخودآگاهی و ناخداآگاهی را توسعه می‌دهند و فرهنگهای ناخودآگاهی و ناخداآگاهی با توسعه‌ی خود، انسانهای ناخودآگاه‌تر و ناخداآگاه‌تر را به وجود می‌آورند که

۱. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور، ۳۵)؛ خدا نور آسمان و زمین است. مثل نور او چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثلها می‌آورد زیرا بر هر چیزی آگاه است.

۲. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره، ۲۵۷)؛ خدا یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکیها به روشنی می‌برد. ولی آنها که کافر شدند طاغوت یاور آنهاست که آنها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد. اینان جهنمیانند و همواره در آن خواهند بود.

اطاعت از شهوات را نه تنها اسارت نمی‌شمارد بلکه آن را تنها معنی و ثمره‌ی زندگی خود می‌شناسد و در این راه از برافروختن هر آتش خانمان‌سوزی خودداری نمی‌کند و حتی حاضر می‌شود مانند نرون و یا آیزنهاور یک شهر را به آتش بکشد تا بیشتر از زندگی خود لذت ببرد و برای آتش‌افروزیهای خود آثار بزرگ می‌سازد؛ از قلعه‌کوبهای قدیم تا بمبهای اتمی جدید. و این چرخه‌ی شقاوت است.

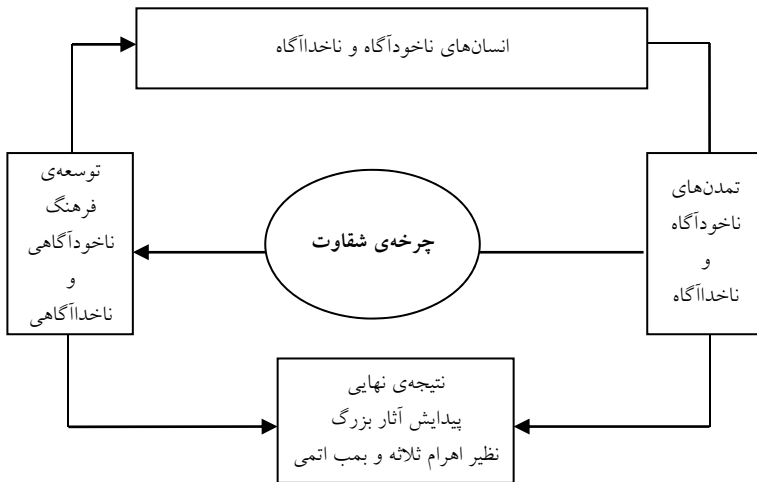
آری تمدنهای خودآگاه و خداآگاه انسانهای بزرگ می‌سازند که قدرتمند و دانشمند و عادل و زیبا و لطیف و نوآورند و تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه آثار بزرگ می‌سازند که غالباً در جهت سلطه‌ی آنها بر دیگران به کار می‌آیند. در ادامه دو نمودار چرخه‌های سعادت و شقاوت ارائه می‌شوند:



نمودار شماره‌ی ۱. چرخه‌ی سعادت

مهم‌ترین ویژگی انسانهای بزرگ صفت عدالت است. یعنی همان صفت و خصوصیتی که گم‌شده‌ی تاریخ بشر است در وجود آنان یافت می‌شود و طبیعتاً دومین ویژگی آنها مبارزه‌ی بی‌امانشان با ظلم و طاغوت است. آنها به اقشار محروم و مستضعفین به‌عنوان اقشار آسیب‌پذیر نگاه نمی‌کنند که به‌دلیل ضعف خودشان آسیب‌پذیر شده‌اند. آنها می‌دانند که مستضعفین قربانیان نظامهای اجتماعی ظالمانه‌اند. وجود عدالت در شخصیت و رفتار چنین انسانهایی به دلیل تقوا و خداجویی و پاسخ‌گویی صادقانه به ندای وجدانشان است و خدا عاقبت نیک و پیروزی نهایی را به آنها وعده داده است.^۱

اگر انسانهای خودآگاه و خداآگاه چرخه‌ی سعادت را به‌وجود می‌آورند، انسانهای ناخودآگاه و ناخداآگاه چرخه‌ی شقاوت را پایدار می‌سازند و ثمره‌ی تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه پیدایش آثار مادی بزرگ است.



نمودار شماری ۲. چرخه‌ی شقاوت

۱. «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» (هود، ۴۹)؛ اینها از خبرهای غیب است که بر تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آنها را می‌دانستی و نه قومت. پس صبر کن زیرا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است.

تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه از پرورش انسانهای خودآگاه و خداآگاه عاجزند. مگر معجزه‌ای شود تا در مصرِ فرعون، موسایی پدیدار شود و فرعون و فرهنگ فرعونی را در نیل غضب الهی غرق کند. امروز نیز تمدن غرب می‌تواند هواپیماهای نظامی بدون خلبان بسازد تا با آن کوخ‌نشینان پشتونستان افغانستان و پاکستان و کوخ‌نشینان یمن و سومالی و سودان را قتل‌عام کند ولی از پرورش یک علی که نه، یک فاطمه که نه، یک حسین که نه، یک علی‌ابن‌الحسین که نه یک سکینه نیز نمی‌تواند بی‌رود؛ دختر خردسالی که روحی به وسعت کربلا و اراده‌ای به بزرگی عاشورا دارد و در فضایی به فرصت تاریخ، زمین را در آغوش می‌کشد تا بذر خودآگاهی و خداآگاهی را در آن بیفشاند و آن بذر را با اشک دیدگان اندوهبار خودش و خون برادرانش آبیاری کند و هنگامی که پدرش برای شهادت در راه خدا - که شهادت در راه آگاهی و آزادی مردم است - به سوی قتلگاهش می‌رود؛ با استقامتی که از تصور آن تن تقدیر به لرزه می‌افتد، روی به پدر می‌کند که:

«پدر! ای سوار زخمی میدان عشق، از اسب خونین‌یالت فرود آی و به روی زمین که من بر آن ایستاده‌ام بنشین و ایستادگی مرا ببین و مرا در آغوش بگیر و ببوس. بگذار طعم بوسه‌ات را برای همیشه زیر زبان خاطراتم داشته باشم» و پدر فرود می‌آید و می‌نشیند و در چشم دخترش دریایی از توکل و گذشت را می‌بیند که در آن آرزوهای دشمنان بشریت غرق می‌شود و او را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد و با خود طعم بوسه بر گونه‌ی دخترش را به بهشت می‌برد که تا ابدیت آن را فراموش نخواهد کرد. و در لحظه‌ی وداع با خواهرش که می‌خواهد زیر گلویش را به وصیت مادرش ببوسد وصیت می‌کند که: «خواهر، مرا در نماز شب از دعایت فراموش مکن!»

آری تمدنهای ناخودآگاه و ناخداآگاه کوچک‌تر از آنند که چنین انسانهای بزرگی را پرورش دهند.

۲. انسان، خدا و صلح

انسان در «خود» به تکرر و در تکرر به اختلاف و در اختلاف به جنگ می‌رسد و در «خدا» به وحدت و در وحدت به توافق و در توافق به صلح می‌رسد. بنابراین صلح نتیجه‌ی طبیعی خداپرستی، و جنگ نتیجه‌ی قهری خودپرستی، دنیاپرستی و ماتریالیسم است. در میان ماتریالیستها هرگز صلح به وجود نمی‌آید و آنچه به عنوان صلح به وجود می‌آید پرهیز از جنگ است و نه صلح. در صلح همدلی و یگانگی وجود دارد ولی در شرایط پرهیز از جنگ الزاماً همدلی و یگانگی وجود ندارد.

وقتی که به پرستش «خود» و «خانواده‌ی خود» و «عشیره‌ی خود» و «قبیله‌ی خود» و «ملت خود» و «حزب خود» گرفتار می‌شویم، خودبه‌خود و خواهی نخواهی از بقیه جدا می‌شویم و در بسیاری از مواقع در مقابل آنها قرار می‌گیریم. ولی هنگامی که در کمال از خودگذشتگی به خدا می‌اندیشیم، با همه‌ی خودهایی که خدای خود را می‌خوانند متحد می‌شویم و با آنها یگانه می‌گردیم و اساساً سیر وجودی ما حرکت از «خودهای خود» به سوی «خدای خود» است و در این حرکت است که رستگاران به «خدای خود» می‌رسند و وارد «حوض کوثر» که مظهر اتصال از عالم کثرت به عالم وحدت است می‌شوند و از شراب مستی‌بخش و هشیاری‌فزای آن می‌نوشند و تبهکاران در آتش سوزان و دردناکی می‌سوزند که هر هیمه‌ی آن یک خود است: «نفس خود»، «قبیله‌ی خود»، «حزب خود»، «ملت خود»، «حرکت خود» «منافع خود» و... .

امروزه، حزب‌گرایی شکل جدید قبیله‌گرایی و دقیقاً یک حرکت ارتجاعی است مگر آنکه کسی واقعاً از حزب به‌عنوان وسیله‌ای برای خدمت به راه خدا - که راه مردم است - استفاده کند نه برای خدمت به منافع خود و گروه خود. بنابراین صلح نتیجه‌ی طبیعی زندگی اجتماعی انسانهای خودآگاه و خداآگاه است؛ و جنگ نتیجه‌ی طبیعی زندگی انسانهای و اجتماعی انسانهای ناخودآگاه و ناخداآگاه است. انسانهای خودآگاه و خداآگاه می‌دانند که میل آنها به قدرت و علم و عدالت و زیبایی و لطف و خلاقیت مطلق، میل به خداست. آنها به‌ویژه می‌دانند حیات زمینی ما مقدمه‌ی زندگی ملکوتی ماست، همان‌طور که حیات جنینی ما مقدمه‌ی زندگی زمینی ما بوده است و می‌دانند که انسان مسئول است که خود را بر اساس الگوی صفات و اخلاق خدایی بسازد و شرط چنین ساختنی برقراری عدالت در وجود خود و در جامعه‌ی خود و در جهان خود است. و بدین‌گونه است که مردان الهی ساخته می‌شوند. آنها توانمند و دانشمند و دادگر و زیبا و مهربان و نوآفرینند.

عدالت، آرمان اصلی همه‌ی مردان خدایی است و اگر مدیریت جامعه دردست چنین مردانی باشد آنها مسئولیت اساسی خود را برقراری عدالت خواهند دانست چون با برقراری عدالت همه‌ی ارزشهای خدایی نیز به جامعه برمی‌گردد. آنها می‌دانند مادر تمام مفاصد ظلم است و آشکارترین چهره‌ی آن، ظلم اقتصادی است. بر سر این جیفه^۱ دنیاست که دنیاپرستان مثل سگ به گرد آن می‌گردند و زوزه می‌کشند و می‌درند و می‌برند و می‌خورند و هرگز به آرامش نمی‌رسند.

۱. «الدنيا جيفة و طالبها كلاب» امام علی.

توانمندی و توانایی انسان به عنوان یک انسان خودآگاه و خداآگاه به معنی توانایی در مدیریت هیجانات و کششهای غریزی است. هر جا که غریزه، عضوی از اعضای او را به سویی می کشد او قبل از هر حرکتی از خود می پرسد آیا این حرکت عادلانه است؟ آنگاه آن حرکت را انجام می دهد. او هر لحظه می اندیشد که: «آیا این نگاه عادلانه است؟ و باعث تخریب امروز و یا فردای کسی نخواهد شد؟» «آیا این سخن عادلانه است و باعث تغییر سرنوشت کسی به سوی تباهی نخواهد شد؟» «آیا گرفتن این پول عادلانه است و باعث محرومیت کسی نخواهد شد؟» «آیا گرفتن این پست عادلانه است و باعث تضعیف چرخه‌ی زندگی اداری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه نخواهد شد؟» و...

دانشمندی در فرآیند خودآگاهی و خداآگاهی به معنی توجه به تمام نشانه‌های خدا در عالم وجود است. از نظر یک انسان خودآگاه و خداآگاه، علوم مادی و الهی از یکدیگر فاصله نمی گیرند و در مقابل هم صف نمی بندند به این صورت که اگر به سوی علوم مادی بروی از خدا دور شوی. مگر «ماده» آفریده‌ی خدا نیست و مگر هر آفریده نشانه‌ای از آفریدگار خود نیست و مگر «آفریده‌شناسی» راهی به سوی «آفریدگارشناسی» نیست و مگر خدا خودش در قرآنش این راه را به روی ما نمی گشاید؟^۱

بنابراین دانشمند خودآگاه و خداآگاه تنها متخصص علم کلام و بی توجه به مقام بلند سایر علوم - که اگر علم باشند همه نورند - نیست. او کتاب تکوین و کتاب تشریع را در پیش روی خود گشوده است و هر

۱. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ. وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ. وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ. وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» سورة غاشیه آیات ۱۷ تا ۲۰.

دو را می‌خواند و ستایش خدا را می‌گوید و با مشاهده‌ی عظمت خدا در همه‌ی تجلیات شکوهمندش به حیرت می‌افتد.

و زیبایی برای انسان خودآگاه و خداآگاه تنها زیبایی دل و روح نیست - که آنها اصل‌اند - که زیبایی در همه چیز و در همه‌جاست. انسان خودآگاه و خداآگاه - مرد یا زن - تارک دنیایی نیست که فقط رنگهای غم‌انگیز بپوشد و در ویرانه‌ها دور از مردم دنیا زندگی کند و موی سر خود را از ته بتراشد و ریش خود را بگذارد تا هرچه می‌تواند درازتر شود. انسان خودآگاه و خداآگاه در پی زیبایی است؛ هم در جان و دل و هم در آب و گل.

و عدالت در نگاه انسان خودآگاه و خداآگاه به معنی رعایت قانون - صرفاً - نیست که به معنی رعایت حق است و سرچشمه‌ی همه‌ی حقوق خداست. خدا هنگامی که ما را عاشق خود آفرید به ما حق داد همه‌ی صفات او را جستجو کنیم و وقتی که جسم ما را آفرید به ما این حق را داد که نیازهای آن را برطرف کنیم. بنابراین همه‌ی انسانها حق استفاده از هوای پاک، حق استفاده از غذای کافی، حق استفاده از مسکن مناسب، حق ازدواج، حق تربیت، حق آموزش، حق بهره‌مندی از نهادهای حمایت‌کننده قضایی، حق برخورداری از روابط لطیف و نهادهای لطیف و حق نوآوری دارند.

قانون باید در خدمت حق باشد و نه حق در خدمت قانون. حقوق انسان را خدا به انسان داده است، چه حقوق زیستی و چه حقوق سرشتی؛ و حقوق انسانی هستند که سیر انسان به سوی خدا - که حق

مطلق است - را امکان‌پذیر می‌سازند. هر قانونی که از حقوق انسان حمایت کند محترم است و اگر در مقابل حقوق انسان قرار داشته باشد قانون باید کنار گذاشته شود نه حقوق انسان.

اگر عدالت تنها به معنی رعایت قانون باشد و قانونگذاری هم در اختیار طبقات فرادست؛ مستضعفین زمین محکوم خواهند بود که تا قیامت پاسدار زنجیرهایی باشند که به دست و پای آنها بسته شده است. لطف و مهرورزی ویژگی دیگر انسانهای خودآگاه و خداآگاه است. انسانهای خودآگاه و خداآگاه در عشق به خدا - گاه - آنچنان ذوب می‌شوند که آمادگی جانفشانی در راه خدا را با دل جان پیدا می‌کنند و در این راه تا آنجا پیش می‌روند که از همه‌ی هستی خود می‌گذرند. جانفشانی شگفت‌انگیز حسین در کربلا که او و یارانش و خاندانش دسته‌جمعی خود را فدای راه خدا کردند و مردان‌شان همه شهید شدند و زنان‌شان همه اسیر شدند تا راه خدا را - که راه رهایی مردم است - به روی نسلها و خلقها بگشایند یکی از نمونه‌هاست؛ اگرچه عالی‌ترین نمونه‌ی مهرورزی به خدا و خلق اوست، ولی تنها نمونه‌ی مهرورزی به خدا و کوشش برای رهایی توده‌های مردم نیست.

و بالأخره انسان خودآگاه و خداآگاه خلاق و نوآور و نوگرا و تواندیش است و ابداً دچار جمود و رکود نیست و به هیچ‌وجه انسان سستی به معنی جامعه‌شناختی آن نیست، هر چند اصولاً مقید به رعایت همه‌ی سنن الهی است که از زبان پیامبر او به بشر ابلاغ شده است. بنابراین انسان خودآگاه و خداآگاه گریزان از زمان و فراری از فناوری و بیزار از تحول نیست. او همراه با زمان حرکت می‌کند و از فناوری به‌عنوان یکی

از مواهب الهی برای پیشبرد آرمانهای خدایی سود می‌جوید و اصولاً هر لحظه در پی تغییر و تحول به نفع حرکت در سیر وجودی و شخصی و اجتماعی و جهانی به سوی خداست.



بنابراین انسانهای ضعیف و نادان، که اتفاقاً دست به اسلحه هم می‌برند و حمایت هم می‌شوند و در راه تحقق منافع دیگران دست به هر جنایتی می‌زنند و با توده‌های مسلمان کینه می‌ورزند و با پیشرفت و توسعه‌ی جامعه‌ی مسلمانان مخالفت می‌ورزند، هر چند ریش دراز داشته باشند و زبان درازتر و بر پیشانی نشانه‌ای از سجده‌های طولانی‌تر و در هر انگشت ده انگشت عقیق هم داشته باشند دشمنان اسلامند نه دوستان آن و آنان را مسلمان نامیدن توهین به اسلام است و آنها را خادمان اسلام خواندن اهانت به شعور بشریت است.

جنگ نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر خداجویی سرشتی ولی ناخودآگاه انسانهای ناخداآگاه در ظرف کوچک جهان مادی است. آنها، آن «نامحدود» را در این «محدود» جستجو می‌کنند. و در پی وجود مطلق در میان موجودات محدودند و اقیانوس بی‌کران وجود مطلق را در کوزه‌ی کوچک حواس پنجگانه‌ی خود می‌جویند و در این جستجو با بن‌بست و شکست روبه‌رو می‌شوند و می‌خواهند آن «نامحدود» را با امکانات محدود خود به‌وجود آورند و آن را با چشم سر خود ببینند و لمس کنند و در تعارض با یکدیگر در این جستجوی بی‌فرجام، روی به جنگ می‌آورند و دست به جنایت می‌زنند. و برای ایجاد قدرتی هر چه بیشتر، و دولتی هر چه بزرگ‌تر، و سلطه‌ای هر چه بادوام‌تر، و تمدنی هر چه باشکوه‌تر روی زمین را و گیسوی زمان را به خون بی‌گناهان رنگین و

فضا را با آه بینوایان سنگین می‌کنند و این همه جنگ و خونریزی را به تاریخ تحمیل می‌کنند و برای اعلام وجود یک اسلحه‌ی مرگبار دو شهر را - با تمام مردمش - در یک لحظه به آتش می‌کشند و تصور می‌کنند که توانسته‌اند به قدرت مطلق نزدیک شوند.

هر جنگ همیشه، دست‌کم، دو طرف دارد و همیشه دست‌کم در یک طرف انسانهای ناخودآگاه و ناخداآگاه قرار گرفته‌اند.

۳. بعثت محمدی و صلح

محمد مشعل فروزان «خداآگاهی» را برافروخت و آن را زیر طاق تاریخ تاریخ انسان گرفت و پرچم توحید را برافراشت. او از کوه نور فرود آمد تا روشنایی را به سپهر زندگی بشری، چشمه جاری خودآگاهی را به جلگه‌های تشنه‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی انسانی و شکوفایی را به دشتهای گسترده سرشت مردم ببخشد و صلح را به جامعه‌ی انسانی عرضه کند. طبیعتِ توحید، صلح است و طبیعتِ الحاد، جنگ.

هر که به محمد و آموزه‌های او نزدیک می‌شود به خدا نزدیک می‌شود و هر که به خدا نزدیک می‌شود به صلح و سلامت نزدیک می‌شود و در خداپرستی با تمام خداآگاهان جهان متحد می‌شود و از عالم کثرت و تفرقه و جنگ به سوی عالم وحدت و اتحاد و صلح حرکت می‌کند.

صلح و جهاد در راه خدا برای برقراری عدالت همزاد همنند. بنابراین کسانی که الله اکبر می‌گویند ولی شکم زنان حامله را می‌درند و سر کودکان خردسال را می‌برند و سینه‌ی جوانان بی‌دفاع را پاره می‌کنند و حتی برای گرفتن یک وجب زمین به جان یکدیگر می‌افتند، آنها تصویر کامل و تمام قد الحادند، و مظهر روشن خودپرستی و جدیدترین روش

و شیوهی نظام جهانی الحادند، برای مبارزه با توحید و خداپرستی. آنها دوستان خدا نیستند که دشمنان خدایند و شگفت‌انگیز نیست اگر می‌بینیم دیروز اعضای احزاب الحادی خلق و پرچم در افغانستان، در طالبان جذب می‌شدند و امروز اعضای حزب بعث عراق در داعش به کار گرفته می‌شوند، چرا که مارکسیسم و طالبانیسم در افغانستان و ناسیونال سوسیالیسم عربی و داعشیسم در عراق، همه در خدمت یک هدف‌اند: جنگ با بیداری اسلامی و خودآگاهی و خداآگاهی توده‌های مسلمان عرب و عجم.



تکثر، ویژگی ذاتی عالم کثرت است. در این عالم قدرت، علم و عدالت و زیبایی و لطف و خلاقیت می‌توانند جدا از یکدیگر و به دور از یکدیگر وجود داشته باشند. یعنی قدرت بدون عدالت یا علم بدون قدرت و یا خلاقیت بدون زیبایی و یا زیبایی بدون لطف. آن صفت از صفات ربوبی که در عالم کثرت معمولاً قربانی می‌شود صفت عدالت است، ولی در عالم وحدت، قدرت و عدالت و علم و زیبایی و لطف و خلاقیت همه تجلیات یک حقیقت‌اند. ما هرچه به عدالت نزدیک‌تر شویم، بهتر می‌توانیم به خدا نزدیک شویم و هر چه به خدا نزدیک‌تر شویم به وحدت نزدیک‌تر می‌شویم و با یکدیگر به وحدت حقیقی^۱ می‌رسیم.

شرط خدایی شدن و قطره‌ای کوچک از اقیانوس خداپرستان جهان شدن اقامه‌ی عدالت در وجود خود و در خانواده‌ی خود و در جامعه‌ی خود و در جهان خود است.

۱. وحدت حقیقی در مقابل وحدت اعتباری است. وحدت حقیقی داشتن نظر مشترک و وحدت اعتباری داشتن خطر مشترک است.

توسعه بدون عدالت یعنی تولید طاغوت، ولی عدالت ذاتاً به معنی ایجاد زمینه‌ی لازم برای شکوفایی درخت بشریت در جلگه تاریخ است. انسانی که ظلم نمی‌کند توسعه‌یافته است و انسان ستمگر دشمن شکوفایی خویش و دیگر ابنای بشریت است.

بنابراین ظلم و جنگ از یک سو، و عدل و صلح از سوی دیگر لازم و ملزوم یکدیگرند.

آنها که به محمد صمیمانه ایمان آورده‌اند و صادقانه به او - به‌عنوان آئینه‌ای که صفات خدا را نشان می‌دهد - عشق می‌ورزند، قدرتمند و دانشمند و عادل و زیبا و لطیف و خلاق‌اند. آنها برای اقامه‌ی عدل برمی‌خیزند و با ظلم می‌ستیزند و به بشریت عشق می‌ورزند و از هر ستمگری می‌گریزند. آنها که تسلیم حقیقت رسالت محمد شدند، سرآغاز یک جریان تاریخی‌ای هستند که رودخانه‌ی حرکت جوهری بشریت به سوی سرمنزله مقصود را به‌وجود آورده‌اند؛ رودخانه‌ای که درختهای بلند آگاهی‌خواهی و آزادی‌طلبی را در تاریخ آبیاری کرده است.

و آنها که مجذوب قدرت محمد شدند، و نه حقیقت رسالت او، سرآغاز یک جریان اجتماعی‌اند که بنیانکن عدالت و آزادی در تاریخ است و جهان را به سوی ناخودآگاهی و ناخداآگاهی به پیش می‌برد.

امامت، نظام سیاسی متناسب با جریان نخست و سلطنت، نظام سیاسی متناسب با جریان دوم است و مرز این دو نظام از یکدیگر به‌وسیله‌ی اصل عدالت ترسیم می‌شود.^۱ امامت بدون عدالت امکان وجود

۱. امام یعنی جلو و امام یعنی جلودار و پیشرو. امام کسی است که از بقیه‌ی مردم در راه خدا پیش‌تاز است و از دیگران بیشتر صفات الهی را در خود متجلی ساخته یعنی از دیگران در مدیریت تمایلات خود قدرتمندتر و از دیگران دانشمندتر، عادل‌تر، لطیف‌تر، خلاق‌تر، و از نظر روحی زیباتر است هر چند زیبایی ظاهر نیز یک ارزش است.

ندارد و سلطنت همراه با عدالت معمولاً بسیار دشوار و نادر است و شاید باید گفت غیرممکن است چون اولین حقی که سلطان از مردم غصب می‌کند حق تصمیم‌گیری است.

آری نخستین ایمان‌آوردندگان به پیامبر - که صمیمانه به او ایمان آوردند - نخستین جویباران پیام‌رسانی را برای رساندن پیام خدا از زبان پیامبر به توده‌های بشری به‌وجود آوردند. و نیز آنها پدیدآورندگان

→ سیره‌ی امامان چهار ویژگی دارد الف: امام امامت خود را ابراز می‌کند ب: امام مردم را انداز می‌کند و می‌کوشد آنها را به آگاهی و آزادی برساند ج: امام منتظر ظهور امت خود می‌ماند. د: وقتی امت به‌وجود آمد و در صحنه مسئولیت ظاهر شد و با آگاهی و آزادی امام را شناخت و رهبری او را پذیرفت امام امت را رهبری می‌کند. امت موظف به شناخت امام و پیروی از اوست اصول اساسی نظام امامت را باید در واقعیات زیر جستجو کرد:

۱. انسان ذاتاً و فطرتاً خداجوست و باید با پرستش خدا، خود را به خدا نزدیک کند و خود را بر اساس الگوی صفات الهی بسازد.

۲. رسالت انبیاء بالفعل کردن این استعداد بالقوه است.

۳. حکومت نقش وسیعی در ایجاد زمینه‌های لازم برای خودآگاهی و خداآگاهی افراد جامعه دارد.

۴. پیامبران عموماً در مقابل حکومت‌های خودکامه و طاغوت قیام کرده‌اند.

۵. با توجه به نقش بی‌شائبه‌ی دولت در سرنوشت عمومی، همه‌ی مردم که به خودآگاهی و خداآگاهی رسیده‌اند باید بکوشند امام خود را بشناسند و با پیروی از او راه تنظیم مناسبات اجتماعی بر اساس الگوهای قرآنی را هموار کنند.

۶. امام را باید کشف کرد و رأی مردم به امام به معنی انتخاب او نیست بلکه به معنی اکتشاف اوست.

۷. فریضه‌ی تشکیل حکومت اسلامی و نظام اسلامی مانند هر فریضه‌ی دیگر مشروط به دو شرط آگاهی و آزادی است.

۸. وقتی که اکثریت مطلق مردم نظام اسلامی را انتخاب کردند امام مکلف به رهبری جامعه خواهد بود.

۹. بنابراین نظام اسلامی یک نظام مردم‌گرا، پیشرو و هدفمند است و هدف آن بر فلسفه آفرینش انسان که خداجویی و خداپرستی منطبق است.

نگاه کنید به: محمدحسن زورق: دو حرکت در تاریخ، جلد اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، صفحه ۸۹ به بعد، بخش امامت.

جوباران صلح در کویر تاریخند. آنها با ستم در ستیز بودند و از هر پلشتی در گریز و هر جا که بودند با خود صلح را به همراه می آوردند. نخستین نتیجه‌ی انقلاب محمد در تاریخ، پر شدن شکافهای اجتماعی و گسیختگیهای طبقاتی بود. در جامعه‌ی مکه - مانند سایر جوامع انسانی در آن روز و روزگار - بین بردگان و برده‌داران شکافی به وسعت یک تاریخ قرار داشت. سرمایه‌داران مکه همه‌ی مقدرات مکه را در اختیار خود گرفته بودند، در حالی که برده‌ها در مکه حتی مالک جسم خویش نیز نبودند.

بین زنان و مردان نیز فاصله گسترده‌ای از نظر حقوق انسانی وجود داشت. زنان جزئی از جامعه بودند که از بسیاری از حقوق اساسی خود محروم بودند. همان‌طور که امرا با زور سرنیزه‌ی خود بر مردم حکومت می کردند، مردان نیز با زور بازوی خود بر زنان حکومت می کردند و نیز بر فرزندان و خاندان و عشیره‌ی خود. محمد جامعه‌ی مدنی را به معنی کامل به وجود آورد، جامعه‌ای که در آن هر فرد از حقوق اساسی خود برخوردار می باشد. و ایجاد چنین نظام اجتماعی بود که یک انقلاب جهانی در تاریخ به وجود آورد.

با فرود آمدن محمد از قلّه‌ی کوه نور، نور در شریان تاریخ به جریان افتاد و هر که به محمد می گروید، به نور می پیوست و هر که با او به ستیزش برمی خاست به نار. آتش ناخودآگاهی و ناخداآگاهی زیر گامهای حرکت ابراهیمی محمد تبدیل به گلستان ارزشهای مرقی جامعه‌ی الهی شد. در نخستین مرحله، علی و خدیجه و زید به پیامبر ایمان آوردند. نخستین مردی که به پیامبر ایمان آورد علی بود و سپس در مرحله‌ی دیگر گروههای دیگری از انسانهای حقیقت طلب و

آزادی‌خواه به پیامبر ایمان آوردند و نهایتاً به تدریج لایه‌های اجتماعی طرفدار تغییر، به انقلاب محمد پیوستند و امواج خودآگاهی و خداآگاهی را به حرکت درآوردند.

در جامعه‌ی مدنی که محمد بنا نهاد، افراد آزاد و برده‌ها برادرانه با هم زندگی می‌کردند و شریک غم و شادی یکدیگر بودند. در این جامعه ابابکر و علی و عمار و بلال از یک سو و ام‌حبیب و سمیه از سوی دیگر با یکدیگر احساس پیوند و نزدیکی داشتند. ابابکر، بلال را از صاحب مشرکش خرید و آزاد کرد تا او را از شکنجه‌ی ارباب شکنجه‌گرش نجات دهد و بلال نیز مانند او طعم شیرین آزادی را بچشد و در حلقه‌ی برادران و خواهران مسلمانش به عنوان یک انسان آزاد زندگی کند. و این چنین بود که زنان و مردان مسلمان دوش به دوش هم در مسیر آفرینش جهان جدید حرکت می‌کردند. با تپش قلب انقلاب محمد در مکه، خون آگاهی در شریان تاریخ به جریان درآمد و با حرکت اسلام به سوی مدینه، پرچم توحید به اهتزاز درآمد و جامعه‌ی جدیدی ساخته شد که در آن کنیزی همچون سمیه - اولین شهید تاریخ اسلام - و ام‌حبیبه - دختر انقلابی و خودآگاه ابوسفیان - و یا فاطمه بنت خطاب - خواهر انقلابی و خداآگاه عمر - همه دوش به دوش هم حرکت می‌کردند و جامعه‌ی نوین انقلابی را می‌ساختند. اسلام نیروهای خودآگاه و خداآگاه از طبقات اجتماعی متفاوت و از نژادهای گوناگون و از فرهنگهای متنوع را آنچنان به هم پیوند داده بود که گویی برای همیشه از یکدیگر غیرقابل تفکیک خواهند بود.

اشراف‌زاده‌ای همچون ام‌حبیبه و برده‌ای همچون سمیه - مادر عماربن یاسر - را اسلام مثل دو خواهر به هم پیوند داده بود. ام‌حبیبه در راه اسلام از مکه به حبشه هجرت کرد ولی هجرت خونین سمیه، هجرت از دنیا به

سوی آخرت بود با نیزه‌ای که در شکمش فرو رفت و به زندگیش خاتمه داد.

۴. قریش و فرآیند صلح

با وزش نسیم قرآن در کوچه باغهای یثرب و حلول روح اسلام در کالبد «اوس» و «خزرج»، کبوتران صلح در آسمان حجاز به پرواز درآمدند و زمین عطر توحید گرفت و جنگهای پایان‌ناپذیر اوس و خزرج پایان یافت و مردم، همه گرد کعبه‌ی رهبری پیامبر به گردش درآمدند و با هم متحد شدند و صدای اذان بلال زیر طاق مدینه طنین‌انداز شد و مردم آنچنان با یکدیگر صمیمی شدند که اموال خود را با هم مواسات می‌کردند و دوش به دوش هم در مسیر جدیدی که پیامبر در تاریخ گشوده بود حرکت می‌کردند. صلح، گل‌واژه‌ی زندگی مردم مدینه شده بود. ولی این صلح، کسانی را که سود خود را در ستیزش قبیله‌ها با هم می‌دیدند نگران می‌کرد، یعنی مشرکین قریش و قبایل یهود را.^۱

مشرکین قریش که هر یک سر در گرو پرستش بتی و پای در زنجیر بتگری داشتند و هر روز در آتش ستیزش می‌گداختند، نمی‌توانستند وزش نسیم صلح در مدینه را ببینند و نشاط فرح‌بخش مسلمانان زیر سایه‌ی قامت بلند استقامت محمد و یارانش را احساس کنند، و نیز احساس آرامش کنند.

۱. از آن جمله می‌توان به اقدامات شاس از بزرگان یهود در یثرب توجه کرد. نگاه کنید به:

محمدحسن زورق: شهر گمشده: فاطمه چه گفت، مدینه چه شد، چاپ ششم، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی ۱۳۹۰، ص ۳۰۶-۳۰۷.

اسلام مثل باران بر مدینه باریده بود و ارزش همه‌ی امتیازات ناروای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را شسته بود و برده بود و از آن همه شکوهی که اشرافیت قریش در چشم و دل قبایل عرب داشت چیزی بر جای نگذاشته بود. محمد همه‌ی مؤمنان را برادران یکدیگر می‌خواند و تنها امتیاز مورد احترام در این جامعه‌ی نوین، «تقوا و اطاعت از فرامین خدا» بود. این جامعه‌ی جدید مثل یک بافت جوان و سالم و نیرومند نوین در ساختار اجتماعی فرسوده و کهن عرب جوانه زده و رشد کرده بود. خودآگاهی و خداآگاهی، ساقه‌ی شاداب درخت نخل سترگی شده بود که شاخسارش فضای مدینه را فرا گرفته بود و هر شاخه‌ی پرثمرش در خانه‌ای سایه انداخته بود؛ به گونه‌ای که دست هر مؤمنی می‌توانست از فراز شاخه‌های آن خرما‌ی تازه بچیند و به آینده‌ی شکوهمندی که فراروی مدینه است لبخند بزند.

مشرکین قریش سه جنگ خونین را به مدینه تحمیل کردند. این هر سه جنگ در کنار مدینه رخ داد. و در این هر سه جنگ، مدینه مدافع و مکه مهاجم بود. و چاههای منطقه‌ی بدر که گوشه‌های تیز زمین شده بودند صدای ناله‌ی زخمیان قریش را به درون زمین کشیدند و برای همیشه به یاد زمان سپردند. در جنگ احد کینه‌ی سفیانی آتش غضب هند را در سینه‌اش برافروخت؛ به گونه‌ای که تا سینه حمزه را نشکافت و اندامهای داخلی آن شهید را به دندان نگرفت آرام نگرفت ولی در جنگ خندق سر ابوسفیان به سنگ خورد و جنازه‌ی بنی‌قریظه روی دستش ماند. مسلمانان در نهایت، در این جنگها پیروز شدند و توانستند از موجودیت پیام و پیامبر دفاع کنند. و به تدریج کبوتر صلح محمدی بر آسمان شبه‌جزیره‌ی عربی سایه گسترد و سیمرغ بعثت نبوی شبه‌جزیره را زیر بال و پر گرفت و

خورشید قدرت اسلام در نجد و حجاز طلوع کرد؛ به گونه‌ای که هر قبیله‌ای که صلح و امنیت را می‌خواست خود را نیازمند به ورود به منظومه‌ی پیمانهای همزیستی با این جامعه‌ی جدید می‌یافت و خود را ناگزیر می‌دید که به جامعه‌ی بالنده‌ی مسلمانان شبه‌جزیره بپیوندد.

قرآن با صراحت اعلام می‌کرد - و می‌کند - کسانی که به پیام و پیامبر ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلمی آلوده نساخته‌اند، امنیت برای آنان است و آنان هدایت یافتگان‌اند.^۱ ایمان و امنیت دویال بلند کبوتر صلح‌اند و این کبوتر در آسمان مدینه و از آسمان مدینه به پرواز درآمده بود و می‌رفت تا زمین را زیر پروبال خود بگیرد.

ایمان نردبانی است که انسان زمین‌گیر در چاه ظلمانی ناخودآگاهی و ناخداآگاهی را به روشنای آسمان تابناک خداآگاهی می‌رساند و امنیت را در نهاد شخصیت فردی و اجتماعی او بنیان می‌نهد. ایمان، مؤمن را - به‌عنوان یک واحد اجتماعی - امن می‌کند و جامعه‌ای که از انسانهای «امن» به‌وجود آید امنیت خواهد داشت زیرا انسانهای امن پایه‌گذاران اصلی امنیت اجتماعی‌اند.

عدالت زیربنای اساسی صلح است. صلح بی‌عدالت، بی‌مفهوم و بی‌دوام است. انسان مسلمان اگر برای دفاع از حریم حقوق اساسی خود می‌کوشد، همواره به صلح می‌اندیشد و برای برقراری عدالت که زیربنای صلح است جهاد می‌کند. جهاد انسان مؤمن به پیام و پیامبر، جهاد برای ایجاد جهانی امن است که در آن امنیت برای همه باشد و نه تنها برای قدرتمندان.



۱. «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ». (انعام، ۸۲)؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به شرک نمی‌آلایند ایمنی از آن ایشان است و ایشان هدایت یافتگان‌اند.

۵. قریش و تناقض بزرگ

هر چه زمان می‌گذشت قریش - و در نقطه‌ی کانونی آنها بنی‌امیه و در نقطه کانونی بنی‌امیه، ابوسفیان - به یک تناقض بزرگ نزدیک‌تر می‌شدند. این تناقض دو جنبه داشت. نخست آنکه اسلام یک نیروی بالنده بود که هر روز بانشاط‌تر و پرجنب و جوش‌تر از روز پیشین می‌شد. این حرکت که در مکه از یک مرد و سپس خانواده‌ی او - خدیجه، علی و زید - آغاز شد با وجود تمام مبارزات قریش علیه آن، گسترش یافت و توانست مدینه را و سپس بخش گسترده‌ای از شبه جزیره را به استخدام آرمانهای خود درآورد، در حالی که قریش دچار فرسایش شده بود و متحدان آن به‌ویژه متحدان یهودی آن هر روز شکست تازه‌ای را تجربه می‌کردند.

شاهین ترازوی زمان به نفع قریش داوری نمی‌کرد و چرخهای ارابه‌ی تاریخ به نفع قریش و بنی‌امیه و ابوسفیان نمی‌چرخید، بلکه برعکس زمان، زمینه‌ی گسترش قدرت پیام و پیامبر را توسعه می‌داد و تاریخ شمارش معکوس برای سقوط قریش را آغاز کرده بود. به‌گونه‌ای که قریش در جنگ خندق - که در آن، در چهارچوب اتحادیه‌ی عرب، به جنگ اسلام آمده بود - پس از چند هفته انتظار در کنار خندق و عبور مرگبار عمروبن عبدود از آن، احساس می‌کرد چون مور در طاس مقاومت اسلامی مدینه افتاده و هیچ راه فراری فراروی خود ندارد.

در جنگ خندق، قریش - و در نقطه‌ی کانونی آنها بنی‌امیه و در مقام رهبری آنها ابوسفیان - نه تنها چهار ستون مدینه را به لرزه در نیاوردند که ستون پنجم خود - بنی‌قریظه - را نیز از دست دادند و یک سال بعد در قرارداد صلح حدیبیه ناگزیر شدند به مسلمانان امتیازات

جدیدی بدهند و واقعیت امامت محمد در مدینه را بپذیرند. هر صبح که خورشید از مشرق طلوع و هر شام که در مغرب غروب می‌کرد، بوی شکست و ناکامی بیش از پیش در مشام قریش و ابوسفیان می‌پیچید. یأس طعم تلخ خود را زیر زبان خاطرات قریش و بنی‌امیه بر جای می‌گذاشت.

در چنین شرایطی طبیعی بود که نخبگان قریش - و به‌ویژه بنی‌امیه - به نحوه‌ی پایان کار خود در ستیزش با اسلام و مسلمانان بیندیشند. آنها باید به پرسشهای مهمی پاسخ می‌دادند: «آیا باید همچنان در مقابل محمد ایستاد و شکست خورد؟» و «تا کجا باید این تحقیر را تحمل کرد؟»

قبایل یهود مدینه با نوع رفتار خود در مقابل پیامبر، الگوهای رفتاری مشخصی را فراروی متحدان قرشی خود - به‌ویژه بنی‌امیه - نهاده بودند. در میان این الگوها، دو الگو کاملاً قابل توجه بود. «الگوی خیبر» و «الگوی فدک». در «الگوی خیبر» یهودیان با پیامبر جنگیدند و شکست خوردند و همه‌ی هستی خود در خیبر را بر باد دادند و رفتند ولی در «الگوی فدک»، یهودیان با پیامبر صلح کردند و در سرزمین خود باقی ماندند و در زمینهای خود به کشت و زرع پرداختند و در سود آن با مسلمانان شریک شدند و زیر چتر حمایت امنیتی مدینه قرار گرفتند. آیا «الگوی خیبر» و یا حتی الگوهای «بنی‌قریظه» و «بنی‌قینقاع» و «بنی‌النضیر»، الگوهای یهودیان تجارت‌پیشه بود و الگوی فدک، الگوی یهودیان زراعت‌پیشه؟ و فاصله‌ی بین این دو الگو آیا فاصله‌ی بین «نان حرام» و «نان حلال» بود؟ در این باره نمی‌توان به سادگی داوری کرد. البته که هر تجارتی حرام نیست ولی تجارت قریش و یهودیان یثرب

احتمالاً از همان نوعی بود که امروز نیز تجارت کاپیتالیزم و صهیونیسم جهانی چنین است. نهایتاً قریش، راه یهودیان فدک [راه سازش] را نپیمودند؛ همان‌گونه که راه انصار [راه ایمان به پیامبر] را نیز برگزیدند. آنها تا توانستند با پیامبر جنگیدند و هنگامی که چاره‌ای جز تسلیم فرارویشان باقی نماند، تسلیم شدند و در نهایت، جامعه‌ی اسلامی را تسخیر اراده سیاسی خود در یک فرآیند طولانی کردند.

شگفت‌انگیز است اگر بگوییم زراعت‌پیشگان یثرب و فدک به هم شبیه‌تر بودند و تجارت‌پیشگان قریش و خیبر و بنی قینقاع نیز به هم شباهت داشتند. هرچند حرام‌خواری و ظلم اقتصادی نیز فرجامی جز گمراهی در پی ندارد. وقتی که امام زین‌العابدین در صحرای کربلا از علت این اندازه قساوت و گمراهی سپاه کوفه از امام حسین سؤال کردند امام حسین در پاسخ فرمودند که شکم آنان از حرام پر شده است.



حقیقت این است که قریش و یا دقیق‌تر بگوییم بنی‌امیه و واضح‌تر بگوییم ابوسفیان و هم‌فکرانش، نه الگوی خیبر را برگزیدند و نه الگوی فدک را؛ آنها الگوی سومی را انتخاب کردند.

بنی‌امیه به رهبری ابوسفیان نه مانند خیبریان به یک جنگ بی‌فرجام و تلاش مذبوحانه روی آوردند و نه مانند فدکیان به یک مصالحه‌ی صادقانه و صمیمانه تن دادند. آنها به «قدرت اسلام» آری و به «حقیقت اسلام» نه گفتند و کوشیدند با ورود به جامعه‌ی اسلامی، آن قدرت را به‌دست بگیرند و آن حقیقت را قربانی کنند.

آنها به اسلام سلام گفتند و زیرکانه وارد جامعه‌ی اسلامی شدند و اسب قدرت اسلام را در نهایت به نفع خود زین کردند و از روی جسد

قدرت اسلام عبور کردند و به چهار سوی جهان تاختند و در این تاخت و تازها از شاهد دلربای قدرت به کام خود برقع گشودند و آن را به سینه‌ی هوسناک آرزوهای خود کشیدند و از آن کام گرفتند و از آن هرگز دل نکندند.



۶. تحول در بنی‌امیه

قریش پیش از اسلام به دو اقلیت و یک اکثریت تقسیم می‌شد؛ اقلیتی که به میراث ابراهیم وفادار مانده بود و به خدای ابراهیم عشق می‌ورزید و برای کعبه احترام شگفت‌انگیزی قائل بود و به ابراهیم و هاجر و اسماعیل - و نیز راهشان در تاریخ - اعتقاد داشت. بخشی از قریش که مسلماً قصی بن کلاب، هاشم، عبدالمطلب، ابوطالب و عبدالله در این بخش قرار می‌گیرند، در اقلیت وفاداران به میراث ابراهیم که دین حنیف اوست جای می‌گیرند.

اقلیت دیگر گروهی است که به مناسک به‌جا مانده از عصر ابراهیم به عنوان بخشی از فرهنگ عمومی نگاه می‌کنند و در عین حال مانند اکثریت جامعه، آلوده به بت‌پرستی هم شده‌اند و برای بتها احترام شگفت‌انگیزی قائل‌اند و در اعتقاد عمومی به بت و بت‌پرستی سود اقتصادی و سودای سیاسی خود را نیز جستجو می‌کنند و زیارت کعبه - که بت‌خانه شده بود - برای آنها جنبه‌ی تجارتی داشت که هر لحظه پرسودتر می‌شد و هر چه اعتقاد قبایل عرب به بت و بت‌پرستی افزایش می‌یافت و مراسم ویژه‌ی پرستش بتها رونق می‌گرفت، سود آنها نیز افزایش می‌یافت. آنها تحمیق دینی مردم را دستمایه‌ی تحصیل درآمدهای کلان اقتصادی خود کرده بودند و در عین حال در تجارت مکه نیز دست

بالا را داشتند و کاروانهای تجارتي روم و پارس که از طريق جاده «بخور» از مکه می‌گذشتند و به سوی یمن برای تجارت با هند و آفریقا می‌رفتند هر یک، یک شهر متحرک بودند که با نزدیک شدن به دروازه‌های مکه، دروازه‌های طلا و نقره را به روی مکه می‌گشودند و جرعه‌های درهم و دینار را به دهان تشنه حمیانهای این اقلیت سرازیر می‌کردند.

این اقلیت در طول زمانی دراز نوعی اعتقاد موروثی [در فرآیند فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری] به بت و بت‌پرستی پیدا کرده بود ولی دفاع او از بت‌پرستی در مقابل بعثت محمدی تنها به خاطر اعتقاد قلبی به بتها نبود بلکه در حقیقت نوعی دفاع سرسختانه از منافع اقتصادی و سیاسی آنها نیز به حساب می‌آمد. تردید نباید داشت که ابوجهل، ابوسفیان و عمرو بن عاص از چهره‌های سرشناس جریان دوم‌اند.

این جریان در طول بیست سال جنگ [با پیامبر با نفرات و تجهیزات نظامی بیشتر و کارآمدتر و تمهیدات گسترده‌تر] با شعار «اعل هبل» به مسلمانان حمله کردند ولی سرانجام آنها که شکست خوردند مشرکین قریش بودند و آنها که پیروز شدند،^۱ یکتاپرستان مسلمان. این شکستهای

۱. وَلَا تَهْنُؤْا فِی ابْنَاءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُونُوْا تَالِمُوْنَ فَاِنَّهُمْ يَالْمُوْنَ كَمَا تَالُمُوْنَ وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُوْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا. (نساء، ۱۰۴)؛ و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد می‌کشید آنان [نیز] همان‌گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند و حال آنکه شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

شأن نزول آیه: پس از حوادث دردناک جنگ احد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر فراز کوه احد رفت و ابوسفیان نیز بر کوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد! یک روز پیروز شدیم و روز دیگر شما. یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان فرمود: فوراً به او پاسخ گوید، (گویا می‌خواهد به ابوسفیان اثبات کند که پرورش‌یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند) مسلمانان

متوالی به معنی شکستهای پی‌درپی در سنگواره‌های جزمیت و عصیت اعتقادی قریش نیز بود و به تدریج بنی‌امیه را به این نتیجه‌ی قطعی رساند که این تنها جز مشتی خاک و چوب و سنگ که ما خود آنها را ساخته‌ایم نیستند و از طرف مقابل حکایت پیامبری محمد نیز جز یک بازی سیاسی برای کسب قدرت نیست^۱ و جز طبیعت که در آن زندگی می‌کنیم و لذت که ثمره‌ی زندگی ماست و قدرت که وسیله‌ی کسب لذت است، هیچ چیزی اصالت ندارد.

بی‌تردید بنی‌امیه هسته‌ی مرکزی این اقلیت دوم‌اند که چهره‌هایی نظیر ابوسفیان نقش رهبری آنان را بر عهده داشتند و در بین این دو اقلیت

گفتند: هرگز وضع ما با شما یکسان نیست، شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ. ابوسفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخارآمیز گفت: «لنا الغزى ولا غزى لكم»، ما دارای بت بزرگ «عزى» هستیم و شما ندارید. پیامبر فرمود: شما هم در برابر شعار آنها بگویید: «الله مولينا ولا مولى لكم»، سرپرست و تکیه‌گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه‌گاهی ندارید. ابوسفیان که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می‌دید، دست از بت «عزى» برداشت و به دامن بت «هبل» در آویخت و فریاد زد: «أَعْلُ هَبْل!» «سربلند باد هبل». پیامبر دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکم‌تر بگویند و بگویند: «الله اعلى و اجل!» خداوند برتر و بالاتر است. ابوسفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره‌ای نگرفت، فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین بدر صغری است. مسلمانان از میدان جنگ با زخمها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند در این هنگام آیه ۱۰۲ نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند. مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند.

۱. این اعتقادات فرهنگ خاص خود را به وجود آورد به گونه‌ای که وقتی در ماجرای قتل عام اهل بیت پیامبر در کربلا سر نوه‌ی پیامبر را در طشت طلا در مقابل نوه‌ی ابوسفیان، یزید بن معاویه، قرار دادند این شعر را خواند: «لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نزل» بنی‌هاشم با ملک و قدرت بازی می‌کردند و گرنه، نه خبری از عالم غیب آمد و نه وحی نازل شد.

یک اکثریت قرار داشتند که فقر اقتصادی و فقر فرهنگی و ضعف سیاسی را یک جا و با هم ارث برده بودند. آنها نه زمینه‌ی ذهنی آماده‌ای برای پذیرش توحید داشتند و نه انگیزه‌ی اقتصادی و سیاسی برای دفاع سرسختانه از بت پرستی، ولی به دلیل جمعیت‌شان می‌توانستند تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته باشند.

اسلام مجدداً جامعه را به دو اقلیت و یک اکثریت تقسیم کرد. اقلیتی که تحت تأثیر دعوت محمدی از شرک خارج شد و به توحید رسید و آمادگی فداکاری در راه خدا را پیدا کرد و از میان آنها مردانی نظیر علی، عمار، یاسر، بلال و مقداد پیدا شدند که هم به نبوت محمد لبیک گفتند و هم به امامت او و هرگز از اطاعت پیامبر سر برنرفتند، و اقلیتی دیگر که تحت تأثیر شکستهای پی‌درپی نظامی بت پرستان، از شرک خارج شد ولی نه به توحید که به سکولاریسم رسید و مردانی نظیر ابوسفیان، معاویه بن ابوسفیان، عمرو بن عاص، خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل در این گروه، قرار می‌گیرند و اکثریتی که پس از عام الوفود بنابر تغییر معادلات سیاسی و اجتماعی و به دلیل اسلام آوردن قریش وارد جامعه‌ی اسلامی شد در بین این دو اقلیت جای گرفت.

۷. ریشه‌های تضاد اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی

یکی از ریشه‌های تضادهای اجتماعی در میان مسلمانان را در همین مقطع از تاریخ اسلام باید جستجو کرد؛ مقطعی که در آن در یک سو پیشتانان عرصه‌ی ایمان و نقش‌آفرینان صحنه‌ی خودآگاهی و خداآگاهی قرار گرفته‌اند. آنها بخشی از نیروهای «فطرت‌گزین» تاریخ‌اند و به حکم فطرت الهی خود آری گفته‌اند و از طرف دیگر در مقابل آنان بازیگران

ناخودآگاه و ناخودآگاه عرصه‌ی قدرت و شهوت قرار گرفته‌اند. آری در یک طرف، نقش آفرینانی قرار دارند که پای جای پای ابراهیم و اسماعیل و محمد می‌گذارند تا راه آزادی بشریت را - به سوی خدا - بگشایند و از طرف دیگر بازیگرانی قرار دارند که برای منافع مادی و دنیوی خود آماده‌اند - و آمده‌اند - تا تمام افتخارات تاریخ یکتاپرستی - از آدم تا بعد - را با شعارهایی نظیر «اعل هبل» زیر پای خود بگذارند و پایکوبان و دست‌افشان همه‌ی آن دستاوردها را به بر باد دهند.

هر کشمکش دست‌کم دو طرف دارد که در مقابل هم قرار می‌گیرند و با هم مبارزه می‌کنند و در هر کشمکش ناگزیر منافع متعارضی وجود دارد که بر سر آن مبارزه می‌شود ولی پس از جنگ خندق کشمکشی که بین مسلمانان و قریش وجود داشت ناگهان چهره‌ی سستی خود را از دست داد و به‌صورت یک نرمش و یا حتی یک سازش و یا حتی یک گرایش ظاهر شد در حالی‌که در باطن آن، کشمکش در ژرفای بیشتری در جریان بود. پدیده‌ی معارضة بنی‌امیه با اسلام در این مقطع به‌صورت گرایش به قدرت اسلام ظاهر شد و در عمق به‌صورت نفرت از حقیقت اسلام تداوم یافت.

بنی‌امیه در مبارزه با اسلام از منافع - مشروع و یا نامشروع - اقتصادی و سیاسی خود دفاع می‌کردند در حالی‌که مسلمانان در پی دفاع از حق تعیین سرنوشت خود بودند.

جنگ با اسلام و شکست از نیروهای مقاومت اسلامی مدینه، بنی‌امیه را بر سر دو راهی قرار داد. یک راه تداوم ستیزش که دقیقاً به معنی خسارت‌های مادی و انسانی بیشتر و در نهایت شکست مطلق بود - راهی

که ابوجهل و ابوالبختی آن را پیمودند و نتایج دردناک آن را نیز دیدند - راه دوم راه آغاز سازش با مسلمانان به امید پیدایش فرصتهای جدید بود. سران قریش پس از جنگ خندق و به‌ویژه پس از فتح خیبر و کوچ اجباری قبایل یهود به شام و سپس جنگهای مته و تبوک و گسترش نفوذ دولت اسلام تا مرزهای روم شرقی درباره‌ی پیام و پیامبر به یک نتیجه متناقض رسیدند که در ذات خود یک تعارض را پنهان می‌داشت. از این زمان به بعد محمد در چشم و دل قریش - و به‌ویژه بنی‌امیه و مشخصاً ابوسفیان - به‌صورت یک «دوست‌داشتنی نفرت‌انگیز» درآمد. دوست‌داشتنی بود چون برای اولین بار در تاریخ عرب یک قدرت «فراقبیله‌ای» ایجاد کرده بود که می‌رفت تا با روم شرقی نیز بجنگد و نفرت‌انگیز بود چون بیست سال شکست را به قریش - و به‌ویژه به بنی‌امیه - تحمیل کرده بود.

قدرت اسلام برای قریش دوست‌داشتنی و حقیقت آن برای قریش نفرت‌انگیز بود. مسئله برای بنی‌امیه و قریش این بود که چگونه می‌توان آن «دوست‌داشتنی» را از آن «نفرت‌انگیز» جدا کرد؛ «دوست‌داشتنی» را تصاحب کرد و «نفرت‌انگیز» را نابود ساخت.

مشکل برای بنی‌امیه در اینجا بود که قدرت اسلام را نمی‌شد به آسانی از حقیقت آن جدا ساخت زیرا «حقیقت اسلام» بود که نیروهای فطرت‌گزین را به گرد اسلام جمع کرده بود و از آنان یک قدرت بالنده به‌وجود آورده بود. در این مقطع مردی پیدا شد که توانست کاری را - که غیرممکن به نظر می‌رسید - امکان‌پذیر سازد و این مرد کسی نبود جز ابوسفیان.

پس از فتح مکه، بافت اموی قریش تقریباً دست‌نخورده وارد جامعه‌ی اسلامی شد. این بافت طرف اصلی منازعات با مسلمانان در جنگهای بزرگ قریش با اسلام بود و موضوع منازعه‌ی آنها هم دفاع از قدرت اقتصادی و سیاسی و منافع ویژه‌ی قریش در میان قبایل عرب بود و نه فقط دفاع از بت‌پرستی.

کار بزرگی که ابوسفیان در جریان فتح مکه انجام داد این بود که «ستیزش خود با اسلام» را به صورت «گرایش به اسلام» درآورد و با اعلام شهادتین وارد جامعه‌ی اسلامی شد. کمترین سود این حرکت رهایی از سرنوشتی شبیه به سرنوشت ابوجهل و بیشترین سود آن «رها کردن موقعیت امروز خود در مکه» به امید تسخیر کردن موقعیت فردای اسلام در شبه‌جزیره و شاید هم در جهان بود؛ حرکتی که شاید در نظر برخی یک قمار با پذیرش ریسک بالا به حساب می‌آمد ولی ابوسفیان این قمار را کرد و سرانجام آن را برد. سود بزرگ ابوسفیان در این حرکت، ربایش قدرت اسلام از دست دین‌باوران راستین و گرفتن آن در دست حزب خود و برخورداری از امتیازات و بهره‌مندیهای نوین در سطح منطقه که بسی فراتر از کامیابیهای او پیش از اسلام و در سطح شهر مکه بود.

ولی چگونه ابوسفیان این قمار سیاسی را برد و یا به تعبیر دیگر چگونه یک «غیرممکن» «ممکن» شد؟!

۸. تأثیر گروش ابوسفیان به اسلام در جامعه‌ی اصحاب پیامبر

مدینه - تا پیش از فتح مکه - در برابر قریش، یک سدّ محکم، یک دژ استوار و یک «بنیان مرصوص» بود. طبیعتاً چنین جامعه‌ای که مانند سدی استوار و دژی پایدار در مقابل دشمنان خدا مقاومت می‌کند و با آنان

می‌جنگد محبوب خدا نیز هست.^۱ به تعبیر دیگر، جامعه‌ی اصحاب پیامبر در مقابل قریش تا پیش از فتح مکه، هم وحدت حقیقی داشت و هم وحدت اعتباری. منظور ما در اینجا از «وحدت حقیقی» وحدت نظر است. داشتن نظریه و تحلیل و دیدگاه مشترک درباره‌ی قریش موجب پیدایش نوعی وحدت در میان جامعه‌ی اصحاب پیامبر می‌شد که ما به آن «وحدت حقیقی» می‌گوییم. در آن شرایط اصحاب پیامبر بتها را در دست بت‌پرستان می‌دیدند و بتکده‌ها را مشاهده می‌کردند و صفوف بت‌پرستان را گرداگرد بتها و بت‌خانه‌ها مشاهده می‌کردند و فریاد شعارهای بت‌پرستان در ستایش بتها را می‌شنیدند و قربانیه‌ها و نذرهایی را که بت‌پرستان برای بتها می‌کردند را می‌دیدند. بنابراین بت‌پرستی بت‌پرستان قریش برای جامعه‌ی اصحاب پیامبر «عیثت» داشت و یک امر «ذهنی» و «تحلیلی» و متکی بر برداشتهای شخصی و دیدگاههای فردی نبود. از این‌رو اصحاب پیامبر در این دوران در مورد قریش و بنی‌امیه وحدت نظر و دیدگاه مشترک داشتند. همچنین خطر قریش و در نقطه‌ی کانونی آن بنی‌امیه، برای جامعه‌ی اصحاب پیامبر یک امر محسوس و ملموس بود. هنگامی که مشرکین قریش در جنگ بدر و یا در جنگ احد به مدینه حمله کردند و ضربات سهمگینی به مسلمانان وارد ساختند و یا در جنگ خندق مدینه را از برون و درون مورد حمله قرار دادند، در تمام این موارد خطر قریش یک امر محسوس و ملموس بود نه امری ذهنی. تا قبل از فتح مکه، کعبه بت‌خانه بود. شعار «أَعْلُ هُبَل» از زبان ابوسفیان در فضای صحنه‌ی جنگ احد می‌پیچید و شمشیر خالد بن ولید پیکر

۱. خداوند در سوره صف که یک سوره مدنی است می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» (صف، ۴)؛ خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی، همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند، می‌جنگند.

مسلمانان را می‌جست و می‌شکافت و اینها همه امور عینی و ملموس بودند. مسلمانان می‌دیدند که چگونه «لات» و «عُزَّى» و «هُبَل» تقدیس می‌شدند و جریان درهم و دینار به سوی بتکده‌ها جاری بود و می‌دیدند که چگونه مشرکین قریش سر می‌برند و شکم می‌درند و سنگ آسیاب شرک را - و نیز چرخهای اقتصاد ربوی مکه را - با خون قربانیان به گردش درمی‌آورند. در این دوره‌ی زمانی مسلمانان به چشم خود می‌دیدند که چگونه «بت‌پرستی» نماد «زرپرستی» شده است و بت‌پرستان نه به بتها که در حقیقت به بت‌گران سجده می‌کنند و جمود و رکود و تعصب پایه‌های اساسی جهالت عربی و اشرافیت قرشی؟ و تجارت اموی را به‌وجود می‌آورند و لب می‌گزینند و دست بر دست می‌زدند و از خود می‌پرسیدند که کی بت‌پرستان از خواب عمیق قرون سر برخوانند داشت و با پرستش خداوند یگانه به همهی بت‌گران تاریخ نه خواهند گفت و سرنوشت خود را خود به دست خواهند گرفت و به آزادی سلام خواهند داد و با خودآگاهی و خداآگاهی در مسیر خدا به پیش خواهند رفت و چشم دل به‌صورت صفات خدا خواهند گشود و در فضای خداپرستی نفس خواهند کشید و رها از هر بند، دل به پرستش شکوهمند خدای بزرگ خواهند سپرد.

ولی وقتی مکه فتح شد، شرایط ناگهان عوض شد. کعبه از همهی بتهای سنگی و چوبی و گلی پیراسته شد. بتها شکسته شدند. بتکده‌ها تخریب شدند ولی بتگران دیروز، امروز در میان خداپرستان در پی احیای جایگاهی بودند که در جامعه‌ی عربی پیش از بعثت پیامبر نیز آن جایگاه را داشتند.

با گروش قریش و بنی‌امیه به اسلام - در فتح مکه که به‌صورت دسته‌جمعی صورت گرفت - جام بلورین وحدت حقیقی و جام سفالین

وحدت اعتباری جامعه‌ی اصحاب پیامبر، هر دو شکست. و زنجیره‌ی اصحاب پیامبر در مهم‌ترین و شکننده‌ترین حلقه‌های آن از هم گسست و جامعه‌ی اصحاب پیامبر وحدت حقیقی و اعتباری خود را از دست داد و دو نیم شد. وحدت حقیقی اصحاب که به معنی وحدت نظر آنان بود، با تخریب بتکده‌ها و شکستن بتها و اقرار به شهادتین کردن امویان از بین رفت. یک جناح از اصحاب پیامبر به این نتیجه رسیدند که:

- اولاً، عصر بت‌پرستی در جامعه‌ی عربی پایان یافته و عصر خداپرستی آغاز شده است. بتکده‌هایی که تخریب شدند دیگر هرگز تجدید بنا نخواهند شد و امویان که در تخریب بتکده‌ها و شکستن بتها همراهی کرده‌اند دیگر هرگز روی به بت‌پرستی نخواهند آورد و کابوس بت‌پرستی پایان یافته و قریش از خواب قرون بیدار شده است.

و این برداشت البته نسبتاً واقع‌بینانه بود ولی همه‌ی حقیقت را در برنداشت.

- ثانیاً، گروه قریش و امویان به اسلام نتیجه‌ی یک تحول درونی در آنان است و در نتیجه نباید نسبت به اصالت این گروه چون و چرا کرد و یا درباره‌ی انگیزه‌ی اصلی آنها دچار سوءظن و بدبینی شد.

- ثالثاً، گروه افرادی همچون ابوسفیان [و نیز عمرو بن عاص و خالد بن ولید که پیش از او وارد مدینه شدند و اعلام گروه به اسلام کردند] گرایش یک نفر به اسلام نیست بلکه به معنی تغییر معادلات سیاسی به نفع اسلام است. با ورود ابوسفیان به جامعه‌ی اسلامی ظرفیت سیاسی و اقتصادی که ابوسفیان از آن برخوردار است نیز وارد جامعه اسلامی می‌شود.



و در مقابل، جناح دیگری از اصحاب پیامبر به نتیجه‌گیری دیگری رسیدند، از نظر آنان:

- با فتح مکه و تسلیم شدن قریش در مقابل اسلام، درگیری اسلام و اشرافیت قریش وارد شرایط جدیدی شده است که بسیار پیچیده‌تر از گذشته است.

- اگر دیروز قریش و در نقطه‌ی قانونی آنها بنی‌امیه بت و بتکده و کعبه و مروه و منا را دستمایه کنز و تکاثر و تفاخر و استکبار خود قرار داده بودند، فردا شاید بخواهند مسجد و رسالت محمد و کعبه و قرآن و اسلام را به استخدام اهداف جاه‌طلبانه خود درآورند تا سرنوشت جامعه‌ی اسلامی را در دست خود بگیرند. در آن صورت فدائیان اسلام که در جنگهای بدر و احد و خندق و حنین سینه‌ی خود را سپر کردند و از پیام و پیامبر دفاع کردند، اولین قربانیان خواهند بود.

- ابوسفیان جنگ نظامی را باخته است ولی هیچ تضمینی وجود ندارد که نتواند جنگ سیاسی را ببرد. او به‌ویژه در شرایطی می‌تواند جنگ سیاسی را به نفع خود هدایت کند که بتواند از میان جامعه‌ی اصحاب پیامبر به نفع خود و حزب خود یارگیری کند و همکاری بعضی از آنان را به سود خود جلب کند.

- «تسلیم قدرت اسلام شدن» برای اینکه کسی بتواند شهروند مدینه‌النبی نامیده شود کافی نیست، فرد باید تسلیم حقیقت اسلام شود و به حقیقت اسلام ایمان آورد تا بتواند شهروند مدینه‌النبی شود و به استخدام آرمانهای بلند انقلاب اسلامی درآید.



این دو جناح، در دو سال پایانی عمر پیامبر در کنار هم زندگی می‌کردند و پیامبر اجازه نمی‌داد که این شکاف سیاسی که در جامعه‌ی اصحاب به وجود آمده بود مجال بروز پیدا کند ولی این شکاف سیاسی هرگز از چشم ابوسفیان پنهان نبود و او که در میان اصحاب پیامبر در جستجوی

کسانی بود که بتواند با آنها وارد یک تعامل سیاسی شود نمی‌توانست تفاوت رفتار این دو جناح با بنی‌امیه را احساس نکند.

شکاف سیاسی در جامعه‌ی اصحاب پیامبر پدیده‌ای نیست که تنها از طریق تحلیل بتوان به آن رسید، بلکه این شکاف وارد متن گزارشهای تاریخی شده است، از آن جمله:

«روزی سلمان و بلال و صهیب نشسته بودند، ابوسفیان بر ایشان گذشت. ایشان چون او را دیدند گفتند: شمشیرهای خدا گردن این دشمن بزرگ خدا را نزد ابوبکر که سخنان ایشان را می‌شنید با ناراحتی گفت: آیا بر ضد شیخ قریش این گونه سخن می‌گویید؟

آن گاه از گفتار نابجای خود هراسناک شد و به شتاب نزد پیامبر اکرم آمد و حادثه را باز گفت. رسول اکرم فرمود: شاید تو برادران مسلمان خود را ناراحت کرده باشی. اگر اینان از تو ناراضی باشند خدا بر تو غضب می‌کند. ابوبکر نزد مسلمانان و یارانش آمد و از آنها عذرخواهی کرد.»^۱

در این گزارش تاریخی اختلاف نگرش نسبت به ابوسفیان در جامعه اصحاب پیامبر کاملاً روشن و واضح است. مردانی نظیر سلمان، صهیب، و بلال^۲ - که هیچ کدام عرب نبودند و آنچه آنان را به یکدیگر و به سایر مسلمانان متصل می‌ساخت اسلام بود، همچنان ابوسفیان را یک تهدید

۱. نگاه کنید به: علامه سیدمرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، جلد چهاردهم، چاپ دوم، ۱۳۷۴ تهران، ناشر مجمع علمی اسلامی، صص ۹۵-۹۴ به نقل از صحیح مسلم.

۲. سلمان از پارس بود، صهیب از یونان و بلال اهل حبشه. بدین ترتیب یکی از آسیا و دیگری از اروپا و سومی از آفریقا گرد پیامبر جمع شده بودند و دست تقدیر آنها را به پیامبر رسانده بود ولی ابابکر از قریش بود و از تجار نسبتاً موفق بازار مکه بود.

جدی برای اسلام می دانستند و از او به عنوان «دشمن بزرگ خدا» یاد می کردند ولی ابابکر که از قریش بود و سالها پیش از اسلام با بزرگان قریش - از آن جمله ابوسفیان - زیر سقف نظام ارزشهای اجتماعی مشترک زندگی کرده بود ابوسفیان را «شیخ قریش» می دانست و او را سزاوار سرزنش نمی دانست و شگفت انگیز آنکه بر اساس این گزارش تاریخی، پیامبر نگرش سلمان، صهیب و بلال را تأیید کرده و غضب آنها - در این گفتگوی مجادله آمیز بین آنها و ابابکر - را موجب غضب خداوند نامیده است.



منتقدین قریش نگاه عمیق تری به رخدادها و تحولات عربستان داشتند در حالی که بافت قرشی جامعه ی اصحاب، به ویژه آنان که سابقه ی زندگی اجتماعی پیش از بعثت پیامبر با اشراف و سران قریش داشتند به سطح روین حوادث نگاه می کردند و به آنچه در سطح می دیدند قناعت می کردند. علی عملاً رهبری گروه نخست را در اختیار خود داشت در حالی که ابابکر بیشتر مورد حمایت گروه دوم بود و با آنان بیشتر احساس اشتراک نظر داشت. از نظر گروه نخست برق شمشیر قدرت اسلام بود که چشم قریش را به خود خیره ساخته بود و نه نور حقیقت آن. امویان و قریش می دیدند که چگونه اسلام، قبایل عرب را با هم متحد ساخته است و از آنان یک قدرت جدید آفریده است؛ قدرتی که در حال زایش یک نیروی تاریخی نوین است و می رود تا سرنوشت تاریخ را تغییر دهد. ولی با ورود امویان به جامعه ی اسلامی از فتح مکه به بعد عملاً دو قطب سیاسی در مدینه شکل گرفت. یک قطب سیاسی مربوط به کسانی بود که امویان را همچنان تهدید می دانستند و قطب دوم از نخبگان اموی

شکل گرفته بود که با یارگیری از میان نخبگان جامعه‌ی اسلامی تقویت نیز شده بودند.



۹. نمادها و نهادها

به عبارت دیگر، برخی از اصحاب پیامبر بت‌پرستی را در نمادهای آئینی آن می‌دیدند، نه در نهادهای اجتماعی آن، و آن را در شکلها و قالبهای رسمی آن درک می‌کردند نه در محتوای آن. به تصور آنها همین که بتها شکسته شدند و بتخانه‌ها تخریب شدند و بت‌پرستها شهادتین را گفتند و به شیوه‌ی مسلمانان وضو گرفتند و در صفوف نماز جای گرفتند، مسئله‌ی خطر بت‌پرستی و فتنه‌ی بت‌پرستان پایان گرفته است ولی اگر حقیقتاً همه این اتفاقات رخ داد یعنی بتها شکسته شدند و بتخانه‌ها تخریب شدند و بت‌پرستها شهادتین را بر زبان آوردند و به شیوه‌ی مؤمنین وضو گرفتند و در صفوف نماز حاضر شدند ولی خدا را نپرسیدند و به جای او زر را پرستیدند و زور را نیایش کردند و به تزویر خود را در صفوف مؤمنین جا دادند چطور؟ اگر چنین شد که شد، آنگاه خداپرستان واقعی را خداپرستانی که خداپرستی، نقاب صورتشان است، الله‌اکبر گویان در کربلای تاریخ - که در همه جاست - و در عاشورای زمان - که همیشه است - قربانی خواهند ساخت، که ساخته‌اند.^۱

۱. همین ساده‌اندیشی در جریان انقلاب اسلامی ایران نیز رخ داد و عده‌ای ریش گذاشتن و چادر مشکی به سر کردن را دلیل لازم و کافی برای انقلابی بودن دانستند و از همین راه چه منافقینی که قیافه‌ی خود را به گونه‌ی مؤمنین آراستند و در صفوف انقلابیون جای گرفتند و در مراکز حساس قرار گرفتند و کردند آنچه کردند و متقابلاً چه علاقه‌مندان به اسلام انقلابی و امام و انقلاب اسلامی و نظام که به دلیل آنکه اهل ظاهرسازی و ریا نبودند و مکنونات قلبی خود را صمیمانه ابراز می‌کردند به‌وسیله‌ی همان منافقین کنار زده شدند و قربانی شدند و گاهی چه بسا صدای استمدادشان را کسی نشنید.

تردید نباید داشت که در توجیه، همکاری با امویان تمایلات شخصی و آرزهای سیاسی و نیازهای اقتصادی نیز دخالت داشته‌اند و یک گروه از اصحاب را به سوی همکاری با آنان به پیش برده‌اند.

در مقابل این اقلیت، اقلیتی قرار گرفته بودند که ژرف‌تر می‌اندیشدند و دقیق‌تر ارزیابی می‌کردند و درست‌تر عیار کفر و ایمان را می‌سنجیدند. آنها می‌دانستند که تخریب بتکده‌ها را برای پرستش خدا باید خواست و گرنه اگر شعار خداپرستی ابزار قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی شود، بت‌پرستی در شکلی جدیدتر و در سطحی وسیع‌تر و با هیبتی مخوف‌تر از نو ظهور کرده و همه بنیادهای حقیقت‌طلبی را این بت‌پرستی جدید و وسیع و مخوف به آتش خواهد کشید و خاکستر خواهد ساخت. این گونه است که سلمان و صهیب و بلال - سه مسلمان پیش‌آهنگ از سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا که هر سه از اصحاب محمدند و جزء امت و ملت محمدند ولی عرب نیستند - وقتی که ابوسفیان شهادتین گفته را در کوچه‌های مدینه می‌دیدند که فرصت‌طلبانه به سویی می‌رود، با یکدیگر با تأسف نجوا کردند که: «شمشیرهای خدا گردن این دشمن خدا را نزد» و یکی از اصحاب که می‌دید همه‌ی نمادهای بت‌پرستی نابود شده‌اند [و حتی ابوسفیان مأموریت تخریب بتکده‌ی قبیله‌ی ثقیف را قبول کرده هر چند انجام آن را به دیگری وانهاده است و گذشته از همه‌ی اینها ابوسفیان عرب قرشی ثروتمند که مرد عمل و امل است و عشیره‌دار و ذخیره‌دار و سرمایه‌دار است بیش از بلال برده‌ی بی‌خانمان که پول آزادیش را نیز باید پرداخت و بیش از صهیب آهنگر غریبه‌ی یونانی و بیش از سلمان خانه‌بدوش فارسی می‌تواند در روز مبادا هم با ثروتش هم با زور عشیره و قبیله و طایفه‌اش به کمک مسلمانان برسد] برمی‌آشت که چرا؟ چرا به شیخ قریش توهین می‌کنید. برخی از

اصحاب قرشی پیامبر از یک سو، بلال و سلمان و صهیب از دیگر سو، هر دو گروه از اصحاب پیامبرند و به او ایمان آورده‌اند و از بت‌پرستی متنفرند و نمادهای بت‌پرستی را زیر پای اراده‌ی خود در هم شکسته‌اند ولی این دو گروه سرآغاز دو حرکت و سرچشمه‌ی دو جریان در تاریخ اسلام‌اند. گروه نخست شرک و توحید را در حد پوسته‌های اجتماعی آن می‌بیند و در پی آبادان ساختن دنیا و آخرت خود با استفاده از همه‌ی فرصت‌های موجود است و می‌خواهد از همه‌ی امتیازات زمینی و آسمانی برخوردار شود. از این‌روست که تمام سوابق ضداسلامی ابوسفیان را به سرعت به دست فراموشی می‌سپارد و او را هم برای خود و هم برای اسلام یک فرصت بزرگ می‌بیند و می‌گوید چه اشکالی دارد خوب بپوشیم و خوب بنوشیم و شاد بگردیم، ما باید خوب زندگی کنیم به فقرا هم کمک کنیم و از اینکه در جامعه فقیر وجود دارد برای افزایش ذخایر اخروی خود استفاده کنیم و در عین حال افتخار حضور در رکاب آخرین پیامبر خدا را نیز داشته باشیم و حتی در جنگ‌های او در کنارش شرکت داشته باشیم و البته بهتر است سالم از میدان جنگ به خانه برگردیم و در کنار اهل و عیال خود بیاساییم.

و... چنین انسانی، البته در جنگ، خود را گرفتار نبرد تن به تن نمی‌کند و در سیاست از هر فرصتی استفاده می‌کند ولو این فرصت، «ابوسفیان» باشد و برای کامیابیهای اجتماعی و سیاسی خود دست به توجیه می‌زند و می‌کوشد دلایل لازم و کافی را برای توجیه مسیر حرکت خود و راهبردهای سیاسی خود پیدا کند و با آن دلایل، خود و اطرافیانش را قانع کند و شاد است از اینکه دنیا و آخرت را یکجا در توبره‌اش ریخته و پس از مرگ نیز سوار بر مرکب مراد از روی پل صراط می‌جهد و به بهشت می‌رسد. ولی اعضای گروه دوم نهاد تحولات اجتماعی را نیز

مورد توجه قرار می‌دهد و شرک و توحید را فقط در نمادهای آنها نمی‌بیند بلکه در عمق مفاهیم و در ژرفای مبانی آنها جستجو می‌کند. اگر هدف توحید برای خدا زیستن و خود را به گونه‌ی صفات خدا ساختن است و اگر روح توحید متعلق به اخلاق الهی شدن است و اگر موحد کسی است که از خاک می‌گذرد و پای بر افلاک می‌گذارد تا به حقیقت هستی مطلق، خود را نزدیک سازد، در این صورت نمی‌تواند شخص موحد برادران و خواهران موحدش را در فقر ببیند و خود خوب بخورد و خوب بپوشد و خوب زندگی کند. هدف چنین فردی محو فقر است و نه کسب منفعت اخروی از رنج و فقر فقرای موحد و مسلمان. و هدف از «در رکاب آخرین پیامبر خدا زیستن» کمک به برافراشتن پرچم توحید در راه خداست نه کسب افتخارات سیاسی برای خود؛ و با خود می‌اندیشد که اگر در جنگها در کنار رسول‌الله هستیم برای آن است که جان خود را سپر بلای او کنیم و بمیریم اما نگذاریم که پیام و پیامبر بمیرد و چه سود اگر ما باشیم و او نباشد! و اعلام می‌کند که بین ما و دشمنان او شکافی به اندازه‌ی یک «ابدأ» و یک «هرگز» و یک «مبادا» وجود دارد. ابدأ با دشمنان دیروز او که امروز مصلحت‌طلبانه نام او را بر زبان دارند یکدل نخواهیم شد و هرگز با آنها در یک صف قرار نخواهیم گرفت و مبادا خدا ما را در فردای قیامت با آنها محشور کند. در حقیقت سخن از دو سنخ اجتماعی است که همیشه وجود داشته‌اند و امروز نیز وجود دارند. گروهی که مصلحت‌طلباند و دین و دنیا و خدا و طلا را با هم می‌خواهند و گروهی که حقیقت‌طلباند و آن را در ژرفای رخدادهای سیاسی و اجتماعی جستجو می‌کنند.

گروه نخست، مدینه‌العرب را در تاریخ ساخته‌اند که امروز روی پرچمش هم نقش شمشیر است که نمادی عربی است و هم شعار لا اله الا الله

و محمداً رسول الله که دو شعار اصلی اسلام‌اند. هم به دشداشه و رقص شمشیر مردهایش و هم به جلباب سیاه و رقص شکم زنانش می‌نازد و هم موقع نماز هر جا که باشد و در هر وضعی که قرار داشته باشد می‌ایستد و نماز می‌خواند و هم در میخانه‌های اروپا جام شراب می‌گیرد. او هم به دور کعبه ابراهیم و اسماعیل طواف می‌کند و هم طواف گرد کعبه قدرت حاکم بر جهان امروز را که یک قدرت نمرودی دنیاگرای مادی است فراموش نمی‌کند. در تاریخ مناسبات سیاسی‌اش، هم امپراتوری اموی ریشه می‌بندد و هم هم‌پیمانی با امپریالیزم آمریکا و صهیونیسم جهانی. این تیپ اجتماعی به گمان خود هم دین دارد و هم دنیا. هم اهل عبادت است و هم اهل سیاست. او قدرت و ثروت را نیز از یاد نبرده است. تابستانها در اروپا، بارها و کباب‌رها را یکی یکی تجربه می‌کند و زمستانها سنگ‌فرشهای مسجدالحرام را و جب به و جب می‌شناسد و بر هر یک سجده می‌گذارد و به روی هر یک نماز می‌گذارد. آثار قدرت و طلا را در شکمش دارد و آثار سجده را بر پیشانیش! هم طلا دارد، هم خدا! چه بهتر از این؟

و گروه دوم پایه‌گذاران حرکت تاریخ برای بنای مدینه‌النبی در جهان شدند؛ مدینه‌ای که در آن هر شهروند می‌داند که به خیر و نیکی نخواهد رسید مگر از آنچه دوست دارد در راه خدا بگذرد^۱ و معتقد است که مسلمان نیست کسی که صبح از خواب برخیزد و برای حل مسائل مسلمانان جهان کمر همت نبندد و امور مسلمانان جهان را در کام حوادث رها کند و برای سروسامان دادن به آنها اهتمام نورزد.^۲ و نیک

۱. «لَنْ تَأْكُلُوا الْبَرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آل عمران، ۹۲)؛ نیکی را در نخواهید یافت تا آنگاه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه انفاق می‌کنید خدا بدان آگاه است.

۲. من اصبح ولا يهتم با امورالمسلمين فليس منهم - کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست. حدیث نبوی محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، جلد چهارم، ص ۵۳۰.

می‌داند که مسلمان نیست کسی که مسلمین از دست و زبانش و از تسلیحات و تبلیغاتش در امان نباشند^۱ و مرگ را اگر در راه خدا باشد جز سعادت نمی‌بیند و حیات در کنار ستمگران را جز زیانکاری و خسران نمی‌داند^۲ و برای پیروزی تنها در این دنیا نمی‌کوشد بلکه برای عبور از این دنیا و رسیدن به رضوان الهی می‌کوشد. او حتی اگر دنیا را آبادان کند برای خداست. این دو گروه دو گونه انسانند که یک شعار دارند و همیشه و همه جا هستند ولی رو به سوی دو قبله نماز می‌گذارند و بر گرد دو کعبه می‌گردند و دو خدا را عبادت می‌کنند. یک گروه قبله‌ی مقصودشان دینارشان و طوافشان بر گرد کعبه‌ی قدرت حاکم است و خداوندشان آفریده‌ی خودشان است که آن را صمیمانه می‌پرستند و گروه دوم قبله‌ی مقصودشان خداست و طوافشان به گرد کعبه‌ی ستایش و محبت اوست و خدایشان کسی است که هستی را آفریده است و او را صمیمانه می‌پرستند و عبادت می‌کنند. این دو گروه همه جا هستند. و همیشه هستند و در کنار هم هستند. مدینه‌العرب ساخته‌ی اندیشه و عمل گروه نخست است که امروز ثمره نهایی آن در صورت و قیافه‌ی مدرنیته بر جهان حاکم شده است^۳ و مدینه‌النبی‌ای که جهان را خواهد ساخت اصولاً نتیجه‌ی اندیشه و عمل خالصانه، مؤمنانه و صمیمانه‌ی گروه دوم است و ساخته خواهد شد.



۱. المسلم من المسلمون من یدة و لسانه - مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش

در امان باشند. حدیث نبوی، محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، جلد چهارم، ص ۵۲۱.

۲. امام حسین: انی لا اری الموت الا الحیاة و الحیاة مع الظالمین الا بر ما. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، جلد نهم، ص ۲۶۶.

۳. برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به دو حرکت در تاریخ از همین قلم.

۱۰. اولین اختلاف

و این دو گروه، آن روز هم بودند. آن روز که ابوسفیان با شتاب از جنگ خندق به سوی مکه عقب‌نشینی کرد، و در حین نگرستن به باروی مدینه با خود می‌اندیشید کدامین روز از این خندق دوباره عبور خواهیم کرد و قلعه‌ی قدرتی را که محمد با تدبیر خود ساخته است از درون فتح خواهیم کرد؟ آیا چنین آرزویی شدنی است؟ خندقی که ابوسفیان می‌خواست از آن عبور کند در جغرافیا نبود، در تاریخ بود و در عینیت نبود، در ذهنیت بود و پلی که برای عبور از آن وجود داشت همین دو شعاری بود که امروز هم بر پرچم مدینه‌العرب نقش بسته است: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ و محمداً رسول‌الله؛ و ابوسفیان در فتح مکه از این پل گذشت و وارد قلعه‌ی جامعه‌ی مسلمانان شد.

وقتی که ابوسفیان شهادتین را گفت و وارد جامعه‌ی نخبگان مسلمان شد، اولین ریشه‌ی تضادهای اجتماعی در میان ملت اسلام به وجود آمد تا بتواند به تدریج ساقه دهد و به گل بنشیند. اولین اختلاف در جامعه‌ی اصحاب پیامبر با ورود ابوسفیان به این جامعه شکل گرفت. این اختلاف نظر در زمان پیامبر و هنگام فتح مکه رخ داد و در آن هم ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری دخالت داشت و هم فرصت‌طلبی و مصلحت‌اندیشی. کسانی ابوسفیان و مردانش را که طلا را در جیب و نام خدا را بر زبان داشتند و اندیشمندانه با همه‌ی آرزوها و آرزوهایشان وارد مدینه شده بودند، فرصت یافتند و مصلحت دیدند که با آنها کنار بیایند و آنها را در کنار خود داشته باشند و روابط کهن را که پیش از اسلام با آنها داشتند از نو به وجود آورند و از آنان برای خود تکیه‌گاهی بیافرینند و توجیه می‌کردند که اینها همه مسلمان شده‌اند! مگر نمی‌بینید که هبل را

شکستند و بتکده‌ی تقیف را تخریب کردند و اذان می‌گویند و نماز می‌خوانند و حتی پیامبر خدا نیز در جنگ حنین بیشترین سهم را به آنان اختصاص داد در حالی که به ما و انصار چیزی نداد.

و گروه دوم مصلحت اسلام را می‌نگریستند نه مصلحت خود را، و فرصتهای اسلام را گرامی می‌داشتند و نه فرصتهای خود را و تحلیل می‌کردند، نه توجیه. آنها می‌دانستند که مصلحت اسلام است که مکه رسماً مسلمان شود تا اسلام - بدون جنگهایی که می‌توان از آنها اجتناب کرد - شبه جزیره‌ی عربستان را بگیرد و در جهان یک پایگاه نیرومند برای تثبیت قرآن در تاریخ به وجود آید و شیوخ قریش یا به اکراه و یا با اشتیاق حضور در کنار مسلمانان وارد این جامعه شوند و مصلحت طلبانه ابراز گروش به اسلام کنند ولی هرگز نباید از آنان غفلت کرد و سر رشته‌ی امور جامعه مسلمانان را به آنان سپرد و از آنان در برابر اصحاب راستین پیامبر یارگیری کرد. این اختلاف نظر در زمان پیامبر - از زمان فتح مکه تا رحلت پیامبر - وجود داشت ولی فرصت اظهار و مجال ابراز نداشت. بنابراین اگر وحدت حقیقی را به معنی اشتراک نظر بدانیم، از لحظه‌ی بعثت پیامبر مسلمانان - و به ویژه نخبگان آنان - درباره‌ی قریش - و به ویژه بنی امیه - وحدت نظر داشتند ولی با فتح مکه و اعلام رسمی گروش قریش به اسلام این وحدت نظر از میان رفت و جای خود را به اختلاف نظر و در نتیجه اختلاف گرایشهای سیاسی داد و این اختلاف که در زمان پیامبر مجال بروز نیافت پس از رحلت پیامبر کاملاً آشکار شد.

با فتح مکه، وحدت اعتباری مدینه یا «وحدت خطر» نیز از میان رفت. تا قبل از فتح مکه مسلمانان در خطوط چهره‌ی مشرکین قریش آژنگ را و

در آهنگ کلام قریش نفیر جنگ را می‌دیدند و خم شمشیر قریش را می‌دیدند که پیکر آنان را می‌شکافت و قامت آنان را خم می‌کرد و نیزه‌ی مشرکین را می‌دیدند که در چشم و سینه و شکمشان فرود می‌آمد و بنابراین خطر مشترک که از سوی مکه، مدینه را تهدید می‌کرد مسلمانان را متحدتر می‌ساخت، ولی پس از فتح مکه، مسلمانان در کام قریش زبان نرم را و در برخورد با قریش آغوش گرم را و در مردمک چشمشان سایه‌ی شرم را می‌دیدند. و می‌دیدند آنها که دیروز دلهره می‌آفریدند، امروز دل می‌برند و جان می‌نوازند، آنها نیز نیزه‌ها را شکسته‌اند و شمشیرها را غلاف کرده‌اند و از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا گذشته فراموش شود و در میان اصحاب پیامبر به دنبال یارانی می‌گردند تا آنها را بپذیرند و به رویشان لبخند بزنند و به آنان مرحبا بگویند و بی‌شک عده‌ای این سیمای باز و نگاه مهرآمیز - که سیما و نگاه یک شکست‌خورده‌ی مفتون قدرت برتر حاکم شده را می‌پسندیدند و پشت این سیما و نگاه، تاریخچه‌ی یک دوران طولانی جنگ و ستیز و نفرت و کینه‌توزی را نمی‌دیدند و یا می‌دیدند ولی ندیده می‌گرفتند و آن را از یاد می‌بردند. بنابراین با فتح مکه وحدت اعتباری جامعه‌ی پیامبر نیز از میان رفت و واگرایی آنها را امکان‌پذیرتر ساخت.

۱۱. پس از فتح مکه

عصری که با فتح مکه آغاز شد عرصه‌ای بود که در آن نخستین ریشه‌های تضادهای اجتماعی شکل گرفت. مدینه تا قبل از فتح مکه - و به‌ویژه تا قبل از جنگ خندق که زمینه‌ی نظامی فتح مکه و زمینه‌ی ذهنی برای حرکت سیاسی ابوسفیان و قریش برای سازش با پیامبر را به‌وجود

آورد - هم وحدت حقیقی داشت و هم وحدت اعتباری. پیش از فتح مکه، بت پرستی یک امر محسوس و عینی بود. بتها و بتکده‌ها و بت پرستها دیده می‌شدند و لمس می‌شدند ولی پس از فتح مکه بتها و بت پرستها و بت پرستیا تبدیل به اموری نامحسوس و ذهنی شدند که دیده نمی‌شدند و ملموس نبودند و محسوس نبودند. با فتح مکه نظر مشترک درباره‌ی قریش و خطر مشترک از جانب قریش از میان رفت زیرا دیگر حمله‌ای از سوی مکه متوجه مدینه نبود و دیگر ابوجهل یا ابوسفیان با شعار اعل هبل به جنگ مسلمانان در بدر و احد و خندق نمی‌آمدند و مدینه در موضع تدافعی و مشرکین قریش در موضع تهاجمی قرار نداشتند. نیروهای اتحادیه‌ی عرب علیه اسلام در جنگ خندق عملاً شکست خوردند و کاری از پیش نبردند. در جنگ خندق قبایل قریش، غطفان و یهود گرد آمدند تا کار پیام و پیامبر را یکسره کنند ولی در نتیجه‌ی این جنگ، کار قبیله‌ی یهودی بنی قریظه یکسره شد و این ستون پنجم ارتجاع عرب در مدینه از کار افتاد و نابود شد. پس از جنگ خندق دو بازوی سیاسی و نظامی ابوسفیان یعنی عمرو بن عاص و خالد بن ولید با هم وارد مدینه شدند و اعلام گروش به اسلام کردند گویی ابوسفیان این دو بازو را به روی مدینه گشوده بود تا آغوش خود را بگشاید و روزی تمام قدرت مدینه را در آغوش خود بگیرد. او که نه، ولی فرزندانش، مدینه‌النبی که نه مدینه‌العرب را نهایتاً در آغوش گرفتند. آنها بر گونه‌ی مدینه‌العرب بوسه زدند و بر صورت مدینه‌النبی سیلی!

ابوسفیان مرد فداکاریهای کورکورانه و جاه‌طلبیهای نابخردانه و تعصبهای جاهلانه نبود و دقیقاً به همین دلیل بود که در هنگامه‌ی حرکت سپاه قریش به رهبری ابوجهل در جنگ بدر به سوی مدینه، برای

ابوجهل پیغام فرستاد که: «من از منطقه‌ی خطر دور شده‌ام و کاروان شما از خطر جسته است. من اینک مسیر خود را از بدر منحرف کرده‌ام. شما که برای کمک به من و دفاع از کاروان تجارتی خود از مکه خارج شده‌اید، حالا که خطر منتفی شده، خود را به جنگ با محمد دچار نکنید و برگردید».^۱ او که روح بورژوازی امروز غرب در کالبد جامعه‌ی سستی و مشرک دیروز قریش بود همیشه کاسبکارانه می‌اندیشید و حساب سود و زیان دنیوی و مادی خود را داشت و بی‌دلیل خطر نمی‌کرد. بنابراین هنگامی که در جریان فتح مکه شهادتین را بر زبان آورد، حساب سود و زیان آن را کرده بود. او اگر چه با تردید، شهادتین را بر زبان آورد و هنگامی که پیامبر به او گفت: «آیا هنوز وقت آن نرسیده که بدانی من رسول خدایم»^۲، از گذشت و بزرگواری پیامبر ستایش کرد و گفت: «به خدا هنوز در قلب من در این باره چیزی وجود دارد».^۳ ولی هنگامی شهادتین را بر زبان آورد که اولاً، هیچ راه‌حل نظامی فراروی او قرار نداشت و ثانیاً به یقین رسیده بود که سود این کار برای او بیش از زیان آن است. او با تذکر عباس شهادتین گفت و وارد جامعه‌ی نخبگان اسلامی شد و به‌عنوان شیخ قریش مورد احترام بعضی از اصحاب پیامبر قرار گرفت به‌ویژه آنها که قرشی بودند و در بازار مکه جایی و در جامعه‌ی مکه پیش از اسلام در حد خود جایگاهی داشتند.

۱. نگاه کنید به: سیره النبویه لابن هشام، حقه‌ها و ضبطها و شرحها و وضع فهرسها: مصطفی اسقا، ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، القسم الاول، الجزأین: الاول و الثاني، المركز العربی لخدمه الکتاب، قاهره، ص ۶۱۸.

۲. همان، القسم الثاني، الجزأین: الثالث و الرابع، ص ۴۰۳.

۳. همان.

ولی ابوسفیان همچنان مورد نفرت گروهی از اصحاب پیامبر باقی ماند که به او به عنوان «دشمن دیرین پیامبر» نگاه می کردند که بهانه‌ی آغاز جنگ بدر کاروان او بود و عامل ایجاد جنگهای احد و خندق، خود او بود و محرک قبایل عرب و یهود - مانند قبیله‌ی بنی قریظه - و منافقان مدینه علیه اسلام نیز خود او و همدستانش بودند. بنابراین اولین شعله‌ی تضادهای اجتماعی در جامعه‌ی آن روز مدینه، با ورود ابوسفیان به این جامعه برافروخته شد و این تضاد مادر همه تضادهایی شد که بعدها به تدریج به وجود آمدند. بدین ترتیب محمد صلح را به میان مسلمانان آورد و ابوسفیان بذر جنگ را در میان آنان پاشید. بذری که در صفین و حتی جمل و نهروان و کربلا جوانه زد و تا امروز در غزه و افغانستان و عراق و سوریه شاخه گسترده است.

۱۲. انشقاق در صف اصحاب

گفتیم که با ورود نخبگان اموی پس از جنگ خندق و به‌ویژه پس از فتح مکه به جامعه‌ی اسلامی حلقه‌ی اصحاب پیامبر دو پاره شد. پاره‌ای به مهر به امویان می‌نگریستند و آنها را برای اسلام - و شاید پیش از اسلام برای خود - فرصت می‌دیدند. زیرا ورود نخبگان اموی به جامعه‌ی اصحاب کفه‌ی نخبگان قرشی جامعه‌ی اصحاب را به‌صورت برگشت‌ناپذیری سنگین‌تر می‌نمود و کفه‌ی اصحابی که از قریش نبودند را سبک‌تر می‌ساخت و موازنه را به نفع اصحاب قرشی پیامبر تغییر می‌داد و پاره‌ای دیگر او را همچنان تهدید می‌دانستند و معتقد بودند که تغییر مواضع سیاسی ابوسفیان بذر ناشی از تغییر معادلات قدرت در مکه

و مدینه است و نه نتیجه‌ی تحولات روحی و شخصیتی ابوسفیان و یارانش.

از سوی دیگر ورود نخبگان قرشی - و به‌ویژه نخبگان اموی و در نقطه‌ی کانونی آنها ابوسفیان و همفکرانش - به جامعه‌ی اسلامی برای استراتژی «تثبیت قرآن در تاریخ» فرصت بود و برای استراتژی «تأسیس جامعه طراز قرآن» تهدید.

ورود آنها برای راهبرد تثبیت فرصت بود زیرا با ورود آنها به جامعه‌ی اسلامی، تاریخ شبه‌جزیره‌ی عربستان ورق خورد و موج قبایل عرب ناگزیر به تسلیم در مقابل مسلمانان شدند و با مشارکت امویان در ساختار سیاسی جامعه و مشارکت آنها در سرکوب هر حرکت مخالفی علیه محور جدید قدرت که پس از رحلت پیامبر به‌وجود آمده بود در ساختار سیاسی جامعه اسلامی شرکت کردند و زمینه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی گسترش دامنه‌ی قلمرو اسلامی در آسیا و آفریقا را فراهم آوردند و در پیدایش تمدن اسلامی در مرکز جزیره‌ی جهانی سهیم شدند.

ولی از طرف دیگر ورود آنها به جامعه اسلامی برای راهبرد تأسیس جامعه‌ی جهانی طراز قرآن تهدید بود زیرا این گروه از گروندگان که ما از آنها در کتاب «شهر گمشده» با عنوان پذیرندگان ثانویه یاد کرده‌ایم^۱ مجذوب قدرت اسلام شده بودند و نه مجذوب حقیقت اسلام و به نبوت پیامبر به‌عنوان بازی قدرت نگاه می‌کردند و نه به‌عنوان طریق هدایت به سوی حقیقت مطلق حاکم بر عالم وجود. بنابراین اصلاً خود

۱. نگاه کنید به: محمد حسن زورق؛ شهر گمشده، چاپ ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰، فصل سوم.

را ملزم به رعایت حرمت امامت پیامبر نمی‌دیدند و پس از پیامبر نیز به هیچ وجه در پی حفظ نظام امامت نبودند بلکه برعکس کوشیدند طی دو مرحله، نظام امامت را تبدیل به نظام سلطنت کنند. یعنی نظام امامت محمدی را تبدیل به نظام خلافت قرشی کنند و سپس نظام خلافت قرشی را تبدیل به نظام سلطنت اموی کنند و این کاری بود که کردند.

ابوسفیان و همفکرانش که پایه‌گذاران حزب اموی در تاریخ اسلام شدند - حزبی که امروز نیز در چهارچوب مدرنیته بر جهان حکومت می‌کند^۱ - بر این گمان بودند که قرآن ابزار قدرت محمد است نه تنزیل آیات الهی بر قلب پیامبر و بر این باور بودند که آنچه در قرآن ذکر شده در حد معلومات شخص پیامبر است و نه اقیانوس بیکرانه‌ای که از علم الهی سرچشمه گرفته باشد و در ادبیاتی که به وجود آوردند به صراحت اظهار کردند که «بنی‌هاشم با قدرت و سلطنت بازی کردند و گرنه وحی نازل نشد و از آسمان خبری نیامد»^۲ ولی به یقین رسیده بودند که این ابزار قدرت جدید بسیار کارآمد و مؤثر است زیرا قرآن ابزاری است که با آن محمد، عرب را متحد کرده است و به وسیله‌ی آن یک نیروی جدید آفریده است و اگر بتوانند این نیرو را به دست بگیرند می‌توانند با آن جهان را تحت فرمان خود درآورند.

مسئله برای «همفکران ابوسفیان» به دست گرفتن این قدرت و توسعه‌ی آن بود و نه نابود ساختن این قدرت و در مسیر «توسعه قدرت قلمرو اسلام» به منظور «بسط قدرت سیاسی خود» با راهبرد تثبیت قرآن

۱. برای توضیحات بیشتر به کتاب «دو حرکت در تاریخ» از همین قلم مراجعه کنید.

۲. لعبت هاشم بالملک فلا - خبر جاء و لا وحی نزل.

در تاریخ همراه شده بودند و با همین انگیزه بود که در عصر فتوحات در صف فرماندهان سپاه اسلام درآمدند و با تسخیر شام و مصر دو پایگاه مهم برای تثبیت قدرت خود و تأسیس امپراتوری اموی ایجاد کردند.

ولی آنها ابداً نمی‌توانستند با راهبرد «تأسیس جامعه‌ی جهانی طراز قرآن» همراهی کنند زیرا ایجاد جامعه‌ی طراز قرآن به‌معنی بازگشت قدرت به مردمی که آگاه و آزاد شده‌اند و نهی هرگونه تبعیض قومی، نژادی و طبقاتی می‌باشد در حالی که قبضه‌ی قدرت در اختیار حلقه‌ی بسته امویان، و بسط و گسترش اشرافیت اموی و قرشی و حفظ ساختار طبقاتی جامعه جزء آرمانهای بنیادی نظام سلطنتی اموی به‌شمار می‌آمد. ما می‌دانیم «در سفری که عمر به شام رفته بود، معاویه با جلال و جبروت و ابهت پادشاهی به استقبال او آمد و عمر به اطرافیان خود گفت: «این مرد کسرای عرب است»^۱.

معاویه در زمان خلیفه‌ی دوم، حتی الگوهای ساسانی و رومی را در تشریفات امارات شام به‌کار می‌گرفت در حالی که می‌دانست خلیفه‌ی دوم با چنین الگوهایی موافق نیست و بدیهی است که پس از تأسیس رسمی نظام سلطنتی اموی به‌طور طبیعی طرد الگوهای قرآنی و به‌کارگیری الگوهای رومی و پارسی و تقویت اشرافیت اموی و قرشی بسیار شدت گرفته است.

شیوه‌ی حکومت امویان کاملاً این حقیقت را آشکار می‌ساخت که آنان نه به محمد و نه به کتاب محمد و نه به خدای محمد ایمان نداشته‌اند ولی به دلایل سیاسی به این باورها تظاهر می‌کرده‌اند. آنها ضمن حمایت از قرآن در سطح نمادهای اجتماعی، از اثر وجودی قرآن در روابط سیاسی

۱. علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، جلد چهاردهم، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۷ به نقل از استیعاب ۱/ ۲۵۳، اصابه ۴۱۳/۳، ابن کثیر ۱۲۰/۸.

و اجتماعی و اقتصادی بیم داشتند و هرگز راضی نمی‌شدند که قرآن از صورت «یک شیئی مقدس که باید برای ثواب اخروی آن را خواند» به صورت کتاب زندگی که باید نظام ارزشهای اجتماعی را براساس الگوهای آن طراحی کرد درآید و عملاً جامعه‌ای براساس رهنمودهای قرآن تشکیل شود زیرا در جامعه‌ی طراز قرآن هیچ جایگاهی برای اشرافیت و هیچ توجیهی برای نظام سلطنتی و هیچ مجوزی برای استبداد و دیکتاتوری حزبی و قومی و مذهبی وجود ندارد. رسالت بزرگ اهل بیت پیامبر نشان دادن حقیقت اسلام - با جانفشانیهای فراوان - در مقابل قدرتی بود که به نام اسلام شکل گرفته بود.

و اگر اهل بیت پیامبر و جانفشانیهای آنان نبود قطعاً در تاریخ الگوهای رومی و پارسی که میراث استبداد شاهان و استکبار اشراف و استعمار توده‌های مردم محروم بود به عنوان الگوهای اسلامی شناخته می‌شد. امروز برای ما کاملاً روشن شده است که حقیقت این گفته‌ی پیامبر که گفت «من در میان شما دو ثقل را به جای می‌گذارم کتاب خدا و اهل بیتم را»^۱ در چیست؟ بدون اهل بیت و جانفشانیهایشان حقیقت اسلام و روح پیام قرآن به وسیله‌ی امپراتوران قرشی و اموی نابود شده بود.

این یک واقعیت تاریخی بود که پس از فتح مکه و دقیقاً در عام الوفود، به دلایل سیاسی و امنیتی و نظامی و اقتصادی و تحت تأثیر مقاومتها و پیروزیهای پی‌درپی پیامبر در بدر و احد و خندق و حنین و خیبر و شکستهای قریش و غطفان و بنی قریظه و ثقیف و بنی قینقاع و بنی نضیر از اسلام، قبایل عرب یکی پس از دیگری اسلام آوردند و ناگهان حجم اجتماعی جامعه‌ی اسلامی بسیار بزرگ‌تر از جرم انقلابی آن

۱. انی تارکۃ فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لا یفترقا حتی یردا علی الحوض. حدیث نبوی.

شد و البته این گروه‌های سیاسی به تثبیت قرآن در تاریخ کمک کرد و این چنین بود که فتح مکه «فتح الفتوح» نامیده شد ولی از طرف دیگر این یک ضرورت تاریخی بود که اهل بیت پیامبر حقیقت اسلام را در بیان و شیوه‌ی گذران زندگی و شیوه‌ی گذشتن از زندگی و در راه خدا جان سپردن و به حرکت خدایی جامعه جان دمیدن متجلی سازند و نگذارند شعله‌ی مشعل حقیقت اسلام در تاریخ خاموش شود.

اصحاب پیامبر - طوعاً و کرهاً - به پیروزی راهبرد تثبیت قرآن در تاریخ کمک کردند و یا با انگیزه‌ی رساندن پیام آخرین پیامبر خدا به ملت‌ها و یا با انگیزه‌ی ایجاد یک قدرت بزرگ عربی و قرشی و ایجاد یک امپراتوری بزرگ با نمادهای اسلامی به پیدایش تمدن اسلامی در ظرف جغرافیایی آسیای غربی و شمال آفریقا یاری رساندند. ولی تلاش در راه تحقق راهبرد دوم پیامبر یعنی تأسیس «جامعه‌ی جهانی طراز قرآن» مسئولیتی بود و هست که بر دوش اهل بیت پیامبر و همه‌ی کسانی که طوعاً به استخدام این آرمان بزرگ درآمده‌اند گذاشته شده است و بدین صورت است که رسالت محمدی با دو بال قرآن و اهل بیت در فضای تاریخ بشر به پروازی رهایی‌بخش دست زده و بر فراز افق‌های دوردست بال و پر گسترده است.



۱۳. راهبردهای پیامبر

تعریف راهبرد^۱: راهبرد به معنی در نظر گرفتن یک آینده‌ی ممکن و مطلوب و برنامه‌ریزی برای رسیدن به آن است. از این‌رو راهبرد به ساختن آینده مطلوب و ممکن منتهی می‌شود. واژه راهبرد اگرچه اخیراً

1. Strategy.

مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفته است ولی عملاً از دیرباز انسان با این مفهوم آشنایی داشته است. مردانی نظیر اسکندر و یا سایر جهان‌گشایان مشهور تاریخ هر یک آینده‌ی مطلوب و ممکن‌ی را در نظر گرفته و برای ساختن آن آینده کوشش کرده‌اند.

از نظر «جیمز برایان کوئین» راهبرد طرحی است که سازمانها را با سیاست و اهداف اصلی آنها درگیر می‌کند.^۱ گاهی اوقات برای تحقق یک راهبرد، آثار بزرگی آفریده شده است نظیر بنای دیوار چین به‌عنوان یک عامل دفاعی راهبردی در مقابل تهاجمات خارجی در چین مرکزی. «در حقیقت راهبرد به ما می‌گوید که در چه جهتی و برای تحقق چه آینده‌ای حرکت کنیم و باید‌ها و نبایدهای ما کدام است و چه فرصتها و چه تهدیداتی داریم. یک راهبرد موفق باید با منابع و امکانات تناسب داشته باشد و بر کسانی که می‌خواهند آن را اجرا کنند تأثیر انگیزشی داشته باشد، پایدار باشد و با شرایط محیطی سازگار باشد و مخاطرات کمتری را برانگیزد و با ارزشهای فردی کسانی که آن را به کار می‌گیرند تطابق داشته و قابلیت اجرایی داشته باشد و هر چه می‌تواند افق بیشتری را پوشش دهد.»^۲

پیامبر دو راهبرد داشت: نخست راهبرد تثبیت قرآن در تاریخ، و سپس راهبرد تأسیس جامعه‌ی جهانی طراز قرآن. راهبرد اول مقدمه‌ی لازم و ضروری برای راهبرد دوم بود. راهبرد اول حداقلی و راهبرد دوم حداکثری بود. راهبرد اول پایه‌ها و زمینه‌های تحقق خود را زودتر از راهبرد دوم به‌وجود آورد. برای پیروزی راهبرد اول بیش از یک قرن لازم نبود

1. Henry Mintzberg, James Brian Quinn, Svmauta Ghoshal: The Strategy Process European Edition, Prentice Hal International, Uk , 1993, P4.

2. The Same: P 12.

ولی برای پیروزی راهبرد دوم زمان بسیار زیادتری مورد نیاز است. بیش از چهارده قرن است که ارابه‌ی تاریخ - طوعاً و کرهاً - در بستر پیروزی این راهبرد حرکت می‌کند ولی هنوز به سر منزل مقصود نرسیده است. خوش‌آمدی که پیامبر به پذیرندگان ثانویه گفت و نخبگان آنان را نیز در جامعه‌ی مدینه پذیرفت و امتیازاتی که به ابوسفیان و امثالش و یارانش در فتح مکه و پس از پیروزی در جنگ حنین داده شد و فرصتهایی که در اختیار مردانی نظیر خالدبن‌ولید قرار گرفت، همه با توجه به راهبرد تثبیت قابل درک است. پیامبر برای تثبیت قرآن در تاریخ به یک فرآیند اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌اندیشید. قرآن در تاریخ تثبیت نمی‌شد اگر یک تمدن با شعار لا اله الا الله و محمداً رسول الله در مرکز جزیره‌ی جهانی^۱ به وجود نمی‌آمد. و این تمدن به وجود نمی‌آمد اگر شبه جزیره‌ی عربستان به اسلام نمی‌گروید و شبه جزیره‌ی عربستان تسلیم اسلام نمی‌شد اگر مکه در مقابل اسلام به مقاومت خود ادامه می‌داد و راه فتح مکه، بدون جنگ و خونریزی هموار نمی‌شد اگر راههای مواصلاتی آن کنترل نمی‌شد و سرانجام تسلیم ساختن قریش با محاصره‌ی نظامی و مصالحه‌ی سیاسی امکان‌پذیر شد و

۱. اصطلاح قلب جهان (Heart Land) و یا مرکز جهان از ابداعات مکنیدر ژئوپلی تیسین انگلیسی است نظریه مکنیدر اولین بار در سال ۱۹۰۴ با عنوان محور جغرافیایی تاریخ (The Geographical Pivot of History) مطرح شد. مکنیدر قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا را به عنوان جزیره‌ی جهانی (World Island) می‌شناخت و آن را به همین نام معرفی کرد. وی توجه داشت که $\frac{2}{3}$ کره زمین آب و $\frac{1}{4}$ آن را خشکی فرا گرفته است. $\frac{2}{3}$ کره خاکی شامل جزیره‌ی جهانی و $\frac{1}{3}$ دیگر آن شامل آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا است. جزیره‌ی جهانی $\frac{7}{8}$ جمعیت جهان و دیگر نقاط $\frac{1}{8}$ آن را در برمی‌گیرد. به نظر مکنیدر جزیره‌ی جهانی، ناحیه محور یا هارتلند است. تاریخ جهان در حقیقت تاریخ جزیره‌ی جهانی است در مورد آراء ژئوپولتیک مکنیدر و نظر او درباره‌ی جزیره‌ی جهانی نگاه کنید به: دکتر عزت‌الله عزتی: ژئوپولتیک، چاپ سوم، ۱۳۷۷، انتشارات سمت، تهران، ص ۱۰ به بعد.

این راهی بود که پیموده شد. این چنین بود که جامعه‌ای به وجود آمد که اگرچه خود آئینه‌ی تمام نمای مدینه‌النبی نبود ولی برای تثبیت قرآن در تاریخ، چه به طمع ایجاد یک امپراتوری عربی - اسلامی و چه در شوق پاداش الهی، دلایل قانع‌کننده‌ای داشت.

بی‌تردید ورود امویان به عنوان یک حزب^۱ به جامعه‌ی اسلامی پس از فتح مکه فرآیند تثبیت قرآن در تاریخ را تسهیل کرده است ولی ورود امویان به جامعه‌ی اسلامی و پذیرش نخبگان آنها در جامعه‌ی اصحاب پیامبر، جامعه‌ی اصحاب پیامبر را به دو نیم تقسیم کرد. نیمه‌ی ابوسفیان و یارانش را از صمیم دل پذیرفتند و همه مسائل گذشته را تمام شده تلقی کردند و با امویان وارد یک اتحاد راهبردی شدند و همین گروه هستند که پس از رحلت پیامبر محور قدرت، عامل تغییر نظام امامت به نظام خلافت و پل پیروزی امویان در تاریخ شدند و سه نفر از خلفای راشدین در این گروه قرار دارند و هر سه نفر نیز در راه تمامیت‌خواهی و سلطه‌جویی امویان - یکی پس از دیگری و شاید یکی با خوش آیند دیگری - قربانی شدند.

۱. موریس دوورژه می‌نویسد: «احزاب ترجمان نیروهای اجتماعی هستند. ممکن نیست در اثر یک تصمیم قانونی ساده به وجود آیند».

به نظر دکتر عبدالحمید ابوالحمد: «هدف اصلی حزبهای سیاسی به دست آوردن قدرت دولتی و یا سهم شدن در قدرت دولتی است و هدفهای دیگر، مانند هدفهای اقتصادی و مرام و مسلکی برای حزبهای سیاسی در مرتبه‌های کم اهمیت‌تری است».

نگاه کنید به: عبدالحمید ابوالحمد: مبانی سیاست، جلد نخست، چاپ سوم، انتشارات توس، ۱۳۶۵، ص ۲۹۸.

در مورد احزاب سیاسی، تاریخچه و ساختار آنها نگاه کنید به: پروفیسور موریس دوورژه: جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، چاپ اول، ۱۳۵۸ انتشارات جاویدان، ص ۲۹۵ به بعد.

امویان خلفای راشدین را - منهای علی که نتوانستند او را فریفته‌ی خود سازند - پل پیروزی خود ساختند و به‌وسیله‌ی آنها مواضع و مناصب کلیدی را فتح کردند که کلیدی‌ترین آنها فرمانداری شام بود. شام، باران اروپا و آفتاب آسیا را با هم داشت و مرکز انباشت جمعیت و ثروت بود و شام بود که قلعه‌ی قدرت سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی امویان و پایگاه اصلی پیدایش امپراتور اموی در تاریخ شد.

۱۴. دومین اختلاف

اگر نخستین مرحله‌ی شکل‌گیری تضادهای اجتماعی در تاریخ اسلام به زمان فتح مکه و دو سال پایانی عمر پیامبر برمی‌گردد، دومین مرحله‌ی شکل‌گیری این تضادها مربوط به دورانی است که با رحلت پیامبر آغاز و با آغاز رسمی امپراتوری اموی پایان می‌پذیرد؛ دورانی که به عصر خلفای راشدین در تاریخ مشهور شده است. در این دوران شکاف سیاسی که در میان جامعه‌ی اصحاب پیامبر با فتح مکه به‌وجود آمده بود و به‌صورت گرایش و نگرش بروز پیدا می‌کرد و بیشتر جنبه‌ی نظری داشت، صورت عملی پیدا کرد و نهادینه شد و مظهر نهادینه شدن این شکاف سیاسی تبدیل نظام امامت که در رأس آن شخص امام قرار دارد [که پیشتاز امت در راه خداست و معیار اصلی امامت او عدالت اوست]، به نظام خلافت بود که در رأس آن یک چهره از نخبگان قریش قرار می‌گیرد که مورد توافق شیوخ و نخبگان قریش قرار داشته باشد و مظهر وحدت‌نظر سیاسی آنان به‌شمار آید صرف‌نظر از آنکه آیا توده‌های مسلمانان این توافق را پذیرفته‌اند یا نه و برای پذیرش آن تمایل داشته‌اند یا اینکه آنان فرد

موردنظر قریش را باید بپذیرند زیرا براساس یک سنت عربی - که بعدها جنبه مذهبی به آن داده شد - حق رهبری با قریش است.^۱

در این مرحله شکاف سیاسی در جامعه‌ی اصحاب پیامبر تبدیل به شکاف اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی شد. قریش - منهای بنی‌هاشم - یک گروه اساسی را تشکیل دادند و گروه دوم بنی‌هاشم و برخی از مهاجرین بودند که با تبدیل نظام امامت به خلافت مخالف بودند و فاطمه بی‌تردید سخنگوی رشید و پرآوازه‌ی آنان بود که پیامبر او را به‌عنوان شاخص تشخیص رضایت خود و خدا معرفی کرده بود.^۲ گروه سوم انصار بودند که بیش از آنکه نگران نظام امامت باشند نگران موجودیت خود بودند و می‌ترسیدند با روی کار آمدن قریش، امویان به‌صورت یک حزب سازمان یافته در نهایت به‌قدرت برسند و انتقام شکستهای خود در جنگهای بدر، احد و خندق را از آنان بگیرند و تاریخ نشان داد که واهمه‌ی آنها از

۱. اصولاً انتخاب خلیفه یک حق مسلم قرشی شمرده می‌شد در جریان انتخاب جانشین عمر: «.... عمار گفت ای مردم خدای عزوجل ما را به پیمبر خویش حرمت داد و به دین خویش عزت بخشید چرا این کار را از خاندان پیمبرتان بیرون می‌برید؟ یکی از بنی مخزوم گفت: ای پسر سمیه از حد خودت تجاوز می‌کنی تو را چه کار به اینکه قریش برای خود امیر معین می‌کند؟» نگاه کنید به: محمد بن جریر طبری: تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد پنجم، چاپ هفتم، ۱۳۸۵، انتشارات اساطیر، ص ۲۰۷۳.

در زمینه‌ی ضرورت اطاعت از قریش و اینکه خلافت نباید به غیر قرشی برسد احادیثی نقل شده است به‌عنوان مثال در صحیح مسلم بابی درباره اینکه مردم از قریش تبعیت می‌کنند وجود دارد و در آن باب از قول پیامبر آمده است: «الناس تبعٌ لقریش فی هذا الشأن، مسلمهم لمسلمهم و کافرهم لکافرهم، و یا: «الناس تبعٌ لقریش فی الخیر و الشر».

و بدین صورت برای حق برتری قریش پشتوانه کلامی نیز به‌وجود آمده است نگاه کنید به: الام ابی الحسین مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم، اعتنی به: ایمن ابراهیم الزاملی، محمد مهدی السید و محمود محمد خلیل، المجلد الثالث، عالم الکتب للطباعة و للنشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۸ هجری قمری، ۱۹۹۸ میلادی، صص ۳۱۸-۳۱۷.

۲. فاطمه بضعه منی من اذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد آذالله (حدیث نبوی).

بنی‌امیه ناشی از توهم نبوده است و گروه چهارم سایر قبایل مسلمان بودند که یا با خم شمشیر به ایستادگی آنها در برابر نظام خلافت پایان داده شد و یا با خم درهم و دینار اراده‌ی آنها خریده شد و به استخدام نظام خلافت درآمد ولی هنوز هم این تضادهای اجتماعی ماهیت سیاسی داشتند و هویت مذهبی پیدا نکرده بودند.

۱۵. تهدید شدن یک فرصت

در عصر خلفای راشدین، دوران عثمان و علی هر یک به دلیلی یک نقطه‌ی عطف تاریخی به شمار می‌آید. دوران خلافت عثمان به دو نیمه‌ی متمایز قابل تقسیم است. در نیمه‌ی نخست عثمان یک فرصت بی‌بدیل برای حزب اموی به‌شمار می‌آید که این حزب از آن کمال استفاده را کرد و بخش قابل توجهی از متصرفات قدیم دولت روم شرقی در آسیا و آفریقا را به تصرف خود درآورد ولی هر چه زمان می‌گذشت، عثمان از حالت یک فرصت برای امویان خارج می‌شد و صورت تهدید را به خود می‌گرفت زیرا کاسه‌ی عمر عثمان اندک‌اندک پر می‌شد و زمان او را فرسوده می‌کرد و امویان نگران بودند اگر چنانچه عثمان با مرگ طبیعی از دنیا برود جانشین طبیعی او در مدینه علی خواهد بود زیرا او در آن زمان در دو جدول اسلامی و عربی بیشترین امتیازات ممکن را داشت. او هم برادر، هم وصی و هم داماد پیامبر بود و اولین مردی بود که به پیامبر ایمان آورده بود و در جنگها پیشتاز سپاهیان اسلام بود، [امتیازات اسلامی] و هم قرشی بود و به سن سالمندی رسیده بود و شیخ اصحاب قرشی پیامبر به‌شمار می‌آمد [امتیازات عربی]، ولی مسئله بزرگ برای امویان این بود که اگر علی به قدرت می‌رسید امویان را در مناصب خود

ابقا نمی‌کرد و در پی آن بود که جامعه‌ی طراز قرآن را به وجود آورد. اگر بپذیریم که بنی‌امیه با بازی بزرگی که با نقشه قتل عثمان به وجود آوردند این تهدید بزرگ را به یک فرصت بزرگ برای خود و یک تهدید جدی برای علی تبدیل کردند و خود پرچم خونخواهی عثمان را به دوش گرفتند (و نتیجه‌ی این بازی بزرگ، سه جنگ خونین در تاریخ اسلام بود و نتیجه‌ی این سه جنگ، تحمیل تضادهای بیشتر به جامعه‌ی اسلامی و تعمیق شکافهای اجتماعی بود). آن‌گاه خواهیم پذیرفت که بنی‌امیه یکی از مسئولان اصلی تضادهایی هستند که در جامعه‌ی اسلامی در طول تاریخ شکل گرفته است.

جنگ جمل به یک معنی رویارویی جریان خلافت قرشی با امامت محمدی بود و جنگ نهروان رویارویی بازی‌خوردگان قشری بود با اسلام ناب محمدی به رهبری علی و جنگ صفین رویارویی سکولاریسم اموی بود با توحید و حرکت انقلابی اسلام در تاریخ و اسلام ناب محمدی. بدین ترتیب علی به‌عنوان پرچمدار اسلام ناب محمدی همزمان از سه طرف^۱ مورد حمله قرار گرفت. از یک سو امتیازطلبان قرشی (جنگ جمل) و از دیگر سو حزب اموی (جنگ صفین) و از طرف سوم قشریهایی که به‌وسیله‌ی حزب اموی برانگیخته شده بود (جنگ نهروان). بدین ترتیب تضادهای اجتماعی در تاریخ اسلام تشدید و پرچمهای متعددی به نام اسلام برافراشته شدند و امویان توانستند تضادهای سیاسی را حتی به داخل حریم حلقه‌ی اصحاب نزدیک پیامبر بکشانند و اصحاب پیامبر را رو در روی هم قرار دهند.

۱. در مورد جنگهای خونین که به علی تحمیل شد، نگاه کنید به: نصر بن مزاحم مقرئ: پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶، تهران.

از این روی بود که دو پرچم در کوفه و بصره، و یک پرچم در مصر برافراخته شد و هر پرچمی دعوت به یکی از صحابه‌ی نامدار پیامبر (که هر سه از یاران و سرداران او بودند) یعنی زبیر، طلحه و علی می‌نمود. در حالی که آن سه با این پرچمها و پرچمداران ارتباطی نداشتند و این چنین شد که هوای خلافت در مشام طلحه و زبیر پیچید در حالی که آنان از اصل نقشه‌ی شام بی‌اطلاع بودند و سپس با همه‌ی حمایت و دفاعی که علی از جان عثمان می‌کرد عثمان با دسیسه‌ی درباریان و تحریک شورشیان کشته شد و سپس جنگهای خونین جمل، صفین و نهروان به راه افتاد.^۱



۱۶. علی و تداوم امامت

علی گذشته از آنکه براساس معیارهایی که قریش برای خلافت در نظر گرفته بودند خلیفه‌ی چهارمین بود. او براساس معیارهایی که اسلام برای حکومت در نظر داشت اولین امام پس از رحلت پیامبر به‌شمار می‌آمد و می‌آید و خلیفه و جانشین بلافصل پیامبر و امام امت اوست.

و چهار عنصر اصلی سیره‌ی امامت که در زندگی پیامبر قابل مشاهده است در زندگی سیاسی و اجتماعی او نیز به چشم می‌خورد. براساس سیره‌ی امامت، امام امامت خود را ابراز می‌کند. پیامبر با اعلام نبوتش، امامتش را نیز ابراز کرد و نشان داد که پیشتاز راه خداست. امامت علی

۱. خلافت به معنی جانشین امامان معصوم و امامت آنها پس از پیامبر با امامت امام معصوم مفهومی برابر دارد. ولی عموماً منظور از نظام خلافت پدیده‌ای است که پس از رحلت پیامبر موجب حذف عنصر امامت و رهبری امامان معصوم از مسند قدرت و حکومت گردیده است.

به فرمان خدا در غدیر اعلام شد. دومین عنصر در سیره‌ی امامت انذار است. امام، امت خود را انذار می‌کند و می‌کوشد آنها را از راز و رمز امت و امامت آگاه کند و از قید و بند سلطه‌های اهریمنی آزاد کند تا آنها آگاهانه و آزادانه به رهبری او نظام امامت را برقرار کنند و این اقدامی بود که پیامبر در سیزده سال مبارزه‌ی آزادیبخش و آگاهی‌بخش خود در مکه انجام داد. سومین عنصر سیره‌ی امامت انتظار است. امام منتظر ظهور امت خود به‌عنوان یک جامعه‌ی خودآگاه و خداآگاه است؛ امتی که با طواف به گرد کعبه امامت امام خود، چرخه‌ی امور اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خویش را به گردش درمی‌آورد. و پیامبر با سیزده سال انتظار در مکه منتظر ظهور امت خود در یثرب ماند. و عنصر چهارم اقدام است. وقتی که امت ظهور کند امام در صحنه‌ی مسئولیت حاضر خواهد شد و امت را رهبری خواهد کرد و این کاری بود که به مدت ده سال پیامبر در مدینه انجام داد.

چهار عنصر سیره‌ی امامت محمدی در زندگی سیاسی و اجتماعی علی نیز بروز کرده بود. امامت علی در بزرگ‌ترین همایش که تاریخ اسلام به یاد دارد در آخرین سال عمر پیامبر اعلام شده بود^۱ او نزدیک به یک ربع قرن مردم را انذار کرد و منتظر ظهور امت خود ماند و هنگامی که مدینه روی به امامت او آورد او امامت کرد. او دومین امام امت اسلام بعد از رسول‌الله است. هنگامی که نظام امامت - پس از رحلت پیامبر - تبدیل به نظام خلافت شد فاطمه با تمام قامت خود قیام کرد تا از پرچم امامت محمدی در تاریخ دفاع کند و نگذارد که این مشعل هدایت خاموش شود.

۱. حدیث غدیر از منابع متعدد اهل تسنن و اهل تشیع نقل شده و مجموعه‌ی این منابع را علامه امینی در کتاب گرانسنگ الغدیر گرد آورده است.

و هنگامی که نظام خلافت تبدیل به نظام سلطنت می‌شد با قیام امام حسین روبه‌رو می‌شویم. کاری که حسین در کربلا کرد تکرار نقشی بود که فاطمه در مدینه ایفا کرده بود ولی در ابعادی وسیع‌تر. و ستمی که ارتجاع عرب در حق حسین انجام داد، تکرار ستمی بود که در حق فاطمه اعمال شده بود ولی در سطحی فجیع‌تر.

۱۷. عبور از امامت و تشدید تضادها

فلسفه‌ی اصلی نظام امامت توجه به حق انتخاب سرنوشت و اراده‌ی آزاد و آگاه مردم است. در نظام امامت مردم باید آگاهانه و آزادانه امام زمان خود را بشناسند و با طواف به گرد قبله‌ی امامت او نماز امامت را برقرار و نظام امت و امامت را استوار کنند زیرا نماز امامت از امت آغاز می‌شود در حالی که در نظام خلافت حق انتخاب عملاً مخصوص نخبگان قریش و اهل حل و عقد است و در نظام سلطنت مخصوص شخص امپراتور.

تبدیل نظام امامت به خلافت و نظام خلافت به نظام سلطنت به تشدید و تعمیق تضادهای اجتماعی و سیاسی در تاریخ اسلام کمک کرد. یک اقلیت آگاه و مبارز و آزادی‌خواه به مقاومت فداکارانه‌ی خود در برابر ستم سیاسی و اجتماعی [که ستمهای اقتصادی و فرهنگی را نیز به‌دنبال داشت] ادامه داد و اقلیت حاکم و برخوردار از همه‌ی مواهب اجتماعی و سیاسی و اقتصادی با تحمیق و تخدیر اکثریت خاموش و سرکوب اقلیت آگاه و مبارز، به حکومت خویش استمرار بخشید و بدین ترتیب دو اقلیت و یک اکثریت در میان ملت اسلام پدیدار شدند؛ اقلیت حاکم، اقلیت آگاه و مبارز که در پی تجدید حیات نظام امامت بود و

اکثریت خاموش. اقلیت آگاه و مبارز را رافضی نامیدند زیرا آنان سنت سیاسی خلافت را ترک و با سلطنت سلاطین اموی یک مبارزه سهمگین را آغاز و راه آزادی را با خون سرخ خود گلرنگ کرده بودند.

سومین مرحله شکل‌گیری و گسترش تضادهای اجتماعی در تاریخ اسلام به زمان آغاز پایان دوران امپراتوری اموی در شرق و آغاز امپراتوری عباسی برمی‌گردد. از نظر ردیابی تاریخی تضادهای اجتماعی در میان ملت اسلام، این مرحله حساس‌ترین مرحله است و عمیق‌ترین تأثیرات را بر سرنوشت انسان مسلمان بر جای گذاشته است. در این مرحله تضادهای اجتماعی که پیشتر و بیشتر رنگ و بوی گرایشهای سیاسی و دیدگاههای سیاسی - اجتماعی داشتند جای خود را به تفاوت‌های مذهبی دادند و بدین ترتیب به ماندگاری و پایداری شکافهای اجتماعی در میان ملت اسلام کمک کردند. علت این تحول در تضادهای اجتماعی به شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوران برمی‌گشت.

از فاجعه‌ی عاشورا به بعد، امواج حرکت‌های انقلابی در حوزه‌ی جغرافیایی شبه‌جزیره‌ی عربستان و بین‌النهرین به حرکت درآمد و سپس به تدریج به آسیای غربی و آفریقای شمالی دامن گسترده.

در سال ۶۲ هجری قمری قیام «حرّه» در مدینه رخ داد^۱ که به افشاگری طاقت‌فرسا علیه ماهیت و مبانی فلسفه‌ی زندگی سیاسی امویان منجر شد. یک سال بعد توابین در کوفه قیام کردند و هزاران شهید در راه

۱. نگاه کنید به: محمد بن خاوند شاه بن محمود «میرخواند: تاریخ روضة الصفا فی سیره الانبیاء و الملوك و الخلفاء، به تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان‌فر، جلد پنجم، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵، تهران ص ۲۲۷۹.

آزادی و آگاهی ملت اسلام تقدیم کردند و سال بعد یعنی در سال ۶۴ هجری قمری مختار در کوفه قیام کرد^۱ در سال ۱۲۲ هجری قمری زیدیه در کوفه، یمن و خراسان قیام کردند^۲ و با الهام از نهضت عاشورا و قیامها و حرکت‌های انقلابی قبلی دست به انتشار بذر مقاومت در گستره‌ی وسیعی از جغرافیای سیاسی قلمرو اسلامی زدند. این قیامها امویان را می‌فرسود و از توان آنها در شرق می‌کاست و شرایط اجتماعی را به نفع یک انقلاب اجتماعی تغییر می‌داد و مسلمانان را در آسیای غربی و آفریقای شمالی با حقایق تلخی آشنا می‌کرد که در متن آنها زندگی می‌کردند و آنها را با حقیقت نظام سیاسی که در عصر پیامبر وجود داشت یعنی نظام امامت و تفاوت آن با نظام سلطنت اموی آشنا می‌ساخت و آنها را نسبت به تغییر و تبدیل نظام امامت به نظام خلافت و الگوگیری از نظامهای سلطنتی پارسی و رومی معترض می‌ساخت. به راستی اگر مردم در آسیای غربی می‌خواستند زیر سایه‌ی سرنیزه‌ی حکومت‌های کسروی و قیصری زندگی کنند دیگر چرا به اسلام گرایش پیدا کرده و چرا در برابر خلیفه‌ی اموی که پای جای پای کسری و قیصر می‌گذاشت سر خم کنند. این قیامهای انقلابی، مسلمانان آسیای غربی و آفریقای شمالی را با حقیقت تلخی روبه‌رو می‌ساخت که برای آنها به‌شدت تکان‌دهنده بود. حقیقت تلخ قتل عام اهل بیت پیامبر از سوی کسانی که دم از خلافت رسول‌الله می‌زدند و سابقه‌ی تحمیل جنگ‌های خونین و خونبار به پیامبر و شکستهای سنگین و غمبار از پیامبر را در

۱. همان، ص ۲۳۳۸.

۲. درباره ظهور و قتل زید بن علی بن حسین بن علی (ع) نگاه کنید به همان، ص ۲۴۷۱ قیامهای زیدیه در نقاط مختلف همه تحت تأثیر قیام و شیوه مبارزه زید شکل گرفته‌اند.

سابقه‌ی زندگی دودمانی خود داشتند و در جریان این فعالیتهای انقلابی با گزارشهای سهمگینی روبه‌رو می‌شدند که حکایت از قتل‌عام یاران و انصار پیامبر در مدینه و به آتش کشیدن حرم امن خدا در مکه و کشتار انقلابیون مسلمان در کوفه داشت.

گذشته از همه‌ی اینها سیاستهای قوم‌گرایی و ملی‌گرایی عربی و اعمال تبعیض علیه مسلمانان غیرعرب^۱ مسلمانان را آزار می‌داد و آنها را از امویان بیش از پیش متنفر و بیزار می‌ساخت. در چنین شرایطی که مسلمانان در آسیای غربی و آفریقای شمالی نه می‌توانستند از اسلام و قرآن و محمد و اهل بیت او که منادی آزادی و پرچمدار عدالت و پیشتاز راه توحید و یکتاپرستی بودند دل بکنند و نه می‌توانستند به ارتجاع عرب در قالب امپراتوری اموی و امپراتوران آن، که تکرار روح کسری و قیصر و فرعون در قالب شعائر و مراسم اسلامی بودند دل بدهند آماده و گوش به زنگ هر صدایی و منتظر هر حرکتی و چشم به‌راه هر پرچمی می‌شدند که به نفع اسلام ناب محمدی و به طرفداری از اهل بیت پیامبر به‌وجود آید.



۱. بنا به گزارش علامه عسکری در عصر فتوحات، جامعه‌ی اسلامی طبقاتی شد و یک هرم طبقاتی ساخته شد که غیر عرب پایین بود و عرب فوق آنها و قریش از میان عرب در رأس هرم طبقاتی قرار داشتند. بر این مبنا مقرر شده بود غیرعرب در مدینه نباشد جز ابولؤلؤ که کارگر فنی بود و چند نفر دیگر همانند هرمزان، امیر سابق شوش و شوشتر که اسلام آورده بودند و عمر در نقشه‌ی جنگی فتوحات ایران به او نیازمند بود و سلمان و بلال که از زمان پیامبر در مدینه بودند. جز اینان هیچ مسلمان غیرعرب در مدینه‌ی پیامبر حق سکونت نداشت. همچنین مقرر شده بود غیرعرب نباید از عرب زن بگیرد و عرب نباید از قریش زن بگیرد و امراء ارتش نیز از قریش انتخاب می‌شدند.

نگاه کنید به: علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، جلد چهاردهم، مجمع علمی اسلامی، چاپ دوم، سال ۱۳۷۴، تهران، ص ۷۶.

۱۸. فرصت طلبی عباسیان

در اواخر دوران اموی در شرق، عباسیان این زمینه‌ی آماده را شناختند و داعیان خود را با شعار «الرضا من آل الرسول» در بین‌النهرین و آسیای غربی منتشر ساختند و زمینه‌ی حرکتی انقلابی را در آسیای غربی به‌وجود آوردند.

آنها کوشیدند از علاقه‌ی مردم به شعارهای اولیه اسلام استفاده کنند که جهانیان را به توحید و پرستش خدایی که عالم، قادر، لطیف، جمیل، خلاق و عادل مطلق است فرا می‌خواند و عدالت را در نقطه‌ی کانونی همه‌ی سیاستهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود قرار می‌دهد و همه‌ی انسانها را با هم برابر و برادر می‌داند و تنها امتیازی که به رسمیت می‌شناسد تقوا است و دقیقاً به همین دلیل، نیروهای انقلابی در آسیای غربی از نظام امامت محمدی دفاع و حمایت می‌کردند زیرا شرط اساسی در نظام امامت محمدی، پاسداری از حریم عدالت در معنای وسیع کلمه است.

داعیان عباسی به نقد امویان می‌پرداختند و جنایاتی را که امویان در حق اهل بیت پیامبر و انقلابیون مسلمان کرده بودند برمی‌شمردند و ستمی که از سوی امویان در حق توده‌های بی‌نام و نشان می‌شد را به دقت توصیف می‌کردند و از چهره‌هایی نظیر اباذر و حجر بن عدی با احترام یاد می‌کردند. واقعیت دردناک دیگری که مسلمانان را در آسیا و آفریقا رنج می‌داد، تبعیضی بود که امویان نسبت به مسلمانان غیرعرب اعمال می‌کردند در حالی که نگرش اسلام به انسان، نگرشی آرمانی بوده است. ولی بنی‌امیه دایره‌های کانونی تبعیض قومی و نژادی به‌وجود آورده بودند در دایره‌ی مرکزی بنی‌امیه قرار می‌گرفت و در دایره‌ی

پیرامونی آن قریش و سپس عرب و بعد سایر اقوام و تیره‌هایی که روی به اسلام آورده بودند و مسلمان شده بودند این تبعیضات که حالت انباشتی و تراکمی داشت مخالف روح اسلام بود. زیرا اسلام اساساً مخالف هر نوع تبعیض است و پیام قرآن عملاً نفی تمام این تبعیضات بوده است. امویان از محدثین و فقهایی حمایت می‌کردند که بتوانند به نوعی این تبعیضات را توجیه و تنفیذ کنند و به نفع برتری قومی و نژادی قریش حدیث بسازند و فلسفه بیافند و برای قریش در میان مسلمانان همان جایگاهی را قائل شوند که یهود برای خود در میان سایر مردم جهان قائل است. این چنین است که گفته‌هایی به نفع نخبگان قریش که به قدرت رسیده بودند در میان مردم پراکنده شد و به پیامبر نسبت داده شد تا مبانی قدرت بنی‌امیه و تحولاتی که به تدریج منجر به پیدایش امپراتوری اموی شد تقدیس و تحکیم شود.^۱

۱. به عنوان مثال برای ابدی نشان دادن حکومت قریش از قول پیامبر حدیث نقل می‌کردند که حکومت در میان قریش باقی خواهد ماند حتی هنگامی که بیش از دو نفر از جمعیت بشریت کسی باقی نمانده باشد. نگاه کنید به: الامام ابن الحسین مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم، اعتنی به: ایمن ابراهیم الزاملی، محمد مهدی السید و محمود محمد خلیل، المجله الثالث، عالم الکتب للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۸ هجری قمری ۱۹۹۸، دی، ص ۳۱۸، باب لا یزال هذا لار فی قریش.

و برای تقدیس قریش مدعی شدند که اساساً قرآن به زبان قریش نازل شده است. نگاه کنید به: الامام ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره ابن بروت به البخاری: صحیح البخاری، الجزء الخامس، اداره الطباعه المنیریة، عالم الکتب، بیروت ص ۱۴. ستمی که از سوی قریش به اسلام و اصل امامت و به امام علی وارد شد به قدری شدید بود که علی می‌فرمود: «اللهم انی استعذیک علی قریش ومن اعانهم فانهم قطعو رحمی و ظلموا حقی.» علی در مقابل قریش و یاران‌شان از خداوند بزرگ استمداد می‌طلبید. البته آشکار است که پیامبر و اهل بیت او از قریش بودند ولی به هیچ روی از عصبیت قومی در مقابل اخوت اسلامی حمایت نمی‌کردند، بلکه همه‌ی مؤمنین را با هم برادر می‌دانستند. آنها از قریش بودند ولی هرگز مثل نخبگانی از قریش نبودند که می‌کوشیدند استکبار را در چهره اسلام به مسند قدرت برسانند.

بنی‌عباس در آغاز نهضت خود متوسل به جهان وطنی اسلامی شدند و روی به مسلمانان غیرعرب آوردند و از آنان برای سرنگونی نظام آریستوکراتیک اموی استمداد طلبیدند و داعیان خود را به جای نجد و حجاز به خراسان و عراق فرستادند. به عنوان مثال خاندان برامکه در بلخ با داعیان عباسی همکاری کردند و از این خاندان، خالد به دربار عباسی راه یافت و در درگاه سفاح خلیفه عباسی دارای منزلتی شد و خاندان آل نوبخت نمونه دیگری از خاندانهایی هستند که در عصر عباسی به شهرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی رسیدند. از میان آل نوبخت متکلمان، مشیانی و مؤلفانی برخاستند و یکی از آنان منجم منصور خلیفه عباسی بود. از بزرگان آل نوبخت می‌توان به ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی‌سهل بن نوبخت، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی (که کتاب فرق الشیعه منتسب به اوست) ابواسحاق ابراهیم نوبختی مؤلف کتاب یاقوت در علم کلام و ابوقاسم حسین بن روح نوبختی یکی از نواب اربعه امام زمان در دوران غیبت صغرا یاد کرد. و در نتیجه برای نخستین بار مسلمانان در آسیای غربی می‌دیدند که با داعیانی روبه‌رو هستند که به سود اهل بیت پیامبر و به سوی اهل پیامبر دعوت می‌کنند و از مرزهای قومیت عبور کرده‌اند و روی از ملی‌گرایی عربی برگردانده‌اند و همه‌ی مسلمانان که همه در حقیقت فرزندان محمدند را به‌عنوان شهروندان آرمانشهر اسلام به رسمیت می‌شناسند و از آنان برای برقراری یک نظم سیاسی جدید، دعوت به همکاری می‌کنند. و این همه برای آنان امیدآفرین و نویدبخش بود. بزرگترین داعی عباسی در شرق ابومسلم خراسانی بود. نام اصلی او بهزادان پسر ونداد بود و به عبدالرحمان تغییر نام داد. او توانست در سال ۱۳۲ هجری قمری مروان آخرین خلیفه اموی

را شکست دهد و در نتیجه ابوالعباس عبدالله سفاح را به خلافت برساند و خود امارت خراسان را به دست آورد.

ابومسلم در ابتدای نهضت برای دعوت مردم و گرفتن بیعت از آنها از اشخاص خاصی نام نمی‌برد و آنان را به یکی از خاندان پیامبر (الرضا من آل محمد) دعوت می‌کرد ولی خود سر در گرو بیعت عباسیان داشت و عاقبت نیز به وسیله همانها سر باخت.

گذشته از همه‌ی اینها، داعیان عباسی تحولات تاریخی را نقد می‌کردند و مبانی قدرت جهان‌گستر امپراتوری اموی را زیر ذره‌بین قرار می‌دادند و آنها را در مقابل علامت سؤال قرار می‌دادند و اولین پایه و بنیادی را که مورد پرسش قرار داده و آن را نفی می‌کردند تبدیل نظام سیاسی به سلطنت اموی بود و نادیده گرفتن وصایای مهاجر بزرگ تاریخ که با هجرت خود تاریخ بشر را تغییر داده بود یعنی شخص رسول‌الله و برجسته ساختن نقش مهاجرینی که حتی بعضی از آنها سابقه‌ی جنگ و ستیز با شخص رسول‌الله را داشتند که یکی از آنها عمرو بن عاص بود. آنها در این باره تا آنجا جلو می‌رفتند که حق پیشتازی و رهبری علی پس از رحلت پیامبر را پیش می‌کشیدند و در مقابل از ستمی که در حق او و فرزندان او که فرزندان رسول خدا نیز هستند یاد می‌کردند و فاجعه‌ی عاشورا را به عنوان سند جنایات امویان به رخ می‌کشیدند و زمینه‌ی اجتماعی را علیه امویان فعال و متحرک می‌ساختند. این رویکرد حتی پس از آنکه عباسیان به قدرت رسیدند نیز کمابیش برای مدتی ادامه یافت، کما اینکه مأمون در زمان خلافت خود چهل نفر از فقهائ اهل سنت را جمع کرد و با آنان در مورد خلافت علی و اینکه او بهترین و سزاوارترین مردم برای خلافت رسول‌الله بوده است مناظره نمود و در

این مناظره طولانی فضیلت علی بر سایر اصحاب پیامبر را ثابت نمود که از نمونه‌های تاریخی مناظرات کلامی است.

مسلمانان غیرعرب که از ستم و تبعیض امویان به ستوه آمده بودند برای نخستین بار داعیانی را می‌دیدند که:

اولاً، از طرفداران دودمان پیامبرند. هرچند این طرفداری بیشتر جنبه سیاسی داشت و در عمل عباسیان نتوانستند وفاداری خود به اهل بیت پیامبر را نشان دهند زیرا در این صورت هرگز به قدرت و خلافت نمی‌رسیدند.

ثانیاً، امویان را نقد می‌کنند و بنیادهایی را که قدرت امویان بر آنها استوار شده است در مقابل علامت سؤال قرار می‌دهند.

ثالثاً، مردم را به اهل بیت پیامبر دعوت می‌کنند و شعارشان «الرضا من آل الرسول» است. این چنین بود که توده‌های مردم مسلمان به‌ویژه در آسیای غربی و به‌خصوص در خراسان بزرگ به این دعوت پاسخ مثبت دادند و برای پیروزی آن کوشیدند و زیر پرچم داعی بزرگ عباسی یعنی ابومسلم - که بعدها به‌عنوان ابومسلم خراسانی شناخته شد - متشکل شدند و با نیروهای اموی به نبرد پرداختند و آنها را شکست دادند. ابومسلم برای آنکه نشان دهد به اهل بیت پیامبر اعتقاد دارد نامه‌ای به امام صادق نوشت با این مضمون که: «... من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می‌کنم اگر مایل هستید کسی برای خلافت بهتر از شما نیست.» و امام در پاسخ او نوشت: «نه تو از یاران منی و نه زمانه، زمانه ماست.»

این چنین است که خاندانهای بزرگ از موالی نظیر آل نوبخت و برامکه در دربار عباسیان به جایگاه بلندی رسیدند و پایتخت عباسیان

برای مدتی در طوس مستقر شد و بخش قابل توجهی از سپاهیان عباسی را مسلمانان غیرعرب تشکیل دادند.

عباسیان در دو دوره

دوران حکومت عباسیان را می‌توان به دو دوره‌ی متمایز تقسیم کرد. نخستین دوره از لحظه‌ی پیروزی عباسیان بر امویان در شرق و تأسیس امپراتوری عباسی آغاز و تا پایان دوران مأمون را شامل می‌شود. یعنی از هنگامی که عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب اولین خلیفه عباسی مشهور به سفاح در سال ۱۳۲ هجری قمری به قدرت رسید و سرزمینهای اسلامی از رود سند در شرق تا اقیانوس اطلس در غرب به تصرف عباسیان درآمد تا پایان دوران مأمون هفتمین خلیفه عباسی مأمون در سال ۲۰۲ هجری قمری امام رضا را به شهادت رسانید و خود در سال ۲۱۸ هجری قمری از دنیا رفت. در این دروه:

۱. پایتخت امپراتوری عباسی در زمان مأمون نخست در طوس مستقر است و سپس به بغداد منتقل می‌شود. بنابراین تاریخ بغداد از دوره عباسیان آغاز می‌شود. بغداد در نزدیکی تیسفون پایتخت ساسانیان بنا نهاده شد. این شهر در ژوئیه سال ۷۶۲ میلادی در کرانه غربی رود دجله ساخته شد.

۲. خاندانهای غیرعرب نظیر برامکه و آل نوبخت در دربار عباسی نفوذ چشم‌گیر دارند.

۳. عباسیان انحرافات عصر اموی را نقد می‌کنند و مبانی شکل‌گیری قدرت امپراتوری اموی را به چالش می‌کشند تا به این وسیله مشروعیت اقدامات خود برای کسب قدرت را اثبات کنند و خشونت‌ی که علیه بقایای امویان در شرق به‌کار برده‌اند را توجیه کنند. آنها قبر تمام خلفای اموی -

به جز عمر بن عبدالعزیز - را شکافتند و استخوانهای آنها را سوزانیدند و خاکسترشان را بر آب دادند. وقتی که با مردگان امویان چنین کردند آشکار است با زندگانی که به اسارت آنها درآمدند، چه کرده‌اند.

ولی تردیدی نیست که در شرق، امویان نیز قربانی قدرت طلبی عباسیان شدند چنانچه خود نیز پیش از آن خلفای راشدین را در راه رسیدن به قدرت مطلق قربانی کرده بودند.

عباسیان بر اسب وحشی قدرت نشستند مگر برای آنکه به سوی کامرواییهای خود بتازند و چونان قیصر و کسری زندگی کنند. و یک دربار پر زرق و برق و پرتجمل برای خود به وجود آورند که یادآور خاطره‌های سلاطین روم و پارس باشد و گرنه شعار «الرضا من آل الرسول» و کشتار امویان نه برای بازگشت قدرت به اهل بیت پیامبر بوده و نه برای گرفتن انتقام خون به ناحق ریخته شهدای اسلام به وسیله امویان که در رأس همه آنها خون شهدای مظلوم کربلا و خون حضرت سیدالشهدا قرار داشته است.

آن شعار و کشتار برای عوام‌فریبی و تحکیم پایه‌های سلطنت عباسی به کار گرفته شده است.

از طرف دیگر امامان شیعه نیز هنوز مشعل دعوت محمدی را در دست داشتند. آنان مثل پیامبر زندگی می‌کردند و با مستضعفین حشر و نشر داشتند و با فقرا می‌نشستند و از مظلومین دفاع می‌کردند و با نحوه‌ی زیستن خود شیوه‌ی امامت محمدی را به تاریخ نشان می‌دادند و این همه به معنی نقد خلفای اموی و عباسی بود و این چالشی جدی در برابر امپراتوران عباسی در سپیده‌دم آغاز سلطنتشان بود که شرایط بغرنج و پیچیده‌ای را برای آنان بوجود آورده بود. شرایطی که برای آنان برخورد با امامان را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

عباسیان در نخستین دوره‌ی برخورد خود با امامان ناگزیر بودند از قدرت نرم استفاده کنند زیرا:

۱. اساساً شعار عباسیان بازگشت قدرت به اهل بیت پیامبر بود. در نتیجه بدیهی است که نمی‌توانستند از نخستین روزهای حکومت خود به سرکوب اهل بیت پیامبر نشان می‌دادند هر چند در نهان به ایجاد محدودیتهای جدی در مقابل آنان و یارانشان و طرفدارانشان پردازند. آنها برای آنکه نشان دهند به اهل بیت پیامبر علاقه‌مندند، در انتقام‌جوییهای بی‌رحمانه‌ی خود از امویان، شهدای کربلا را نیز به یاد می‌آوردند.

به گزارش یعقوبی، عبدالله بن علی بار داد: «... هشتاد مرد از بنی‌امیه بر وی درآمدند و بر سر هر مردی از آنان دو مرد با گرزها به پا داشته بود و چندی سر به زیر انداخت. سپس عبدی به پاخاست و قصیده‌ی خود را سرود و در آن می‌گوید:

اما الدعاء [الی] الجنان فهاشم
و بنو امیه من کلاب النار
[اما دعوت‌کنندگان به سوی بهشت، بنی‌هاشمند]

و بنی‌امیه از سگهای آتش هستند]...

عبدالله بن علی به او گفت: بلکه راست گفتی ای ابومحمد، سخت را دنبال کن. سپس عبدالله بن علی به آنان روی آورد و کشتن حسین و اهل بیتش را به یاد ایشان آورد و سپس دست به هم زد و مردان (آماده) سرهای آنان را با گرزها کوبیدند تا همه را از پای درآورند...^۱

این یک نمونه از انبوه کشتاری است که عباسیان از امویان کرده‌اند.

۱. احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۳۸-۳۳۷.

در این دوران، هنوز عباسیان با بقایای امویان درگیر بودند و نمی‌توانستند خود را همزمان در دو جبهه درگیر کنند.

۲. می‌توان تصور کرد که آنان امیدوار بودند که با امامان اسلام بر سر قدرت به نوعی مصالحه و معامله برسند و در این راه مأمون تا آنجا جلو رفت که ریاکارانه پیشنهاد حکومت و سپس پیشنهاد ولایت‌عهدی خود را به امام رضا داد و حتی امام را ناگزیر به پذیرش پیشنهاد ولایت‌عهدی کرد. ولی عباسیان در شرایطی سیاست استفاده از قدرت نرم در مقابل امامان اسلام را کنار گذاشتند که:

اولاً: پایه‌های قدرت خود را مستحکم کردند. به‌ویژه مأمون [که این چرخش سیاسی در زمان او بصورت کامل شکل گرفت] هنگامی سیاست استفاده از قدرت سخت را در پیش گرفت که احساس کرد به اندازه‌ی کافی پایه‌های قدرت خود را مستحکم کرده است.

ثانیاً: چرخش به سوی قدرت سخت با چرخش به سوی عرب‌گرایی و پرهیز از سیاست‌گرایی به مسلمانان غیرعرب و جهان‌وطنی اسلامی همراه بود. مأمون با نخبگان عرب به توافق رسید. او در نهایت در جنگ با برادرش امین نیز به پیروزی رسید. او طاهربن‌حسین که در امور نظامی بسیار ورزیده بود را به جنگ امین فرستاد. دو لشکر در ری با هم روبه‌رو شدند و سپاهیان طاهر بر سپاهیان امین پیروز شدند. مأمون هرثمه‌بن‌اعین را با سپاهی به کمک طاهر فرستاد و این دو فرمانده نیروهای امین را یکی پس از دیگری شکست دادند تا وارد بغداد شدند و نهایتاً امین را نیز به قتل رسانیدند. نهایتاً مأمون روی به ناسیونالیسم عربی آورد و نخبگان غیرعرب را سرکوب کرد. از جمله قربانیان این چرخش سیاسی، خاندانهای بزرگی نظیر آل‌نوبخت بودند. او حتی پایتخت خود را نیز از طوس به بغداد منتقل کرد.

ثالثاً: آن عامل اساسی که در تغییر رویکرد سلاطین عباسی تأثیر تعیین‌کننده داشت این حقیقت بود که استفاده از قدرت نرم در مقابل امامان اسلام بی‌تأثیر بود^۱ و سیاست تطمیع امامان اسلام نیز برای سلاطین عباسی کوچک‌ترین نتیجه‌ای در بر نداشت به عنوان مثال کوشش هارون الرشید برای تطمیع امام موسی کاظم کوچک‌ترین نتیجه‌ای نداشت. حتی وساطت ربیع که از سوی هارون مأمور دلجویی از امام موسی کاظم شده بود در موضع امام کوچک‌ترین تغییری ایجاد نکرد کما اینکه زندان سندی بن شاهک و شکنجه و توهین و ضرب و شتم نیز نتوانست در مواضع امام تغییری ایجاد کند. و برعکس امامان اسلام با «محمودوار زیستن» خود آتش شوق به اسلام ناب محمدی را در دل توده‌های مردم شعله‌ورتر می‌ساختند. یکی از دلایل زندانهای طولانی مدت امامان شیعه و یا به شهادت رساندن آنها این حقیقت بود که شیوه‌ی زندگی امامان اسلام که بسیار مردمی، ساده و در عین حال لبریز از معنویت و خدایپرستی بود افشاگر ادعاهای دروغین سلاطین اموی و عباسی در پیروی از سیره‌ی پیامبر بود. به عبارت دیگر وجود امامان اسلام و اهل بیت پیامبر برای موجودیت سلاطین اموی و عباسی خطرناک بود.

۱۹. راهبردهای عباسیان در دوران استفاده از قدرت نرم

قدرت نرم به معنی استفاده از اهرمهای فرهنگی و اجتماعی به جای ابزارهای نظامی و انتظامی در تحمیل اراده‌ی حاکمیت به توده‌ی مردم

۱. مع الوصف در دوران استفاده از قدرت نرم نیز از سیاست مشت آهنین استفاده شده است. بویژه منصور دوانقی و هارون الرشید علیه علویان جنایات سهمگینی را مرتکب شده‌اند.

است. در قدرت نرم شکل آمرانه‌ی قدرت که با تهدید عینی همراه است تبدیل به قدرت متقاعدکننده از طریق پخش اطلاعات و شبکه‌های اطلاع‌رسانی می‌شود.^۱

دوران استفاده‌ی عباسیان از قدرت نرم در مقابله با امامان اسلام از ابتدای تشکیل امپراتوری عباسی آغاز و تا زمان شهادت امام رضا ادامه پیدا می‌کند.

در این دوران، عباسیان برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و کاهش جاذبه‌ی انقلابی امامان اسلام راهبردهای مختلف را به کار برده‌اند که ما پنج راهبرد از مهم‌ترین راهبردهای آنان را ذکر کنیم:

راهبرد اول: جهان وطنی اسلامی

متناسب با این راهبرد، عباسیان عملاً متمسک به شعار برابری همه‌ی اقوام مسلمان شدند و مسلمانان غیرعرب را نیز در دربار پرشکوه خود به کار گرفتند و از ظرفیت سیاسی و اجتماعی مسلمانان غیرعرب به نفع خود استفاده و تلاش کردند در عمل نشان دهند شرایط سیاسی و اجتماعی مسلمانان غیرعرب نسبت به دوران اموی واقعاً تغییر کرده است. اوج‌گیری نهضت عباسی در خراسان بزرگ، وجود داعیان بزرگی که به نفع عباسیان قیام کردند ولی خود از اعراب نبودند نظیر ابومسلم، نفوذ خاندانهای غیرعرب نظیر برامکه و آل نوبخت در عصر عباسیان، نقش‌آفرینی بعضی از سرداران غیرعرب در ارتش عباسی نظیر خالد بن برمک و سیاست‌ورزانی نظیر سهل بن نوبخت همه حکایت از این حقیقت دارند که عباسیان در سالهای نخست حکومتشان و یا در نخستین

۱. نگاه کنید به: نامه‌ی دفاع، شماره‌ی چهارم، ۱۳۹۰ (شاخصها و کارکردهای قدرت نرم در فرآیند سیاست خارجی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران)، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، ص ۱۷.

دوره حکومتشان روی به نوعی جهان وطنی اسلامی آورده بودند و می‌کوشیدند از همه ظرفیتهای جهان اسلام در جهت پیشبرد سیاستهای خود استفاده کنند.

راهبرد دوم: اظهار گرایش به اهل بیت

راهبرد دوم عباسیان ابراز گرایش به اهل بیت و تمسک به شعار «الرضا من آل الرسول» بود. هر چند سیاست واقعی آنها تسخیر قدرت و تأسیس یک امپراتوری جدید با رهبری عباسیان بود و شعار «الرضا من آل الرسول» برای کسب نظر و جلب توجه همه‌ی مردمی بود که به سقوط امویان و ایجاد نظامی که بتواند خاطره‌ی دوران پیامبر را زنده کند دل‌بسته بودند. عباسیان به دقت می‌دانستند که ملت‌ها در آسیای غربی به اسلام آری و به ارتجاع عرب نه گفته‌اند. آنها بیزار از ناسیونالیسم عربی، اشرافیت قریشی و استبداد اموی در پی ایجاد شرایطی هستند که بتوانند در فضای پاک اسلام ناب محمدی نفس بکشند. آنها آرزومند صمیمیت و مهر محمدی، عدالت علوی و فداکاری و ایثار حسینی بودند و چشم در راه روزی بودند که صدای پای راهوار مرکب اسلام ناب محمدی را بشنوند و به سوی او بشتابند و به هرکه از اهل بیت پیامبر است از صمیم دل لبیک بگویند. بنابراین انتخاب شعار «الرضا من آل محمد» و یا «الرضا من آل الرسول» یک انتخاب تصادفی نبود که انتخابی بود که از متن شرایط اجتماعی و نیازهای سیاسی متن جامعه اسلامی برمی‌خواست.

راهبرد سوم: نهضت ترجمه

مشکل اصلی عباسیان رویکرد مردمی اهل بیت و حمایت آنها از برابری همه مسلمانان با یکدیگر بود، به‌ویژه استقبال عظیم اهل فکر و اندیشه از

مکتب امام صادق برای عباسیان بسیار نگران‌کننده بود و در مقابل اندیشه و آموزه‌های انقلابی اهل بیت عباسیان از ترجمه‌ی آثار یونان باستان به زبان عربی به شدت حمایت کردند زیرا ساختار تمدن رومی و اندیشه‌های متفکران یونانی با ساختار نظام اشرافی قرشی - چه در شکل اموی و چه در صورت عباسی آن - تناسب داشت. حکمای یونان باستان در توجیه تبعیض و دفاع از طبیعی بودن برده‌داری آثار فراوانی را به وجود آورده بودند و ترجمه‌ی این آثار هم می‌توانست نوعی خوراک فکری برای تغذیه‌ی بخشهای متفکر جامعه فراهم آورد و هم می‌توانست تبعیض اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نهادینه شده در ساختار امپراتوری عباسی را توجیه کند. وگرنه این تصور که ترجمه آثار یونان باستان صرفاً ناشی از علم‌دوستی خلفای عباسی بوده است چندان موجه و قابل قبول به نظر نمی‌رسد. زیرا تمدن بشری، با تمدن یونان باستان آغاز نشده است و قرن‌ها قبل از تولد افلاطون و ارسطو و سقراط دانشمندانی از مصر و چین و پارس برخاستند که هر یک تأثیرات برگشت‌ناپذیری بر تمدن بشری گذاشته‌اند. اهرام ثلاثه در مصر و دیوار تاریخی چین هر کدام نشان‌دهنده وجود علم و دانش و تکنولوژی در آفریقا و آسیای شرقی در شرایطی هستند که هیچ اثری از تمدن یونان باستان در تاریخ وجود نداشته است. به ویژه آثار اندیشمندان چینی نظیر کنفسیوس، منسیوس و موتی هنوز هم الهام‌دهنده برای بخش بزرگی از مردم آسیاست. در شرایطی که ارسطو می‌کوشید برده‌داری را توجیه کند و آن را یک قانون طبیعی به شمار آورد در چین - و مدتها پیش از تولد ارسطو - کنفسیوس سخن از خانواده جهانی به میان آورده بود و چشم به راه جهانی بود که در آن مردم همسالان را خواهران و برادران خود، سالمندان را پدران و مادران خود و خردسالان را فرزندان خود بشمار آورند.

با این همه سیاست فرهنگی عباسیان در دوران استفاده از قدرت نرم در مقابله با امامان اسلام، موجب ترجمه متون گوناگون علمی به زبان عربی شد و حلقه‌های بحث و اندیشه و پژوهش علمی رونق گرفتند. در این فصل از تاریخ علم بروی کل‌نگری یونانی پایه‌های بنای جزء‌نگری علمی استوار گشت و رشته‌های مختلف علمی از فلسفه جدا شدند و صدها دانشمند در زمینه‌های گوناگون علمی نظیر فیزیک، شیمی، ریاضیات، گیاه‌شناسی، پزشکی، جانورشناسی، زمین‌شناسی، اخترشناسی و... ظهور کردند و ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی را از عطر علم و دانش لبریز کردند و بعدها غریبان همین متون را از عربی به لاتین ترجمه نمودند تا با آن بنای تمدن مادی غرب را بنیاد نهند.

راهبرد چهارم: مناظره‌های بین‌الادیانی

یکی دیگر از راهبردهای عباسیان در دوران استفاده از قدرت نرم در مقابل امامان اسلام استفاده از مناظره‌های بین‌الادیانی بود. این راهبرد به‌ویژه در زمان مأمون به شدت مورد استفاده قرار گرفت. مناظره‌های بین‌الادیانی که در زمان مأمون بین امام رضا و علمای ادیان یهود، مسیح و زرتشت برگزار می‌شد با حمایت و اصرار مأمون صورت می‌گرفت. کم‌ترین سودی که مأمون از این مناظره‌ها انتظار داشت انتقال «تضاد داخلی» [یعنی تضاد سیره‌ی اهل بیت با شیوه‌ی زندگی امپراتوران عباسی] به «تضاد خارجی» در قلمرو مباحثات اعتقادی بود و بیشترین سودی که از این مناظره‌ها توقع داشت غلبه‌ی علمای ادیان دیگر بر امام و تخریب چهره‌ی علمی و اجتماعی امام بود. ولی نتیجه‌ی این مناظره‌ها برخلاف توقع مأمون، پیروزی امام و تقویت جاذبه‌ی علمی و پایگاه اجتماعی امام در میان نخبگان علمی و توده‌های مردم بوده است. مناظره

جاثقلیق پیشوای مسیحیان، رأس الجالوت پیشوای یهودیان و هرگز اکبر پیشوای زرتشتیان و عمران صابی متکلم مشهور با امام رضا نه تنها موجب تخریب چهره علمی و پایگاه اجتماعی امام نشد بلکه موجب اسلام آوردن عمران صابی شد و سیاست مأمون در این زمینه با شکست روبه‌رو گردید.

راهبرد پنجم: ایجاد رقابت در فضای جامعه‌ی اسلامی

پنجمین راهبرد عباسیان تقویت چهره‌های مذهبی‌ای بود که وجاهت اجتماعی و ظرفیت علمی به صورت نسبی دارند ولی به دلایل سیاسی رسماً و علناً از نظام امامت حمایت نمی‌کنند و از شرط عدالت در ایجاد نظام اسلامی سخنی به میان نمی‌آورند. بیشتر، اهل منبر و محراب و نماز و درس و دعا هستند و کمتر خود را درگیر مسائلی نظیر حق تعیین سرنوشت مردم، آزادی، عدالت و نقش توده‌های مردم در ایجاد نظام اسلامی می‌کنند. بدیهی است امپراتور ترجیح می‌دهد مردم پای سخنان چنین عالمانی بنشینند تا پای درس امام صادق و یا امام موسی کاظم و یا امام رضا و بیشتر ذهن خود را درگیر احکام فردی و عبادی کنند تا احکام سیاسی و اجتماعی اسلام. بدین ترتیب بود که سه تن از محدثان خوش‌نام یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس و شافعی عملاً مورد حمایت دستگاه امپراتوری قرار گرفتند و از آنان برای کاهش جاذبه‌ی اجتماعی نیرومند امامان اسلام استفاده شد. هر چند این سه نفر خود کمابیش از علاقه‌مندان و ارادتمندان به اهل بیت بودند ولی از نظام سیاسی امامت رسماً حمایت نمی‌کردند. نحوه‌ی حمایت امپراتوران عباسی از این محدثان اشکال مختلف داشت. گاهی فرزندان خود را به مکتب آنها می‌فرستادند. گاهی مسائل شخصی خود را با آنها در میان می‌گذاشتند و

عموماً قضات را از میان شاگردان آنها انتخاب می‌کردند و بدین ترتیب بود که سه مکتب حنفی، مالکی و شافعی به‌وجود آمد.

۲۰. سه امام اکثریت خاموش

ابوحنیفه در سال هشتاد هجری در کوفه به دنیا آمد. کوفه شهری در نزدیکی شهر قدیمی و باستانی مدائن بوده است و مدائن پایتخت امپراتوری ساسانی بود. طاق کسری بقایای یک کاخ سلطنتی متعلق به ساسانیان است که هنوز خرابه‌های آن باقی است. پدر ابوحنیفه به حضور امام علی رسیده و خود او نیز از منتقدین امویان بوده و در اواخر عمر خود از منتقدین عباسیان نیز شده است. گفته می‌شود او نسبت به امام صادق ارادت داشت و دو سال نیز در جلسات درس امام صادق شرکت کرده و از مباحث علمی آن جلسات بهره برده است و در توصیف تأثیر نفوذ کلام و عمق مطالب و مباحث علمی امام صادق گفته که اگر آن دو سال نبود هلاک شده بودم.^۱ ابوحنیفه در دوران حکومت امویان از قیام زید بن علی بن زین العابدین علیه امویان حمایت کرده و پیشنهاد پذیرش مسند قضاوت در عصر امویان را نپذیرفته است. او در زمان عباسیان نیز از پذیرش این مسند خودداری کرد هر چند عباسیان با تطمیع و تهدید در پی آن بودند که ابوحنیفه را به استخدام اهداف خود درآورند. جاذبه‌ی اجتماعی او از یک طرف و دعوت رسمی و حمایت آشکار نکردن از امامت اهل بیت از طرف دیگر، از او برای خلافت عباسی یک فرصت گران‌بها به‌وجود آورده بود.

۱. لولا السنتان لهلك النعمان. نگاه کنید به: آلوسی: مختصر تحفه الاثناعشریه، مطبعه السلفیه،

قاهره، ۱۳۸۷ هجری قمری، ص ۸.

ابوحنیفه در اواخر عمر خود مورد غضب عباسیان واقع و دستگیر و زندانی شد و در زندان جان سپرد. محبوبیت اجتماعی او به اندازه‌ای بود که خلیفه‌ی عباسی، منصور، ناگزیر شد در مراسم نماز بر جنازه‌ی او حاضر شود و به جنازه‌ی او ادای احترام کند.

ابوحنیفه اگر به نفع امامت اهل بیت رسماً موضع نگرفت ولی از طرف دیگر برای توجیه ظلم خلفا نیز قدمی برداشت و شاید به همین دلیل مورد غضب خلفا واقع شد. ابوحنیفه اولین امام اکثریت خاموش یا اهل جماعت است. اهل جماعت یعنی اکثریت خاموش جامعه‌ی اسلامی که نه اهل مبارزه با خلفا و تحمل شکنجه و زندان و شهادت بودند و نه از خلفا چندان خاطر شادمانی داشتند. امروزه بخش قابل توجهی از مسلمانان جهان پیرو مذهب حنفی هستند. ابوحنیفه نخستین محدث و فقیهی است که عباسیان کوشیدند از او برای مقابله با جاذبه‌ی اجتماعی و انقلابی امامان اسلام - از اهل بیت پیامبر - استفاده کنند و مکتب فقهی او نخستین مذهب اکثریت خاموش را به وجود آورد. ابوحنیفه هفتاد سال زندگی کرد و در سال ۱۵۰ هجری قمری در زندان از دنیا رفت. او عرب نبود و از موالی بود و به اهل بیت پیامبر ارادت داشت و احتمال دارد که در زندان در زیر شکنجه جان داده باشد.



دومین امام اکثریت خاموش، مالک بن انس است. مالک در سال ۹۳ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ هجری قمری در همان شهر چشم از جهان فرو بست و هشتاد و شش سال عمر کرد. از جمله استادان مالک از عبدالرحمن بن هرمز الافرج و ربیعۃ بن ابی صالح فروخ نام برده شده است. احتمالاً مالک بن انس نیز به نهضت‌های علوی گرایش داشت زیرا گفته

می‌شود از قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه امویان حمایت کرده است. عباسیان به سختی کوشیدند از زمینه‌ی اجتماعی مالک بن انس به نفع خود استفاده کنند و مالک نیز از این فرصت برای ترویج و نشر مبانی فکری خود استفاده کرده است. مالک بن انس کتاب الموطا را به درخواست منصور خلیفه‌ی عباسی تألیف کرد و پسران هارون الرشید در جلسه‌ی درس او حاضر می‌شدند و بدین ترتیب به تقویت موقعیت او می‌پرداختند و خود هارون الرشید نیز در جلسه‌ی درس او حاضر شده و حتی پیشنهاد کرد کتاب الموطا به دیوار کعبه آویخته شود. مالک بن انس معتقد بود که خلافت با بیعت اهل مدینه و مکه محقق می‌شود. برخی از نویسندگان اهل سنت معتقدند او مخالفت با خلفا را تجویز نکرده است ولی این ادعا با مخالفت او با امویان و حمایت از نهضت‌های علوی نظیر قیام محمد بن عبدالله سازگاری ندارد. به هر تقدیر منصور و هارون الرشید (خلفای عباسی) کوشیدند از جاهت او به نفع سیاست‌های خود برای تضعیف جاذبه‌ی اجتماعی امامان اسلام از اهل بیت پیامبر استفاده کنند زیرا نمی‌خواستند امامان تنها حاضر در صحنه‌ی فقه و حدیث و اجتهاد در جامعه بوده و مردم را به سوی اسلام ناب محمدی و تحقق جامعه‌ی جهانی طراز قرآن و برقراری نظام مردم‌سالار امامت دعوت کنند. مالک بن انس اگرچه از نظام امامت رسماً حمایت نکرد ولی برای توجیه ستم خلفا نیز رسماً گامی برنداشت.

سومین امام اکثریت خاموش که او نیز متعلق به دوران استفاده از قدرت نرم از سوی عباسیان است شافعی می‌باشد. شافعی در سال ۱۵۰ هجری در روز وفات ابوحنیفه در غزه به دنیا آمد. او نیز از ارادتمندان به اهل بیت پیامبر بود و گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد از نهضت‌های

علوی علیه خلفای عباسی در یمن حمایت کرده و به همین دلیل دستگیر و بازداشت شده و سپس مورد عفو قرار گرفته است. از جمله استادان شافعی از محمد بن شیبانی و سفیان بن عیینه نام برده شده است. شافعی برخی از آراء فقهی ابوحنیفه و مالک بن انس را نقد کرده است. شافعی در سال ۲۰۴ در سن ۵۴ سالگی در فسطاط مصر درگذشت. امروز بخش قابل توجهی از مسلمانان جهان پیرو مذهب شافعی هستند.

ابوحنیفه، مالک بن انس و شافعی متوجه حساسیت ویژه‌ی امپراتوران عباسی نسبت به امامان اسلام از اهل بیت پیامبر بودند و از این رو جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و رسماً از امامت حمایت نمی‌کردند و خود را به امامان اسلام نزدیک نمی‌کردند ولی در ترویج احکام فقهی در حوزه‌ی تکالیف فردی براساس اجتهاد خود می‌کوشیدند. خلفای عباسی نیز می‌کوشیدند از زمینه‌ی اجتماعی آنان به نفع سیاست جدایی مردم از اهل بیت پیامبر و ایجاد قطبهای نوین در مقابل مکتب فقهی اهل بیت استفاده کنند. بدین ترتیب بود که سه مذهب اکثریت خاموش یعنی مذاهب حنفی، مالکی و شافعی به وجود آمدند. در مجموع سه امام اکثریت خاموش هر سه، تا حدی سابقه‌ی مبارزه با خلفای اموی و عباسی را در کارنامه‌ی زندگی اجتماعی خود داشته‌اند و هر سه کمابیش به اهل بیت پیامبر ارادت داشته‌اند ولی به دلیل محدودیتهای اجتماعی و اختناق سیاسی، امکان حمایت رسمی از اصل امامت را نداشته‌اند و به دلیل همین احتیاط سیاسی از یک سو و زمینه‌ی اجتماعی مناسب از سوی دیگر، مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفتند تا به وسیله‌ی آنها کوشش شود میدان جاذبه‌ی انقلابی و عرصه فعالیت علمی و اجتماعی امامان اسلام (از اهل بیت پیامبر) محدود شود. این واقعیت در جدول شماره‌ی ۱، ارائه شده است:

جدول شماره ۱: امامان اکثریت خاموش در دوران استفاده از قدرت نوم

نام	تاریخ تولد و وفات	ویژگیها	
		علاقه و ارادت به اهل بیت پیامبر	مبارزه با خلفا میزان تمکین در برابر خلفا
ابوحنیفه	تولد: ۸۰ هجری وفات: ۱۵۰ هجری	- دو سال شرکت در مجلس درس امام صادق - ابراز ارادت نسبت به امام صادق: اگر آن دو سال درس نبود هلاک شده بودم	- نپذیرفتن مسند قضاوت در دربار خلفا - زندانی شدن در عصر منصور عباسی - مرگ در زندان عباسیان
مالک بن انس	تولد: ۹۳ هجری وفات: ۱۷۹ هجری	حمایت از علویان نظیر محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب	- نگارش کتاب الموطا به درخواست منصور عباسی - تجویز خلافت به شرط بیعت اهل مدینه و مکه
شافعی	تولد: ۱۵۰ هجری وفات: ۲۰۴ هجری	حمایت از علویان	- حمایت از قیام علویان علیه عباسیان در یمن - دستگیر و زندانی شدن در عصر هارون الرشید
			- آشنایی و مراوده با عبدالله بن عباس، والی بغداد - حمایت رسمی نکردن از نظام سیاسی امامت

۲۱. احمد بن حنبل مجدد سنت

احمد بن حنبل در سال ۱۶۴ هجری در بغداد پایتخت امپراتوری عباسی به دنیا آمد و در سال ۲۴۱ در همان شهر از دنیا رفت. جد احمد بن حنبل از طرف بنی امیه والی سرخس بود ولی نام پدر او جزء داعیان عباسی نیز

ذکر شده است. روشن نیست که او آیا از نفوذیان امویان در حرکت و نهضت عباسی بوده و یا واقعاً تغییر رویه داده و از امویان روی برگردانده و روی به عباسیان آورده است.

صالح بن احمد بن حنبل پسر احمد بن حنبل از طرف عباسیان به منصب قضاوت در اصفهان رسید. او به همراه برادرش عبدالله بن احمد بن حنبل ناقل قسمت عمده‌ای از فقه حنبلی هستند. پدر احمد جزء سپاهیان و نظامیان عباسی در خراسان است. احمد بن حنبل هیچ نوع گرایش شخصی نسبت به امامان اسلام که در صحنه حاضر بودند و مورد غضب عباسیان بودند از خود نشان نداد هر چند امام علی را به عنوان خلیفه چهارم یاد کرد و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث سیادت حسینی را نقل نمود که این کار با توجه به فضایی که با روی کار آمدن عباسیان به وجود آمده بود طبیعی می‌نمود. هیچ‌گونه مخالفتی با عباسیان از او نیز گزارش نشده است بلکه برعکس او عملاً به شدت طرفدار سنت سیادت قریش و مخالف مواضع مردمی و عدالت‌طلبانه امامان اسلام از اهل بیت بوده است. او از اشرافیت قریش و ناسیونالیسم عربی دفاع می‌کرد و معتقد بود که مسلمانان باید به حقوق اعراب به دلیل شایستگیها و خدمات آنها معترف باشند و بر این باور بود که «اهانت به عرب نفاق است».

احمد بن حنبل تجدیدکننده‌ی سنت سیادت قریش است. او توجیه‌کننده‌ی سیاستهای خلفای اموی و عباسی به‌طور مطلق است. احمد بن حنبل مدعی بود که خلافت حق قریش است^۱ و هیچ کس حق ندارد منکر این حق قریشیان شود و بر ضد ایشان قیام کند و یا این حق

۱. خلافت و امامت تا روز قیامت از آن قریش است. نگاه کنید به: طبقات الحنابلہ، ابن ابی یعلی، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ قمری، چاپ اول، جلد اول، ص ۳۰.

را برای دیگران قائل شود. او می‌گفت افراد امت باید از خلیفه اطاعت کنند و به عذر بی‌کفایتی اخلاقی وی نمی‌توانند به نافرمانی او برخیزند. به عقیده‌ی او همراه حاکم باید جهاد کرد، خواه خوب باشد، خواه فاسد.^۱ نماز جمعه و حج و عیدین باید با صاحبان قدرت اقامه شود هر چند مردان صالح یا عادل یا پرهیزگاری نباشند.^۲ زکات و عشر و خراج و غنیمت باید به امیر داده شود خواه به مصرف برساند یا نرساند.^۳

احمدبن حنبل در سال ۲۴۱ هجری پس از مدتی بیماری در ۷۷ سالگی در بغداد درگذشت. گفته می‌شود مراسم تدفین او به افسانه می‌ماند. خلیفه در تجلیل او سنگ تمام گذاشت و کتیبه‌ای در آرامگاه او نصب کرد و در آن از احمدبن حنبل به‌عنوان مؤمن‌ترین مدافع سنت تجلیل کرد.^۴

احمدبن حنبل در دوران استفاده عباسیان از قدرت نرم در مقابل امامان اسلام، چندان مورد توجه قرار نگرفت^۵ زیرا اساساً آراء فقهی او مخالف قیام علیه حاکم ولو فاجر و فاسق و ظالم بود و براساس این آراء عباسیان حق نداشتند علیه امویان قیام کنند. با آغاز دوران استفاده از قدرت سخت و چرخش سیاست عباسیان در مقابل امامان اسلام، احمدبن حنبل مورد توجه جدی قرار گرفت به‌گونه‌ای که عباسیان از هیچ فقهی به اندازه‌ی او ستایش نکرده‌اند.



۱. جهاد باید به همراه امام باشد خواه امام عادل باشد یا ظالم. نگاه کنید به: همان.

۲. همان.

۳. صدقات، خراج و فیه در اختیار سلاطین است حتی اگر ظالم باشند. نگاه کنید به: همان.

۴. در مورد آراء و عقاید احمدبن حنبل همچنین می‌توانید نگاه کنید به: دانشنامه ایران و اسلام، جلد دهم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.

۵. برخی غصب خلفای عباسی نسبت به احمدبن حنبل در دوره نخست و حمایت از او در دوره دوم را ممکن است مربوط به مباحث کلامی نظیر بحث «قدم قرآن» بدانند ولی به نظر می‌رسد ملاحظات سیاسی بیشتر از مباحث کلامی تأثیرگذار بوده است.

۲۲. پایان عصر اجتهاد در اهل سنت و جماعت

با پایان یافتن عمر احمدبن حنبل، پایان عصر اجتهاد در اهل سنت و جماعت فرا رسید و دلیل آن نیز بسیار روشن و آشکار بود: سیاست عباسیان نسبت به امامان اسلام از اهل بیت پیامبر تغییر یافته بود و در نتیجه راهبردهای دوران استفاده از قدرت نرم تماماً کنار گذاشته شدند و یک راهبرد در برخورد با امامان اسلام در پیش گرفته شد: دستگیری، زندان و هر چه سریع‌تر اعدام. این راهبرد هم در مورد امامان اسلام اجرا می‌شد و هم در مورد پیروان آنان. تردیدی نیست که احمدبن حنبل حرف آخر را در دفاع از حکومت و اشرافیت قریشی و تبعیض نژادی عربی زده بود و اطاعت از حاکم در هر شرایطی را - حتی اگر حاکم فاسق و فاجر و ظالم باشد - بر پیروان خود واجب ساخته بود.

از زندگی احمدبن حنبل هیچ‌گونه ارادت و گرایش به اهل بیت پیامبر گزارش نشده است. او با هیچ‌یک از سیاستهای خلفا رسماً مخالفت نکرد و در مقابل حکومت‌های خودکامه هیچ حقی برای مردم قائل نشد. او از هیچ‌یک از انقلابیون مسلمان و نهضت‌های علوی حمایت نکرد. از طرف دیگر او نه تنها مانند ابوحنیفه و شافعی دستگیر و زندانی نشد بلکه برعکس در دوران استفاده از قدرت سخت و در عصر زندان و شکنجه و شهادت معترضان به امپراتوران حاکم از او به‌شدت تجلیل و قدردانی شد و از او به‌عنوان مؤمن‌ترین مدافع سنت ستایش به‌عمل آمد.^۱

تشیع که همان اسلام ناب محمدی است مذهب اقلیت آگاه و مبارزی بود - و هست - که در مسیر مبارزه برای ساختن جهان طراز قرآن

۱. واضح است که منظور خلفا از «سنت» سنت پیامبر نبود بلکه سنت سیادت قریش بوده است. یعنی همان سنتی که از دیرباز در میان قبایل عرب معمول بود.

حرکت می‌کند. مذهب حنبلی مذهب اقلیت مدافع وضع موجود و سنت اشرافیت قرشی و عربی بوده است و سه مذهب حنفی، مالکی و شافعی مذاهب اکثریت خاموش جهان اسلام به‌شمار می‌آیند.

۲۳. میانگین طول عمر امامان اسلام در دو دوره قدرت نرم و

قدرت سخت

یاد شد که با استحکام پایه‌های حکومت عباسیان و کمرنگ شدن خطر امویان برای امپراتوری عباسی و بی‌نتیجه ماندن راهبردهای استفاده از قدرت نرم و نیز پیدایش فرقه اسماعیلیه که ظرفیتهای مناسب اجتماعی با نمودهای شیعی را به استخدام مبارزات ضدعباسی درآورده بود سیاست استفاده از قدرت نرم کنار گذاشته شد و تنها مکتب فکری که با شرایط استفاده از قدرت سخت تناسب داشت مکتب احمدبن حنبل بود و پس از او دیگر نیازی به تقویت محدثین و فقهای جدید دیده نشد چون با زندان و زنجیر و در نهایت شهادت، امامان را یکی پس از دیگری - و به سرعت - از پای درمی‌آوردند و نیازی به تقویت کسی در مقابل آنها نمی‌دیدند.

بنابراین در دوران استفاده‌ی عباسیان از قدرت نرم، فرصت بیشتری به امامان داده می‌شد و آنان زندگی طولانی‌تری داشتند به‌گونه‌ای که میانگین طول عمر امامان در دوره‌ی استفاده از قدرت نرم بیش از ۲۶ سال بیشتر از میانگین طول عمر آنان در دوره‌ی استفاده‌ی از قدرت سخت است. در دوره‌ی استفاده‌ی عباسیان از قدرت سخت، عباسیان مترصد بودند که در اولین فرصت ممکن امامان شیعه را از پای درآورند. آنها به امام جواد بیش از ۲۵ سال و به امام حسن عسکری بیش از ۲۸

سال و به امام هادی بیش از ۴۲ سال اجازه زندگی ندادند و مترصد بودند تا امام زمان(عج) را در همان دوران کودکی از پای درآورند و به شهادت برسانند. به همین دلیل است که میانگین طول عمر امامان شیعه در این دوران بیش از بیست و شش سال کمتر از دوره‌ی استفاده از قدرت نرم است.

جدول شماره‌ی ۲: میانگین طول عمر امامان اسلام در دو دوره‌ی استفاده از قدرتهای نرم و سخت

نام دوره	نوع رویکرد	نام امامان	سال تولد	سال شهادت	طول عمر	میانگین	تفاوت
قدرت نرم (دوره تساهل و تسامح)	فرهنگی و اجتماعی	امام صادق	۸۳	۱۴۸	۶۵	۵۸/۳	
		امام موسی کاظم	۱۲۸	۱۸۳	۵۵		
		امام رضا	۱۴۸	۲۰۳	۵۵		
قدرت سخت	امنیتی و نظامی	امام جواد	۱۹۵	۲۲۰	۲۵	۳۱/۶	
		امام هادی	۲۱۲	۲۵۴	۴۲		
		امام حسن عسکری	۲۳۲	۲۶۰	۲۸		

جدول شماره‌ی ۳: امامان اهل جماعت و سنت در دو دوره‌ی استفاده از قدرتهای نرم و سخت

نام	سال تولد	سال وفات	نام دوره	رویکرد	ملاحظات
ابوحنیفه	۸۰	۱۵۰	قدرت نرم	فرهنگی و اجتماعی	در این دوران امامان اهل سنت هم مورد حمایت قرار می‌گرفتند و هم کنترل می‌شدند.
مالک بن انس	۹۳	۱۷۹			
شافعی	۱۵۰	۲۰۴			
احمد بن حنبل	۱۶۴	۲۴۱	قدرت سخت	امنیتی و نظامی	در این دوران از احمد بن حنبل به‌طور بی‌سابقه‌ای حمایت شد.

۲۴. مذاهب اصلی در جهان اسلام

از نظر جامعه‌شناسی تاریخی مذاهب اصلی مسلمانان جهان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. در دسته‌ی اول اسلام ناب محمدی یا مذهب امامت قرار می‌گیرد که خود دارای شاخه‌هایی است ولی اصلی‌ترین شاخه در این مذهب، مذهب شیعه دوازده امامی است. به عقیده‌ی ما این مذهب (شیعه اثنی عشری) - که مذهب اهل بیت است - همان مذهبی است که در عصر پیامبر به آن عمل می‌شد. می‌دانیم که پیامبر، امام بود و نظام سیاسی در عصر پیامبر نظام امامت بود و مذهب رسمی در عصر پیامبر مذهب امامت بود. در دسته‌ی دوم مذاهب اکثریت خاموش و یا مذاهب جماعت یعنی سه مذهب حنفی، مالکی و شافعی قرار می‌گیرند. مذهب تشیع، مذهب اقلیت مبارزی است که برای احیای اسلام ناب محمدی مبارزه می‌کند.

مذاهب اکثریت خاموش - یا به تعبیری که امروز رواج دارد مذاهب جماعت - مذاهب اکثریت جمعیت جهان اسلام است و اکثریت مطلق مسلمانان جهان پیرو این سه مذهب - که از یک نظر یک مذهب است که سه فقیه نامدار دارد - می‌باشند.

از ویژگیهای این سه مذهب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. بنیانگذاران نامدار این سه مذهب یا بهتر بگوییم فقهای نامدار مذاهب جماعت، هر سه از علاقه‌مندان به اهل بیت پیامبر بوده‌اند.
۲. آنها هر سه از منتقدین خلفا بوده‌اند و در مجموع از وضع موجود خلافت رضایت کافی نداشته‌اند و هرگاه شرایط اجازه می‌داده به مخالفت با خلفا برخاسته و از نهضت‌های ضدخلافت حمایت می‌کردند و در این راه تا آنجا جلو رفتند که دو نفر از این سه نفر دستگیر و زندانی شدند و ابوحنیفه در زندان جان باخت.

۳. آنها هیچ‌گاه وارد یک مبارزه‌ی برگشت‌ناپذیر با خلفا برای تغییر نظام خلافت و احیاء نظام امامت در جامعه‌ی اسلامی نشدند ولی هیچ‌گاه از مدافعان چشم و گوش بسته‌ی نظام خلافت نیز نبودند.

۴. به نظر می‌رسد در صورت وجود آزادی و برقراری نظام امامت این چهره‌ها، حتماً جزء طرفداران نظام امامت به‌شمار می‌آمدند و پیروان آنها نیز که اکثریت خاموش جهان اسلام بودند و هستند وارد عرصه‌ی دفاع از امامت و برقراری عدالت در جامعه می‌شدند و در آینده نیز پیروان این مذاهب با حفظ عشق و ارادت خود به اهل بیت پیامبر، در صورت وجود شرایط مناسب، جزء مدافعان نظام امامت و مذهب امامت خواهند بود.

در دسته سوم مذهب سنت سیادت قریش قرار می‌گیرد. اگرچه احمدبن حنبل به تعبیر خلیفه عباسی مؤمن‌ترین مدافع سنت بود ولی پایه‌گذار مذهب سنت نبود بلکه احیاگر این مذهب بود. ابتدا باید توجه داشته باشیم که منظور از «سنت» سنت رسول‌الله نیست زیرا اگر منظور سنت رسول‌الله بود هیچ‌گونه اختلافی به‌وجود نمی‌آمد. منظور از سنت، سنت سیادت و اشرافیت قریش است. به‌همین دلیل پس از توطئه‌ی ترور عمر بن خطاب خلیفه دوم و تأسیس شورای شش نفره، عبدالرحمن بن عوف که از سرمایه‌داران بزرگ قریش بود به علی گفت دست خود را به‌دست من بده تا با تو بر قرآن و سیره‌ی پیامبر و سنت شیخین بیعت کنم. علی گفت به قرآن و سیره و سنت پیامبر عمل می‌کنم ولی عمل به سنت شیخین را نپذیرفت. به نظر می‌رسد منظور از سنت مشترک شیخین (ابابکر و عمر) عمل به سنت پذیرش سیادت قریش و همکاری با اشرافیت قریش بود و گرنه مسلم است که آن دو صحابی مدعی نبوت و آوردن کتاب جدید نبودند و دقیق‌ترین مرزی که آنان را از علی و سایر صحابی انقلابی پیامبر جدا می‌ساخت پرهیز از نظام

سیاسی امامت و سازش با اشراف قریش به‌ویژه همکاری با نخبگان اموی بود ولی عثمان این شرایط را پذیرفت و خود را در مقابل قریش به‌ویژه امویان متعهد ساخت هر چند در نهایت نیز قربانی شد. بنابراین پس از خلیفه‌ی دوم، خلیفه‌ی سوم نیز دقیقاً به همان راه رفت و به سنت سیادت و اشرافیت قریش وفادار ماند و نتیجه‌ی آن شکل‌گیری اشرافیت قرشی و پایه‌گذاری امپراتوری اموی بود که در نهایت خود عثمان نیز در راه این اشرافیت قربانی شد و از میان رفت.

اگر منظور از «سنت»، سنت رسول‌الله باشد اهل بیت پیامبر بزرگ‌ترین پاسداران سنت‌اند ولی افسوس که چنین نیست. سنت سیادت و اشرافیت قریش سنت دیرپایی در میان اعراب بود و اتفاقاً همین سنت باعث گروش اغلب قبایل عرب به اسلام پس از فتح مکه و مسلمان شدن قریش شد.

احمدبن حنبل از پاسداران سرسخت سنت سیادت قریش و احترام به اشرافیت قریش بود او بر ضرورت حکومت قریش تأکید می‌کرد و آنان را امام می‌دانست و در هر حال که باشند اطاعت از آنها را واجب می‌دانست او تبعیت از حاکمان را لازم می‌دانست ولو فاسق و فاجر باشند و این حرف آخر در حمایت و دفاع از اشرافیت قریش بود.

و عباسیان در شرایطی که به قدرت مطلق رسیده بودند مذهب سنت و دفاع از اشرافیت و حاکمیت قریش را به نفع خود می‌دیدند و به همین دلیل از آن حمایت می‌کردند و پس از احمدبن حنبل عملاً اجازه‌ی تأسیس هیچ مذهب جدیدی را ندادند.

به‌طور کلی باید گفت آنچه امروز مذهب شیعه نامیده می‌شود مذهب شخص رسول‌الله است. یعنی او خود این مذهب را داشت و از آن عملاً پیروی کرد زیرا یکی از ویژگیهای مذهب شیعه حمایت و طرفداری از

عدالت است. از نظر تشیع عدالت در نقطه‌ی قانونی همه‌ی اعتقادات انسان مسلمان قرار دارد و هسته‌ی مرکزی جهان‌بینی انسان مسلمان را عدالت تشکیل می‌دهد. خدا عادل است و عدالت او عین ذات اوست و قرآن ظلم‌ستیزی را از ویژگیهای عمومی همه‌ی پیامبران خدا برشمرده است؛ مبارزه‌ی ابراهیم با نمرو، موسی با فرعون، عیسی با برتری‌جویان یهود و پیامبر اسلام با قریش، مبارزاتی عادلانه و در جهت اقامه‌ی عدل بوده است و هیچ پیامبری سرسازش و هم‌داستانی با ستمکاران و خودکامان را نداشته است. امام جامعه نیز باید از همه عادل‌تر باشد و عدالت شرط احراز مقام امامت است و نقطه‌ی کمال تحقق عدالت در یک فرد مقام عصمت است. پیامبر امام بود و معصوم بود و پس از او علی دومین امام اسلام و اولین امام پس از پیامبر است و او یازده فرزندش از نسل فاطمه به شهادت تاریخ همه امام و معصوم هستند و او و ده فرزند دیگرش که امامان اسلام‌اند همه در راه هدایت بشریت و اقامه‌ی عدل به شهادت رسیده‌اند و بزرگ‌ترین مشهد آنان کربلا بوده است. نظام سیاسی در مذهب شیعه نظام امامت است و وظیفه‌ی این نظام اقامه‌ی عدل است و امام به همراه امت همه وظیفه دارند این نظام را به‌وجود آورند و همه در پیدایش و حفظ آن وظیفه‌ی شرعی دارند و اگر نه در پیشگاه خداوند مسئول خواهند بود و در روز قیامت مواخذه خواهند شد. در حالی که در سایر مذاهب اصرار جدی بر مسئله‌ی عدالت در امور اجتماعی و سیاسی نمی‌شود و در مذهب احمد حنبل حتی تبعیت از حاکم ظالم واجب شمرده می‌شود. جدول شماره‌ی ۴، این ویژگیها را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۴: ویژگیهای مذاهب اسلام

نام مذهب / ویژگیها	شیعه	حنفی	مالکی	شافعی	حنبل
ریشه‌ی تاریخی	از زمان پیغمبر	از زمان ابوحنیفه	از زمان مالک بن انس	از زمان شافعی	از زمان احمد بن حنبل
رابطه با اهل بیت	پیرو	طرفدار	طرفدار	طرفدار	بی طرف و گاه مخالف
نوع حکومت	امامت	سکوت	سکوت	سکوت	تبعیت از حاکم ولو ظالم باشد.
موضع گیری نسبت به اقامه‌ی عدل	وجوب شرعی	طرفداری در صورت امکان	طرفداری در صورت امکان	طرفداری در صورت امکان	وجوب اطاعت از حاکم ولو ظالم و فاجر باشد.

۲۵. امامت و آزادی

یکی دیگر از ویژگیهای مذهب شیعه اصل آزادی است. شیعه معتقد است که آزادی حق مشروع و خدایی تمام انسانهاست^۱ و هیچ فرد حقیقی و حقوقی اجازه ندارد آزادی کسی را از او سلب کند.

و بالأخره مهم ترین اصل دیگری که مورد احترام مذهب تشیع اصل است حق تعیین سرنوشت است. هر جامعه‌ای باید بتواند خود، سرنوشت خویش را تعیین کند.^۲

از ویژگیهای دوران عباسی نهادینه شدن تضادهای اجتماعی در قالبهای مذهبی و پایدار شدن این تضادها به صورت اختلافات مذهبی است. مذهب امامت از عصر پیامبر وجود داشت و پس از پیامبر، فاطمه، علی و

۱. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (قرآن مجید).

۲. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما به انفسهم (قرآن مجید).

سایر امامان و انقلابیون مسلمان از آن دفاع می‌کردند. مذهب سنت پس از رحلت پیامبر به تدریج و عملاً به وجود آمد و پس از ترور خلیفه‌ی دوم در شورای شش نفره علناً و عملاً از آن به عنوان یک شرط یاد شد ولی هنوز به طور کامل و به صورت یک مذهب رسمی اعلام وجود نکرده بود. علی به صراحت، عمل به سنت سیادت قریش را که نوعی حرکت ارتجاعی و بازگشت ضمنی به رویه‌ی عصر جاهلیت به شمار می‌آمد نپذیرفت زیرا این سنت سبب تجدید حیات اشرافیت قرشی و عصیت عربی در جامعه اسلامی می‌شد ولی عثمان آن را پذیرفت. اختلافاتی که در عصر حکومت علی با تحریک امویان به وجود آمد و موجب پیدایش جنگهای جمل، صفین و سپس نهروان شد چون خیلی جنبه مذهبی پیدا نکرد به صورت دامنه‌دار چندان ماندگار نماند ولی در عصر عباسی تضادهای اجتماعی در قالب تفاوت‌های مذهبی نهادینه و ماندگار شد.

مذاهب امامت، جماعت و سنت یک مدرج را می‌سازند که در دو طرف این مدرج مذاهب امامت و سنت قرار می‌گیرند و مذاهب اکثریت خاموش یا جماعت در وسط این مدرج قرار می‌گیرند.

مذهب امامت طرفدار آزادی و مذهب سنت در مقابل آن است و آزادی بدین معنی است که بین انسان و خدا هیچ مانع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نباید وجود داشته باشد و انسان راه خدا را با اختیار خود باید بییماید.

۲۶. دو اقلیت و یک اکثریت

پیروان مذاهب امامت و سنت در جهان اسلام دو اقلیت هستند. مذهب سنت امروز به نام مذهب حنبلی شناخته می‌شود و وقتی که گفته می‌شود

مذاهب اهل سنت و جماعت، منظور مذهب حنبلی و سه مذهب دیگر (حنفی، مالکی، و شافعی) می‌باشد پیروان مذاهب جماعت (حنفی، مالکی و شافعی) اکثریت خاموش و اکثریت مطلق جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند.

مذهب تشیع، مذهب اقلیت مبارز و مذهب سنت، مذهب اقلیت مدافع وضع موجود و مذاهب سه‌گانه حنفی، مالکی و شافعی مذهب اکثریت خاموش جهان اسلام هستند. در شرایط بیداری، پیروان مذاهب جماعت به پیروان مذهب امامت نزدیک می‌شوند و به نقد حکومت خودکامه می‌پردازند و خواهان آزادی، عدالت و برقراری حکومت صالحان می‌شوند و بدین ترتیب از مدار سنت سیادت حاکمان خارج و به مدار مردمی امامت محمدی نزدیک می‌شوند.

ولی در شرایط اختناق آنها در برابر حکومت‌های خودکامه سکوت کرده و گاه به‌طور ضمنی با آنان به همکاری و مرادده می‌پردازند.

امروزه بیش از ۲۳٪ مسلمانان جهان پیرو مذهب امامت و ۴٪ پیرو مذهب سنت و ۲٪ پیرو فرقه‌های جدیدالتأسیس نظیر وهابیت، بهائیت، احمدیه و... هستند. در حالی که پیروان مذاهب اکثریت خاموش بیش از ۷۰٪ مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند. جدول شماره ۵، حاوی این آمار است:

جدول شماره ۵: دسته‌بندی مذاهب

نام تاریخی	مذهب امامت	مذاهب جماعت	مذهب سنت
شهرت اجتماعی	شیعه	حنفی، مالکی، شافعی	حنبلی
جمعیت	۳۰۰ میلیون نفر	۹۵۰ میلیون نفر	۵۰ میلیون نفر
درصد	۲۳	۷۱	۴*
در این جدول جمعیت فرقه‌های وهابیت، بهائیت، احمدیه و... محاسبه نشده است. جمعیت آنها ۳۰ میلیون نفر یعنی در حدود ۲ درصد نسبت به جمعیت مسلمانان جهان تخمین زده می‌شود.			

کوشش شدیدی می‌شود تا از مذاهب جماعت که مذاهب اکثریت خاموش جهان اسلام است همواره در کنار مذهب سنت نام برده شود و معمولاً مذاهب چهارگانه‌ی سنت و جماعت با هم نامیده می‌شوند در حالی که مذاهب جماعت (یا مذهب جماعت)^۱ عملاً از نتایج وجود مقاومت و پایداری امامان اسلام در مقابل اشرافیت قریش و ارتجاع عرب می‌باشند زیرا اگر نبود پایداری و مقاومت آنها، عباسیان در مقابله با آنها نیازمند به استفاده از قدرت نرم نمی‌شدند و در نتیجه این سه مذهب به وجود نمی‌آمدند ولی مذهب سنت نتیجه‌ی شکل‌گیری روند تجدید حیات اشرافیت قریش و سرمایه‌داری مکه و ارتجاع عرب در تاریخ اسلام است و وجود آن و شکل‌گیری تاریخی آن معلول مقاومت و پایداری امامان بر سر اصول اسلام ناب محمدی نیست بلکه اساساً از نخستین لحظات پیدایش خود در مقابل امامان اسلام موضع داشته است.

بنابراین باید مذاهب امامت و جماعت را در مقابل مذهب سنت دید و نه مذاهب سنت و جماعت را در مقابل مذهب امامت. مذاهب جماعت از لحاظ تاریخی خاستگاهی ویژه دارند و وجود آنها مدیون مقاومت امامان اسلام و تشیع در تاریخ می‌باشد و ذاتاً سرشت و سرنوشتی متفاوت از مذهب سنت سیادت اشرافیت قریش دارند. و پایه‌گذاران اصلی آنها اساساً از یک پایگاه عربی و قرشی به مسائل جهان اسلام نگاه نمی‌کردند بلکه آنها تنها محدثینی بودند که از موضع اکثریت خاموش جامعه‌ی اسلامی به مسائل نگاه می‌کردند و برخی از آنها مانند ابوحنیفه اصالتاً عرب نبودند تا بخواهند از یک پایگاه عربی و قرشی به مسائل جهان اسلام و موضوع حکومت و سیاست نگاه کنند. با توجه به خاستگاه تاریخی مذاهب (یا

۱. سه مذهب حنفی، مالکی و شافعی از نظر مشی سیاسی یک مذهب هستند. مذهب سکوت در مقابل حکومت مگر در یک شرایط خاص و ویژه اجتماعی.

مذهب) اکثریت خاموش و قربات نسبی آنها با پیروان مذهب امامت، در شرایط وجود یک روند انقلابی برخاسته از یک خودآگاهی تاریخی در جامعه اسلامی ترکیب‌بندی جدید جمعیتی به‌دست می‌آید که در جدول شماره ۶، نشان داده شده است. در این شرایط مذاهب اکثریت خاموش و اقلیت مبارز در کنار هم قرار می‌گیرند.^۱

جدول شماره ۶: ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی در جهان اسلام در شرایط انقلابی

نام	مذاهب امامت و جماعت	مذهب سنت	فرقه‌های استعماری
شهرت	حنفی، مالکی و شافعی	حنبل	وهابیت، بهائیت، احمدیه، و...
جمعیت	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر	۵۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر	۳۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر
درصد	۹۴	۴	۲

ولی ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی در شرایط سکوت و سکون و اختناق [که در جدول شماره ۷ نشان داده شده است] فرق می‌کند در این شرایط مذاهب اهل جماعت در کنار مذهب سنت که تبعیت از حاکم - در هر شرایطی - را توصیه می‌کند، قرار می‌گیرند.

جدول شماره ۷: ترکیب‌بندی نیروهای اجتماعی در جهان اسلام در شرایط اختناق و سرکوب

نام	مذاهب سنت و جماعت	مذهب امامت	فرقه‌های استعماری
شهرت	حنفی، مالکی، شافعی، و حنبلی	شیعه	وهابیت، بهائیت، احمدیه، و...
جمعیت	۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۳۰/۰۰۰/۰۰۰/ـ
درصد	۷۵	۲۳	۲

۱. غرب کوشید با رفرمهای سیاسی در شمال آفریقا و برخی دیگر از کشورهای عربی قبل از آنکه خودآگاهی تاریخی در این کشورها صورت بگیرد نماد قدرت تغییر داده ولی نهاد آن را در اختیار خود بگیرد و با تقویت غیرمستقیم حرکت‌های تکفیری تحقق یک انقلاب بنیادین در این کشورها را به عقب بیندازد.

علائم بالینی موجود درستی داوری و تحلیل ما درباره‌ی ریشه‌های تضادهای اجتماعی در جهان اسلام را تأیید می‌کند. گرایش نیروهای انقلابی به جمهوری اسلامی ایران نظیر حماس و جهاد اسلامی و حتی مردم کشور و دولت سنی سوریه امروزه یک واقعیت کتمان‌ناپذیر عینی هستند. حرکت‌های اسلامی که در شمال آفریقا پدیدار شده‌اند کتمان نمی‌کنند که تحت تأثیر الهامات ناشی از انقلاب اسلامی ایران قرار داشته‌اند و ترس وحشتناک و بزرگ حاکمان بر جهان امروز از نزدیکی پیروان مذاهب امامت و جماعت به یکدیگر است و برای جلوگیری از چنین رخدادی کشتار شیعیان جهان در دستور کار گروه‌های ارتجاعی و واپسگرا قرار گرفته است تا مگر بدین‌وسیله آنها از مدار مقاومت و انقلاب خارج شوند و مجدداً همگرایی مذاهب جماعت و سنت تداوم پیدا کند.

تعجب نباید کرد اگر امروز جریان وهابیت از دل مذهب حنبلی بیرون آمده و محمدبن عبدالوهاب از یک خاستگاه حنبلی برخاسته است و خود فرقه‌های جدیدی را زائیده است و این فرقه‌ها به نوبه‌ی خود زمینه‌ساز پیدایش گروه‌های تروریستی شده‌اند و کشتار شیعیان در عراق و پاکستان و قتل‌عام مردم سوریه را در دستور کار خود قرار داده‌اند زیرا تاریخ مجموعه‌ای از فرآیندهاست و هر فرآیند زنجیره‌ای است که در آن هر حلقه نتیجه‌ی حلقه یا حلقات قبلی و زمینه‌ی پیدایش حلقه یا حلقات بعدی است.

حلقه واسطه وهابیت به مذهب احمدبن حنبل مکتب ابن تیمیه است. ابن تیمیه در سال ۶۶۴ قمری در خانواده‌ای حنبلی مذهب متولد شد و رشد کرد ولی کار بزرگ او تشدید و تقویت تضادهای اجتماعی در جهان اسلام و خونین کردن روابط فرق اسلامی بود.

ابن تیمیه در مجموع آثار خود صدها بار از لفظ کافر، یقتل، مرتد، حلال الدم و «وجب توبته والا قتل» استفاده کرده است و در تمام این موارد تکفیر و قتل سایر فرق مسلمان منظور او بوده است.

منظور ابن تیمیه از اصطلاح سلفیه و سلفی گری به این معناست که فهم سلف قرون فاضله از کتاب و سنت از فهم خلف برتر است. منظور از قرون فاضله قرن اول و دوم و سوم هجری است و می دانیم قرن اول قرن پیدایش امپراتوری اموی در شرق و قرن دوم و سوم قرون پایه گذاری و تثبیت امپراتوری اموی در غرب است. دلیل ابن تیمیه روایتی منسوب به پیامبر است که می گوید «خیر القرون قرنی ثم بلونی ثم بلونی»^۱ این روایت چهار بار در صحیح بخاری با مضامین مختلف تکرار شده است. ابن تیمیه با تمسک به این روایت مدعی شد همه چیز در این سه قرن بهتر از قرون دیگر است و این سه قرن را قرون فاضله نامیده است.

معلوم نیست ابن تیمیه که مسلمانان را به قرن اول و دوم و سوم ارجاع می دهد ولی چرا آنان را به خود شخص رسول الله و اهل بیت او ارجاع نمی دهد. او بر اساس حدیث فوق الذکر همه مسلمانان جهان را - که پیرو او نباشند - کافر شمرده و حکم به قتل آنان می دهد.

وهابیت در دوران معاصر از مکتب ابن تیمیه کمال استفاده را نموده است. آنها مسلمانان را به خاطر توجه و احترام به پیامبر و اهل بیت او و زیارت قبور آنها و زیارت مزار آنها و عشق ورزیدن و توسل به آنها مشرک و قتل آنها را واجب اعلام کردند و از این رو دست به تخریب بارگاه آنها در مدینه و عراق زدند ولی هنوز نتوانسته اند مسجدالنبی و

۱. صحیح بخاری، حدیث شماره ۴۷۳.

بارگاه پیامبر را تخریب کنند. بسیار طبیعی است کسی که خدا را دوست بدارد دوستان خدا را دوست خواهد داشت و کسی که ماوراء الطبیعه را قبول داشته و اولیاء خدا را که از دنیا رفته‌اند نابود شده نخواهد پنداشت. گذشته از ابن تیمیه، تکفیر مسلمین در آثار محمدبن عبدالوهاب نیز به وفور دیده می‌شود. محمدبن عبدالوهاب در رساله نواقض الاسلام ده چیز را سبب مشرک شدن و کافر شدن مسلمانان دانسته است که یکی از آنها «کسی که میان خود و خداوند واسطه قرار دهد و آن واسطه را بخواند و از وی طلب شفاعت کند.»

می‌دانیم شفاعت صورت ملکوتی هدایت است. هر کس، کسی را در این دنیا هدایت کند او را در آخرت شفاعت کرده است. به این دلیل است که می‌گویند اولین گروه شفعاء در قیامت پیامبران هستند و بعد علما و بعد شهدا. زیرا اولین گروهی که مردم را هدایت می‌کنند پیامبران هستند و بعد علما و بعد شهدا. بنابراین طلب شفاعت به معنی طلب هدایت است. وقتی می‌گوییم «اشفع لنا عندالله» یک معنی مهم آن این است که «ما را به سوی خدا هدایت کن» و این مهم‌ترین و اصلی‌ترین معنای آن است و محمدبن عبدالوهاب و ابن تیمیه طلب هدایت به سوی خدا از اولیای الهی را کفر و شرک می‌دانند و این به معنی نقض رسالت پیامبران و نفی مأموریت الهی آنان است.

ولی ظاهراً مقصود ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب از این آموزه‌ها بیشتر جنبه سیاسی آنهاست نه جنبه فقهی، حدیثی و کلامی آنها زیرا این آموزه‌ها موجب تقویت تضادهای اجتماعی در جهان اسلامی می‌شود و به همین دلیل غرب از وهابیت حمایت می‌کند.

امروز از درون رهیافت سلفی‌گری، دهها گروه پدیدار شده‌اند که وجه مشترک آنها تمسک به ظواهر اسلام ولی مبارزه با امت اسلام به ویژه کسانی است که رویکرد آنان احیاء اسلام ناب محمدی است. سه مرد توانسته‌اند ماهیت اسلام را در میان اکثریت خاموش جهان اسلام تغییر دهند که هر یک سرفصل یک مرحله جدید در این فرآیند بوده‌اند. احمدبن حنبل دینی که مدافع عدالت و مخالفت ظلم و حامی محرومین و مستضعفین و پرچمدار آزادی بود را به صورت دین تبعیت از امام حاکم ولو ظالم و فاجر باشد درآورد. ابن تیمیه توحیدی که باعث وحدت و اتحاد توده‌های مسلمان و ایجاد عقد برادری در میان آنها می‌شد را به وسیله اختلاف و تضاد و تکفیر مسلمانان جهان مبدل ساخت و محمدبن عبدالوهاب به دست طرفداران خود و به نفع رویکرد ابن تیمیه اسلحه داد تا کسانی که به نفع حاکمان ظالم فاجر تکفیر شده بودند را به نام کافر و مرتد و رافضی بکشند و با خونشان صفحات تاریخ را رنگین کنند و بدین صورت بود از دین عدالت، تبعیت از ستم‌آفریده شد و از مکتب توحید که شفابخش همه‌ی تضادها و دشمنیهاست ابزاری برای تفرقه و تضاد و قتل و غارت به وجود آمد و بدین ترتیب اشرافیت اموی جانشین عدالت محمدی شد و تضاد تکفیری جانشین وحدت توحیدی گردید.



۲۷. تضادهای اجتماعی و سه دوره‌ی تاریخی

از لحاظ تاریخی سه دوره‌ی متفاوت را در ردیابی تضادهای اجتماعی در ملت اسلام می‌توان مطالعه کرد. دوره‌ی اول از فتح مکه آغاز شده و تا شهادت امام علی امتداد می‌یابد یعنی از سال هشتم تا سال چهل و یکم

هجری و به مدت سی و سه سال. در این دوره (منهای دوران حکومت امام علی در قسمتی از قلمرو اسلامی) پس از رسالت پیامبر عملاً مذهب سنت در مقابل مذهب امامت به وجود آمده است و جنگهای داخلی خونین جمل، صفین و نهروان در این دوران رخ داده است.

دوره‌ی دوم با انحلال امپراتور اموی در شرق و پیدایش امپراتوری عباسی آغاز تا شهادت امام رضا امتداد یافته است یعنی از سال ۱۳۲ تا سال ۲۰۴ هجری و به مدت ۷۲ سال در این دوران گذشته از مذهب سنت، مذاهب جماعت (یا مذهب جماعت) نیز به وجود آمده است و در این دوران اختلافات مذهبی در جهان اسلام نهادینه شد.

دوره‌ی سوم از قرن پانزدهم میلادی آغاز و تا قرن نوزدهم امتداد یافته است و در این دوران فرقه‌های جدید به وجود آمده که به عقیده مورخین، استعمار غرب در پیدایش آنها دخالت داشته است.

بدین صورت ملاحظه می‌شود افزایش تضادهای اجتماعی در ملت اسلام نتیجه‌ی مداخلات قدرتهای حاکم در باورهای عمومی برای نهادینه کردن سلطه‌ی آنان بوده است. در عصر جدید، گذشته از مذهب، مکاتب فلسفی نیز به استمداد قدرتهای حاکم آمده و انواع تضادهای اجتماعی را در میان مسلمانان به وجود آورده‌اند و یا آنها را گسترش بخشیده‌اند که این خود بحث دامن‌دار دیگری است و گرنه در عصر رسول‌الله دین و مذهب یکی بود و دین اسلام معیار عقیده و سیره‌ی پیامبر مذهب همه و نوع حکومت نیز امامت بود و پیامبر امام بود و ۲۳ سال در مکه و مدینه نبوت کرد و ده سال در مدینه با امامت خود امت را رهبری کرد و دولت اسلامی را تشکیل داد.

۲۸. مقاومت در مقابل امامت

مقاومت در مقابل امامت که در حقیقت به معنی مقاومت در مقابل عدالت است که در زمان پیامبر به ویژه پس از رحلت ایشان بسیار شدید بوده است. عدالت شرط امامت است و از آن گذشته عدالت حکم می‌کند که در رأس امت - که حرکت به سوی خدا را اداره کرده است - امامی قرار گیرد که از همه به خدا نزدیک‌تر است یعنی از همه تواناتر، داناتر، عادل‌تر، لطیف‌تر، خلاق‌تر و زیباتر است.

مقاومت در مقابل امامت پیامبر بسیار شدیدتر از مقاومت در مقابل نبوت او بوده است. چون «نبوت» به معنی اعلام پیام خدا به بشریت بود و هنگامی که قریش و اعراب دریافتند که این اعلام موجب گرایش ملت‌ها به اسلام و تقویت موقعیت بین‌المللی آنها می‌شود از این موقعیت استقبال نمودند و از آن کمال بهره را بردند ولی امامت به معنی اجرای اسلام در عمل بود و اجرای اسلام در عمل با خواستها و آرزوها و برتری‌جوییها و استکبار قریش در تضاد قرار داشت از این‌رو مقاومت در مقابل امامت پیامبر شدیدتر از مقاومت در مقابل نبوت پیامبر بوده است.

در مقابل حرکت پیامبر، مقاومت و ستیزه‌جویی با اشکال گوناگون ظاهر شد. یک وجه این ستیزش جنگ روانی عظیمی بود که علیه اسلام به راه افتاد. این جنگ روانی در سالهای نخستین بعثت پیامبر در مکه آغاز شد و برای سالها تداوم یافت. محاصره‌ی اقتصادی پیامبر در شعب ابوطالب همراه با بنی‌هاشم یکی دیگر از چهره‌های این ستیزش بود. توطئه‌ی نافرجام ترور پیامبر و جنگهای سنگین نظامی علیه ایشان و یارانش از ابعاد دیگر این ستیزش بوده است. بالأخره نفوذ در جامعه‌ی اسلامی پس از فتح مکه و یارگیری از میان اصحاب پیامبر و عبور از دوران مشهور به دوران

خلفای راشدین و تأسیس یک امپراتوری با نمادهای اسلامی از چهره‌های دیگر این ستیزش بوده است و سرانجام همین جریان تاریخی با عبور از شبه‌جزیره‌ی ایبری و تحمیل جنگهای صلیبی به مسلمانان و جنگهای سی‌ساله به مسیحیان، تمدن سکولار را در غرب پدیدار ساخت و رهبری آن را به دست گرفت^۱. استفاده از ترور، جنگ روانی، جنگ نظامی، محاصره اقتصادی و دیگر اشکال سلطه‌جویی علیه اسلام ناب محمدی در تاریخ همواره تداوم یافته و بی‌دلیل نیست که امامان اسلام از علی تا امام حسن عسکری همه ترور شده و به شهادت رسیده‌اند. امام حسین نیز همراه با زنان و فرزندان و یارانش در عاشورا مورد بزرگ‌ترین تهاجمات اربابی قرار گرفت و خودش و یارانش شهید و زنان و کودکانشان اسیر شدند و شگفت‌انگیز اینکه این جریان اسلام‌ستیز همیشه در جهان اسلام سرپلهایی داشته است. مذهب حنبلی که مذهب توجیه قدرت حاکم است و در قرون وسطی از خلفای اموی و عباسی حمایت می‌کرد امروز نیز عملاً از قدرت حاکم حمایت می‌کند. از درون این مذهب رهیافت وهابیت به وجود آمد و از بستر این رهیافت، گروههایی به وجود آمدند که اعمال خشونت علیه رهیافت اسلام ناب محمدی و مقاومت برای ایجاد جهان طراز قرآن را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند و دست به قتل عام مسلمانانی زده‌اند که پرچم مبارزه با امپریالیزم آمریکا و صهیونیسم جهانی را بر دوش گرفته‌اند و از آزادی فلسطین و رهایی قدس و اتحاد مسلمانان جهان حمایت می‌کنند.

۱. برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به: محمدحسن زورق: دو حرکت در تاریخ (دوره سه جلدی) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.

در شرایط کنونی، اقلیت توجیه‌گر قدرت حاکم به جای مبارزه با استکبار جهانی به اقلیت مدافع اسلام ناب محمدی و تلاشگر برای ایجاد جهان طراز قرآن حمله می‌کنند و آنها را هدف قرار می‌دهند و اکثریت خاموش جهان اسلام اگر به مرحله‌ی بیداری و هشیاری رسیده‌اند باید برخیزند و از اقلیت مدافع اسلام ناب محمدی دفاع کنند و راههای پیروزی اسلام ناب محمدی در تاریخ را بگشایند. این انتظار تاریخ است و در این صورت است که امامت محمدی به سلطنت سیاه سفیانی در تاریخ پایان خواهد داد.

منابع

۱. زورق، محمدحسن (۱۳۹۰). **دو حرکت در تاریخ**، جلد اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲. دانشنامه ایران و اسلام (۱۳۶۰). شماره ۱۰، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۰). **تاریخ روضه الصفّاء فی سیره الانبیاء و الملوك و الخلفاء**، به تصحیح و تحشید جمشید یکانفر، جلد پنجم، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
۴. علامه عسکری، سید مرتضی (۱۳۷۴). **نقش ائمه در احیاء دین**، جلد چهاردهم، چاپ دوم، تهران: مجمع علمی اسلامی.
۵. السیره النبویه لا بن هشام، حققها و ضبطها و شرحها و وضع فهرسها: مصطفی السقا ابراهیم الایباری و عبد الحفیظ شبلی، القسم الثاني، الجزأین الثالث و الرابع، المركز العربی لخدمة الكتاب.
۶. السیره النبویه لا بن هشام، حققها و ضبطها و شرحها و وضع فهرسها: مصطفی السقا ابراهیم الایباری و عبد الحفیظ شبلی، القسم الاول، الجزأین الاول و الثاني، المركز العربی لخدمة لكتاب.
۷. نامه دفاع، شاخصها و کارکردهای قدرت نرم در فرآیند سیاست خارجی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره چهارم، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی ۱۳۹۰.
۸. الامام ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیر، ابن بردزبه البخاری: صحیح نجاری، الجزء الخامس اداره الطباعة المنیریة، عالم لکتاب، بیروت.

۹. الامام ابی الحسین مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم: اعتنی به: ایمن ابراهیم الزاملی، محمد مهدی السید، محمود محمد خلیل، المجله الثالث، عالم الكتب، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ هجری قمری ۱۹۹۸ میلادی.
۱۰. الامام ابی الحسین مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم، اعتنی به: ایمن ابراهیم الزاملی، محمد مهدی السید، محمود محمد خلیل، المجله الرابع، عالم الكتب، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ هجری قمری ۱۹۹۸ میلادی.
۱۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۵). تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پابنده، چاپ هفتم، جلد پنجم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۲. _____ (۱۳۸۵). تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پابنده، چاپ ششم، جلد چهارم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۳. عزّتی، عزت الله (۱۳۷۷). ژئوپولتیک، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. ابوالمحمد، عبد الحمید (۱۳۶۵). مبانی سیاست، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: طوس
۱۵. دوورژه، موریس (۱۳۵۸). جامعه شناس سیاسی، ترجمه ی ابوالفضل قاضی، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۱۶. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۵). تاریخ روضه الصفّاء فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، به تصحیح و تحشیه ی جمشید کیانفر، جلد چهارم، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۱۷. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۵). تاریخ روضه الصفّاء فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، به تصحیح و تحشیه ی جمشید کیانفر، جلد سوم، چاپ دوم تهران: انتشارات اساطیر.
۱۸. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات سروش، چاپ نهم، ۱۳۸۵.
۱۹. المحمدی الرّی شهری، محمد (۱۳۶۲). میزان الحکمه، المجله الاول، تهران: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۰. _____ (۱۳۶۳). میزان الحکمه، المجله الثامن، تهران: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۱. خاتمی، احمد (۱۳۸۴). فرهنگنامه موضوعی قرآن کریم، جلد اول، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲۲. _____ (۱۳۸۴). فرهنگنامه موضوعی قرآن کریم، جلد دوم، چاپ دوم،

تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲۳. بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری، ۲۵۶ هجری، صحیح بخاری.

24. Henry Mintzberg, James Brian Quinn, Sumantra Ghoshal (1995): **The Strategy Process**, European Edition, Prentice Hall International, Uk.

